

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه

شمیم معرفت

«ویژه مریان عقیدتی سیاسی پیچ»

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی
نماندگی ولی فقیه در سازمان پیچ مستضعفین

شمیم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مربیان عقیدتی سیاسی

شماره ۲۳ - بهار ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی رضایی

سرمدیر: علی اصغر علی مردانی

دبیر تحریریه: عباس داودی

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اساتید، مربیان و مدیران

صندوق پستی: ۱۶۹/۱۷۸۴۵ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمیم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶

پست الکترونیک دبیر تحریریه: AbbasDavudi@YAHOO.COM

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

فهرست

صفحه	عنوان
۴	ابتدای سخن
۵	دعا، تقویت احساس بندگی
۱۶	بهشتی شدن با عمل به چهار کلمه
۱۷	وسواس، اطاعت از شیطان
۲۹	چهل اثر دعا برای تعجیل در ظهور امام عصر(عج)
۳۱	صله ارحام، باید ها و آسب ها
۴۳	چهار شعبه کفر و نفاق
۴۵	ولایت فقیه در قرآن
۵۵	نقش تربیتی مادر
۵۵	استفاده از فرصت ها
۵۶	اقسام محبین اهل بیت علیهم السلام
۵۹	پاسخ به سؤالاتی درباره عدل الهی - قسمت دوم
۷۲	هلاک العاملون
۷۳	رابطه موسیقی با اراده و عزم
۸۸	گناهان هفته
۸۹	کتاب و کتاب خوانی در فرمایشات مقام معظم رهبری
۹۶	البلاء للولاء
۹۷	نظریه توسعه
۱۱۰	چرا خدا ظالمین را نابود نمی کند
۱۱۳	ایجاد شوق عبادت در فرزندان
۱۲۲	۱۴ حدیث درباره تربیت فرزندان
۱۲۵	ابعاد فقهی فعالیت های هرمی
۱۴۴	استفاده صحیح از جوان
۱۴۵	فعل اخلاقی - مبحثی از شهید آیت الله مطهری
۱۵۹	پرسش نامه

استدای سخن

یاران همراه و مربیان بزرگوار عقیدتی سیاسی بسیج
توفیق داشتیم تا دومین شماره نشریه شمیم معرفت - با رویکرد و
شکل جدید در سال ۱۳۸۹ - را منتشر نماییم.

استقبال بیش از پیش شما گرامیان از رویکرد جدید نشریه باعث قوت
قلب ما در ادامه این راه و البته موجب تکلیف سنگین‌تر ما در ارائه مطالب
غنی‌تر، جذاب‌تر و کاربردی‌تر در موزه آموزش‌های عقیدتی سیاسی بسیج،
گردیده است.

ادای این تکلیف جز با پشتیبانی و حمایت شما بزرگواران در تمت عنایات
ویژه امام عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفدا امکان‌پذیر نیست.

به همین جهت منتظر نظرات، انتقادات و پیشنهادات شما فرهیفتگان و
مهادگران عرصه‌ی فرهنگ هستیم تا چراغ راه ما برای انتشار شماره‌های
بعدی نشریه باشد.

دعا

تقویت احساس بندگی

نویسنده: حجت الاسلام رضا اخوی

اشاره

تعریف دعا

مهم ترین اثر دعا

احساس نیاز

توجه قلبی

تداوم ارتباط

دعا

تقویت احساس بندگی

اشاره

نگاه عرفانی به هستی و حیات، زمینه‌ساز سلوک معنوی و پایه‌ی حیات ارزشی به‌شمار می‌آید و انسان را از سطح مادی به ژرفای معنویت هدایت نموده و بال پرواز به سوی افق روشن کمال را در او می‌گشاید.

تأثیر عوامل معنوی در زندگی بشر از مواردی است که با توجه به جهان‌بینی هر فرد، اهمیت متفاوتی در زندگی روزمره آن‌ها می‌یابد. عموماً افرادی که معتقد به جهان‌بینی‌های توحیدی و ماورای طبیعی هستند، با در نظر گرفتن عوامل معنوی در کنار عوامل مادی، گستره‌ی بیشتری از عوامل مؤثر بر زندگی بشر را مد نظر قرار می‌دهند.

ویژگی چنین نگاهی این است که واقعیت‌ها و حوادث را در چارچوب ماده و جسم و انفعالات جسمانی، محصور و محدود نمی‌داند و دنیای حوادث را دارای تار و پودهایی بیشتر و پیچیده‌تر دانسته و عوامل دخیل در آن را بسیار فراتر از عوامل مادی می‌داند. یکی از

عواملی که نقش پررنگی در این باره دارد، دعا و مناجات با پروردگار جهان و اتصال به نیرویی قادر و برتر می‌باشد.

در واقع دعا، هم نیاز فطری انسان است برای یافتن تکیه گاه و هم برآورنده‌ی نیازها؛ عبادت و دعا و نیایش بهترین راه شکوفایی تمایل نامحدود ارتباط با کمال مطلق و نیروی بی‌انتهای خالق هستی است که جز در سایه ارتباط با خداوند اقناع نمی‌شود.

دانشمندان هم معترف‌اند که یکی از چهار میل اساسی انسان (حس دانایی، حس نیکی، حس زیبایی و حس مذهبی) میل به پرستش و نیایش است.

آلکسیس کارل، روان‌شناس معروف می‌گوید: «فقدان نیایش در میان ملت‌ی، برابر با سقوط آن ملت است؛ اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است، معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد ماند.» ۱

یکی دیگر از دانشمندان می‌گوید: «وقتی که مانیایش می‌کنیم، خود را به نیروی پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است، متصل و مربوط می‌سازیم.» ۲

و اضافه می‌کند: «امروز جدیدترین علم، روان پزشکی، همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند، چرا؟ به علت این که روان پزشکان دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم‌بیشتری از ناراحتی‌های ما است، برطرف می‌سازد.» ۳

اما از سویی عده‌ای اشکالاتی در اصل دعا یا چگونگی آن و نوع اعتقاد به آن دارند. از این رو در این نوشتار در طی چند شماره به این موضوع پرداخته و در چند مبحث زیر آن را بررسی می‌نماییم.

۱- دعا چیست و چرا دعا می‌کنیم؟

۲- چگونه باید دعا کرد؟

۳- چرا دعا‌های ما مستجاب نمی‌شود؟

۴- پاسخ به مهم‌ترین اشکالات و شبهات مطرح شده در خصوص دعا و مناجات.

اما در این شماره به اصل موضوع دعا خواهیم پرداخت.

تعریف دعا

دعا در لغت به معنای خواندن و صدا زدن، حاجت خواستن و استمداد می‌باشد. "دَعَوْتُ فَلَانًا"، یعنی او را صدا زدم. و در اصطلاح، طلب کردن فرد پایین و پست از فرد بالا و برتر با حالت خضوع را گویند.^۴

دعا رابطه‌ی معنوی میان خالق و مخلوق و رشته‌ی پیوندی میان عاشق و معشوق است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «دعا، یاد دوست در دل راندن و نام او بر زبان آوردن و کلید عطا و وسیله‌ی قرب الی‌الله و مُخِّ عبادت و حیات روح است.»^۵

هدف از خلقت جن و انس عبودیت است «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۶ وقتی به فلسفه عبادت توجه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که فلسفه آن این است که یک نوع تقریبی به درگاه الهی حاصل شود و از طرفی از منظر قرآن و روایات، دعا افضل عبادات است و در قرآن به‌عنوان اساس پرستش خدا مطرح شده است. بنابراین اگر منظور از خلقت، عبودیت است و دعا هم افضل عبادات است، پس این نتیجه حاصل می‌شود که انسان در قالب دعا که نشانه‌ی آن تضرع است، می‌خواهد عمق عبودیت خود را نشان دهد.

خداوند در آیه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۷ امر به دعا کرده است. روح اصلی دعا، روح بندگی است و آن چیزی است که فطرت، انسان را به سمت آن می‌خواند یعنی اظهار نیاز در برابر خدا، پس عبادت روح همه بندگی‌های انسان و روح انسانیت انسان است. خداوند انسان را خلق کرده تا روح خدایی پیدا کند و دعا برای قرب است و شاهد این مطلب همین است که در آیه شریفه که گذشت خداوند می‌فرماید «فانی قریب» یعنی شما برای قرب، مرا بخوانید که من نزدیکم.

در آیه ۶۰ سوره غافر می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۸ از این آیه فهمیده می‌شود دعا، عبادت است، عبادتی که به معنای بندگی است، زیرا خداوند ابتدا امر به دعا می‌کند و پس از آن می‌فرماید هر کس به دلیل تکبر از عبادت من سرباز بزند مخلد در آتش خواهد بود.

از طرف دیگر عبودیت چیزی جز تذلل و خضوع و خشوع و اظهار بندگی در محضر خداوند نیست. البته باید توجه داشت که عبودیت با عبادت فرق می‌کند؛ عبادت اعمالی است که انجام می‌دهیم و شکل بندگی است مانند نماز و روزه، ولی عبودیت، یعنی انسان تمام افعالش را در مسیر حق قرار بدهد، آن وقت گاهی به شکل نماز، روزه، خمس و امثال آن ظهور پیدا می‌کند.

مهم ترین اثر دعا

اگر دعا نباشد، انسان هیچ ارزشی ندارد؛ تمام کارهای نیک در پرتو دعا و اظهار بندگی در برابر حق ارزش پیدا می کند.

قرآن کریم می فرماید: «قُلْ مَا يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ - بگو: پروردگارم برای شما

هیچ ارزشی قائل نیست، اگر دعای شما نباشد.» ۹

از این رو اصل دعا و ارتباط با خداوند بسیار مهم است و مهم ترین اجابت در هر دعایی همین است که بنده می تواند با معبود خویش ارتباط برقرار کند و با او سخن گفته و درخواست های خود را به عرض برساند.

رهبر معظم انقلاب حفظه الله در شرح مهم ترین نتیجه و اثر دعا فرموده اند:

دعا، مظهر بندگی در مقابل خداوند و برای تقویت روح عبودیت در انسان است، و این روح عبودیت و احساس بندگی در مقابل خداوند، همان چیزی است که انبیای الهی از اول تا آخر، تربیت و تلاششان متوجه این نقطه بوده است که روح عبودیت را در انسان زنده کنند. سرچشمه ی همه ی فضائل انسانی و کارهای خیری که انسان ممکن است انجام بدهد - چه در حوزه ی شخصی، چه در حوزه ی اجتماعی و عمومی - همین احساس عبودیت در مقابل خداست. نقطه ی مقابل این احساس عبودیت، خودبینی و خودخواهی و خودپرستی است؛ منتیت است. این منتیت است که در انسان، منشأ همه ی آفات اخلاقی و عوارض و نتایج عملی آن هاست.

...دعا که می کنیم، در واقع این حالت خشوع را در خود به وجود می آوریم و خودبینی و خودخواهی را در خود سرکوب می کنیم، و در نتیجه، جهان هستی و محیط زندگی انسان ها از طغیان و تجاوز به حقوق و طبیعت محفوظ می ماند. لذا فرمود: «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ -

مغز هر عبادتی، دعاست.» ۱۰

...دعا، یک نعمت است و فرصت دعا کردن، یک نعمت است. در وصیت امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) به امام حسن مجتبی (علیه السلام) این معنا وارد شده است:

«اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ مَلَكُوتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَدْ أَذِنَ لِدُعَائِكَ وَتَكْفَّلَ لِإِجَابَتِكَ» ۱۱
خدا ی متعال که همه ی قدرت آسمان و زمین در قبضه ی توانایی اوست، به تو اجازه داده که

با او دعا کنی و حرف بزنی و از او بخواهی. « وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَ لِيُعْطِيَكَ » ۱۲ از او مطالبه کنی تا او هم به تو عطا کند. این رابطه‌ی درخواست کردن و گرفتن از خدا، مایه‌ی تعالی روح انسان است و همان تقویت کننده‌ی روح عبودیت است. « وَ هُوَ رَحِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ » ۱۳ خدای متعال بین خودش و تو، واسطه‌ای، فاصله‌ای و حجابی قرار نداده است. هر وقت با خدا شروع کنید به سخن گفتن و عرض نیاز کردن، خدای متعال صدا و درخواست شما را می‌شنود. با خدا همیشه می‌شود هم‌زبان شد، می‌شود گفتگو کرد، می‌شود مأنوس شد و می‌شود از او درخواست کرد. این برای بشر، فرصت و نعمت خیلی بزرگی است.

هنگامی که بنده‌ای خدایش را می‌خواند یعنی عنایت و توجه پروردگارش را طلب می‌کند. در واقع اولین هدف، خود دعا کردن و زنده نگه داشتن حالت دعا است. باید باور کنیم که هیچ یک از دعا‌های ما بی‌پاسخ نمی‌ماند؛ چون اولاً: این که انسان توفیق می‌یابد دعا کند، نشان دهنده این است که عنایت خداوند به سوی او متوجه شده و این خود پاسخی است به دعای انسان و بلکه بهترین پاسخ همین است؛ زیرا اگر کسی توفیق دعا کردن پیدا کرد باید مطمئن باشد که مورد عنایت خدا قرار گرفته و در حقیقت گام اول در استجابت که همان توفیق یافتن برای مناجات و سخن گفتن و ارتباط با خدا بوده به دست آمده است، اما دریافت خواسته‌ی مورد نظر، هدف در مرتبه‌ی دوم است که با رعایت آداب و شرایط آن به اجابت نهایی نیز خواهد رسید.

مولوی روایتی را در همین خصوص به نظم آورده:

آن یکی اللّٰه می‌گفتی شبی	تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی
گفت: شیطان آفرای بسیار گو	این همه اللّٰه را لبیک گو؟
می‌نیاید یک جواب از پیش تفت	چند اللّٰه می‌زنی با آه سفت؟
او شکسته دل شد و بنهاد سر	دید در جواب او فضر را در فضر
گفت: هینا از ذکر چون وامانده‌ای؟	چون پشیمانی از آن کش فوانده‌ای؟
گفت: لبیکم نمی‌آید جواب	زان همی ترسم که باشم رد باب
گفت: آن اللّٰه تو لبیک ماست	و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
ترس و عشق تو کمند لطف ماست	زیر هر یارب تو لبیک‌هاست

شاید به همین دلیل است که در برخی روایات علت دیر مستجاب شدن برخی دعاها، علاقه و اشتیاق خداوند به شنیدن صحبت‌های انسان و راز دل گفتن‌های بنده با مولایش ذکر شده است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَخْرُوا إِجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَيَّ صَوْتُهُ وَدُعَائِهِ ...»

همانا مؤمن خدای عز و جل را در باره حاجت خود بخواند و خدای عز و جل فرماید: اجابت او را بتأخیر اندازید بخاطر شوقی که بآواز و دعای او دارم، پس چون روز قیامت شود خدای عز و جل فرماید: ای بنده من تو مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت را پس انداختم اکنون ثواب و پاداش تو چنین و چنان است، و باز در باره فلان چیز و فلان چیز مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت تو را بتأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است، فرمود: پس مؤمن آرزو کند که کاش هیچ دعائی از او در دنیا اجابت نمی‌شد برای آنچه ثواب و پاداش نیک که می‌بیند. ۱۴

مولوی نیز در خصوص عدم اجابت روایتی را ذکر کرده است:

ای بسا مفلص که نالد در دعا	تا رود دود فلو صخش بر سما
پس ملائک با فدا نالند زار	کای مجیب هر دعا، وی مستجاب
بنده‌ی مؤمن تضرع می‌کند	او نمی‌داند به جز تو مستند
تو عطا بیگانگان را می‌دهی	از تو دارد آرزو هر مـشـته‌ی
حق بفرماید که نه از فواری اوست	عین تافیر عطا یاری اوست
فروش همی آید مرا آواز او	وان فدایا گفتن و آن راز او

ضمن این که از آن‌جا که دعا عبادت است، خداوند پاداش و ثوابی را که برای عبادت کنندگان و مطیعان در نظر گرفته به او می‌دهد، مضافاً بر این که آرامش روحی ناشی از دعا و تقویت روحیه صبر و تحمل مشکلات و باور به نیرویی برتر که می‌تواند او را از مشکلات رهایی بخشد، نباید مورد غفلت قرار گیرد.

الکسیس کارل در کتاب نیایش خود می‌گوید: «کسی دعا می‌کند تا خدا او را از یک بیماری عضوی شفا دهد، بیمار می‌ماند ولی در عوض یک تحول عمیق و تفسیر ناپذیر روحی و اخلاقی به وی دست می‌دهد.» ۱۵

اما همین توجه به ذات ربوبی برای طی کردن مسیر کمال و ایجاد اتصال به معدن عظمت الهی (فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ) ۱۷ نیاز به لوازم و شرایطی دارد که بعضی از آن‌ها به این شرح است.

احساس نیاز

اگر ما باور داشته باشیم که بنده و مملوک خدا هستیم و هرچه داریم همه از خوان کرم الهی است، در این صورت خود را نیازمند می‌بینیم و از طریق دعا این نیاز خود را اعلام خواهیم کرد.

فقر ذاتی انسان، او را به سوی خدا می‌کشاند و او خداوند را می‌خواند. نیاز انسان به خداوند بهترین وسیله‌ی ارتباط و نزدیکی او به درگاه حضرت پروردگار است، اما اگر احساس نیاز، نباشد و انسان، خدا را نخواند، خداوند متعال هم به او توجهی نخواهد کرد، مانند بیماری که احساس درد و رنج نکند و به پزشک مراجعه ننماید، بنابراین بیماری نیز درمان نخواهد شد. انسان اگر بخواهد به کمال برسد، لازمه‌اش تلاش و کوشش و انگیزه‌ای قوی در وجود اوست، بنابراین در دعا، علاوه بر شناختن مقام ربوبی و باور یقینی به توحید، باید احساس نیاز کرد و تلاش نمود. به همین جهت در سوره فاطر به انسان‌های نیازمند یادآوری می‌شود که:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - ای مردم، شما به خدا نیازمندید

و خداست که بی‌نیاز ستوده است.» ۱۸

توجه قلبی

همان‌گونه که انسان هنگامی که با بزرگی به صحبت و گفتگو نشسته، موظف به رعایت آداب سخن گفتن است و از مهم‌ترین این آداب توجه به گفته‌های خود و رعایت عظمت و شأن مخاطب است. در سخن گفتن و نیایش و دعا با پروردگار هم همین قاعده جاری است، ولی در گستره‌ای غیر قابل وصف!

چه نازیباست که انسان، هنگامی که اجازه سخن گفتن با پروردگار جهانیان را می‌یابد، بدون توجه و با بی‌اعتنایی سخنانی را بر زبان بیاورد که نه خود بدان توجه دارد و نه حریم

ساحت قدس ربوبی در آن مراعات شده است.

از این رو یکی از شرایط و زمینه‌های دعا، داشتن حضور قلب در راز و نیاز با آفریدگار جهان است. دعا اگر بدون توجه به مبدأ هستی و از روی غفلت و جهل باشد، هرگز به اجابت نمی‌رسد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ — خداوند دعای دلی که غافل و سرگرم باشد را

نمی‌پذیرد.» ۱۹

مرا غرض ز دعا آن بود که پنهانی حدیث درد فراق تو با تو بگزارم
وگر نه این چه دعایی بود که من بی تو نشسته روی به محراب و دل به بازارم

استاد مطهری رحمت‌الله می‌فرماید: «قطع نظر از اجر و پاداشی که برای دعا هست و قطع نظر از اثر استجابتی که بر دعا مترتب است، دعا اگر از حد لقلقه زبان بگذرد و دل با زبان هماهنگی کند و روح انسانی به اهتزاز درآید، یک روحانیت بسیار عالی دارد؛ مثل این است که انسان خود را غرق در نور می‌بیند. شرافت گوهر انسانیت را در آن وقت احساس می‌کند. آن وقت خوب درک می‌کند که در سایر اوقات که چیزهای کوچک او را به خود مشغول داشته بود و او را آزار می‌داد، چه قدر پست و ساقط و اسفل بوده است.» ۲۰

تداوم ارتباط

یکی از شرائط مهم دعا که می‌تواند آثار سازنده و مفیدی داشته باشد، مداومت در دعاست؛ یعنی فرد نیایش‌گر همواره به یاد خدا باشد؛ اعم از این که حالات خوش و آرام‌بخشی داشته باشد یا در گرفتاری‌ها و سختی‌ها غوطه‌ور شود. خداوند متعال کسانی را که فقط در هنگام نزول بلا و سختی خلوص نیت پیدا می‌کنند و دست به دعا بر می‌دارند مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید:

«وَاِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْهَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ — و چون موجی کوه‌آسا آنان را فراگیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند، و چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه‌رو هستند، و نشانه‌های ما را جز هر خائن ناسپاس انکار نمی‌کند.» ۲۱

همچنین خداوند متعال بارها در قرآن از عدم تداوم دعای مردم سخن گفته است؛ چنان که می‌فرماید:

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ - و هرگاه به انسان نعمت دهیم، از ما روی بر می‌گرداند و با حال تکبر و غرور از حق دور می‌شود و هرگاه اندکی ناراحتی و گرفتاری به او برسد، به دعا‌های فراوان و مستمر روی می‌آورد.» ۲۲

و در سوره یونس از غفلت و بی‌خبری انسان‌های کم تحمل و ضعیف‌الایمان خبر می‌دهد و آن‌ها را در مورد سودجویی و تداوم نیافتن ارتباط معنویشان با آفریدگار هستی به شدت نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - هنگامی که به انسان [غافل و خودپرست] زیان و ناراحتی برسد، ما را [به‌طور مداوم و شبانه‌روزی] در حال خوابیده، نشسته و ایستاده صدا می‌کند [و برای حل گرفتاری‌اش دعا می‌کند] و زمانی که ناراحتی او را برطرف سازیم، چنان [از ما فاصله می‌گیرد و می‌گذرد و] می‌رود که گویا اصلاً ما را برای رفع گرفتاری‌اش فرا نخوانده بود و این‌گونه است که اعمال بد اسرافکاران برایشان زینت داده شده است [و آنان از رفتار ناخوشایند خود خوشحال‌اند و زشتی عمل خود را نمی‌توانند بفهمند].» ۲۳

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتَجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقِيلَ صَوْتُ مَعْرُوفٍ وَلَمْ يُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ وَمَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ - هر که در دعا پیش افتد (یعنی همیشه دعا می‌کند و اختصاصی به‌هنگام رسیدن بلا ندارد) بلایی که به‌او برسد دعایش مستجاب شود، و فرشتگان گویند: صدای آشنایی است و از بالا رفتن به‌آسمان ممنوع نگردد، و کسی که پیشدستی به‌دعا نکند، چون بلا به‌او برسد دعایش مستجاب نشود، و فرشتگان گویند: ما این آواز را نشناسیم.» ۲۴

بنابراین انسان نباید مناجات و راز و نیاز و دعای خود را منحصر در وقت گرفتاری و

مشکلات نماید. انسان نباید به خداوند به دید یک گنج مادی و قدرتی که نعوذ بالله وظیفه‌اش رفع گرفتاری و حل مشکلات انسان است بنگرد، دعای ما و رابطه ما با خدا، به این خاطر است که به معبود نزدیک‌تر شده و قدم در راه رسیدن به هدف خلقت انسان حرکت کنیم. لذا تنها وقت گرفتاری دعا کردن، چندان ارزشی ندارد و خداوند متعال هم به آن واقعی نمی‌گذارد و می‌فرماید:

« فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ -

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات دهد، باز به شرک و کفر می‌گرایند. » ۲۴

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) نیایش، آلکسیس کارل، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱ ص ۶۴
- (۲) آیین زندگی، ص ۱۵۶ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱ ص ۶۴۱
- (۳) آیین زندگی، ص ۱۵۲. به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱ ص ۶۴۲
- (۴) عدة الداعی، ابن فهد حلّی، تحقیق: احمد موحدی قمی، قم، مکتبه الوجدانی، ص ۹. و در فرهنگ اصطلاحات (نقایس الفنون) نیز چنین تعریف شده است: "دعا، طلب حاجت است از حضرت باری تعالی به تضرع و اخلاص." فرهنگ اصطلاحات و تعریفات (نقایس الفنون)، بهروز ثروتیان، تبریز، انتشارات دانشگاه، چاپ اول ۱۳۵۲ ش، ص ۱۲۸
- (۵) علامه حسن زاده آملی، نور علی نور، ص ۹
- (۶) ذاریات/ ۵۶
- (۷) بقره/ ۱۸۶
- (۸) غافر/ ۶۰
- (۹) فرقان/ ۷۷.
- (۱۰) وسائل الشیعه ج ۷ ص ۲۸
- (۱۱) بحار الأنوار ج ۷۴ ص ۲۰۵
- (۱۲) همان
- (۱۳) همان
- (۱۴) اصول کافی - ترجمه مصطفوی ج ۴ ص ۲۴۷
- (۱۵) نیایش، ص ۵۲
- (۱۶) مناجات شعبانیه
- (۱۷) فاطر: ۱۵
- (۱۸) بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۱۴
- (۱۹) بیست گفتار، مرتضی مطهری ص ۲۲۶
- (۲۰) لقمان/ ۳۲
- (۲۱) فصلت/ ۵۱
- (۲۲) یونس/ ۱۲
- (۲۳) اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۴ ص ۲۲۰
- (۲۴) عنکبوت/ ۶۵

بهشتی شدن با عمل به چهار کلمه

گاهی اوقات فکر می‌کنیم که چرا ما در مسیر سیر الی‌الله پیشرفت نمی‌کنیم؟ چرا از عوالم غیب چیزی نمی‌دانیم یا چیزی نمی‌بینیم؟ دانستن علوم الهی چرا برای ما سخت شده است؟ نزد کدام استاد اخلاق برویم تا تحولی در خود ایجاد کنیم؟ یا چه کنیم که بزرگان اهل معرفت ما را به‌عنوان شاگرد بپذیرند؟

پاسخ تمام این سؤالات را خداوند در چهار کلمه داده است:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا اللَّهَ - از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد» (۱)

مشکل اساسی همه‌ی ما این است که به آن چه می‌دانیم عمل نمی‌کنیم.

به همین دلیل رسول گرامی اسلام نیز فرموده‌اند: «أَيُّهَا الْأُمَّةُ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ فِيمَا لَا

تَعْلَمُونَ وَلَكِنْ انظُرُوا كَيْفَ تَعْمَلُونَ فِيمَا تَعْلَمُونَ - ای امت؛ من از آن چه نمی‌دانید بر شما بیم

ندارم ولی بنگرید آن چه را می‌دانید چگونه عمل می‌کنید» (۲)

اگر ما به دانسته‌های اندک خود عمل کنیم، دروازه‌های علم و معرفت به روی ما گشوده می‌شود. خداوند از راه‌های متفاوت به ما علوم را می‌آموزد. شنیدن مواعظ، خواندن قرآن، مطالعه، الهام در رویا و مکاشفه، پیدا کردن استادی که ما را یاری کند و بسیاری عناوین دیگر راه‌هایی است که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها، ما را آموزش می‌دهد. راه‌هایی که ممکن است قبل از این نیز وجود داشته ولی ما بهره کافی از آن نمی‌بردیم.

امام صادق علیه‌السلام در این خصوص فرموده‌اند: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمُ كُنِيَ مَا لَا يَعْلَمُ -

هر کس عمل کند به آن چه می‌داند، کفایت می‌کند از آن چه نمی‌داند» (۳)

و امام باقر علیه‌السلام نیز فرموده است: «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمُ -

هر کس عمل کند به آن چه می‌داند، خداوند به او می‌آموزد آن چه نمی‌داند» (۴)

وسواس

اطاعت از شیطان

نویسنده: حجت الاسلام محبتی رئیس

اشاره

قلب غافل وسواسی

دشوار کردن آن چه خداوند آن را سهل قرار داده است

بیان امام خمینی (ره) درباره ی وسواس

علاج وسواس

توجه به این که وسواس القاء شیطان است

توجه به آثار زشت وسواس

توجه به رفتار و بیانات رسول خدا و ائمه ی اطهار علیهم السلام در عبادات و طهارات و نجاسات

توجه به این که ظاهر برای باطن است

آشنایی و علم به احکام

استعاذه

وسواس

اطاعت از شیطان

اشاره:

بعضی معتقدند وسواس یک بیماری روانی است و بحث آن در مباحث دینی جایگاه چندانی ندارد و یا تعداد افرادی که به آن مبتلا هستند اندک است. اما با مطالعه قرآن، روایات و کتب علمای دین‌شناس متوجه می‌شویم که در اغلب موارد این موضوع بیشتر یک بحث اخلاقی - تربیتی است تا این که یک بحث روانشناسی باشد. البته در گذر زمان و بی‌اعتنایی وسواسی به شرع مقدس و پافشاری بر عقیده غلط خود، تبدیل به یک بیماری روانی می‌گردد. از طرفی بسیاری از مشکلات اخلاقی - تربیتی و نوع برخورد اجتماعی افراد ریشه در مشکل وسواس دارد، در حالی که مشهور آن است که وسواس فقط در موضوع نماز یا طهارت و امثال آن است. به عنوان مثال وسواس در اعتماد به مؤمنین باعث به وجود آمدن سوءظن، غیبت، تهمت و بسیاری گناهان کبیره دیگر می‌گردد.

به همین دلیل در آیات قرآن و روایات تاکید زیادی بر پرهیز از وسواس شده و آن را چیزی از طرف شیطان معرفی نموده‌اند که باید از آن به خدا پناه برد. از طرفی از آن جا که عموماً شیطان مؤمنین را از راه گناهانی مانند شرب خمر، زنا، غنا، حرام‌خواری و امثال آن نمی‌تواند فریب دهد، برای اغفال آنان از راه وسواس وارد می‌شود و به همین دلیل بیشترین قشر مبتلا به این گناه و بلا، مدعیان تدین هستند.

در این مقاله سعی نموده‌ایم تا به صورت بسیار خلاصه در این خصوص مطالبی را بیان کنیم.

قلب غافل وسواسی

تصوّر بعضی این است که علّت وسواس در عبادت، داشتن روحیه‌ی اطاعت دقیق و محض از فرامین الهی و ترس از تخلف آن‌هاست. در حالی به‌هیچ‌وجه چنین نیست زیرا وسواس یا همان وسوسه، خطوراتی است که شیطان آن‌ها را القاء می‌کند به قلبی که همّش رسیدگی به بطن و فرج و سایر شهوات است.

علامت این که وسواس وسواس حاکمی از روحیه‌ی اطاعت دقیق و محض از فرامین الهی نیست این است که هر جا پای دنیا در میان باشد، دیگر از وسواس وسواسی خبری نیست. آیا وسواسی اگر به کسی مقروض باشند شک می‌کند که شاید بیشتر به او مقروض باشم پس برای احتیاط بیشتر بدهم؟ آیا وسواسی همان‌طور که در وضو و غسل و نماز وسواس دارد، در خورد و خوراک و در معاملات پرسود هم وسواس دارد؟

علامت دیگر این است که موشکافی‌هایی که وسواسی در طهارات و عبادات ظاهری می‌کند در طهارات و عبادات باطنی که اصل و محور و هدف هستند دیده نمی‌شود. آیا دیده شده است که این‌گونه افراد در رفع بیماری عجب یا حسد وسواس به خرج دهند؟ آیا وسواسی‌ها همان‌طور که در وضو و غسل و نماز وسواس دارند، در آداب باطنی آن‌ها مثل حضور قلب، وسواس دارند؟

وسواسی فهم خود را نعوذبالله از فهم خدا و رسول و ائمّه‌ی اطهار و فقهای عظام بالاتر می‌داند!!! و نظر خود را بر نظر آن‌ها ترجیح می‌دهد و در عبادات چنان عمل می‌کند که خود مصلحت می‌داند. با این که نظر خدا و رسول (ص) مخالف آن چیزی است که او مصلحت می‌پندارد و عجیب این است که آن را به پای تقدس خود می‌نویسد!!!

ایمان موجب می‌شود اشتغالات دنیوی، مؤمن را از یاد خدا و توجه قلبی به او باز ندارد: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ - مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند.» ۱

اما برای وسواسی عباداتی مثل وضو و غسل و نماز، توجه او را از خدا سلب می‌کند. چه بسا در غیر حال عباداتی همچون وضو و غسل و نماز، بهتر می‌تواند یاد خدا کند! و این به این دلیل است که وسواسی در انجام عبادات تمام قدرت فکری و ذهنی خود مصروف در انجام حرکات و ادای الفاظ می‌کند و جایی برای توجه به خدا نمی‌گذارد.

ارتکاب گناهان متعدد به سبب وسواس

قطع بی سبب نماز، انجام وضو و اداء نماز به شیوهی باطل، اسراف به خصوص در آب، آزار پدر و مادر و همسر و فرزند و دیگر بستگان و حتی مردمی که با او سر و کار دارند، القاء و سوسه به دیگران، تهمت به دیگران، خود را در معرض تهمت، تنفر، مضحکه و تمسخر قرار دادن، حواس دیگران را پرت کردن به خصوص هنگام برگزاری نماز جماعت و سبب برداشت غلط دیگران از اسلام شدن، رفتارهای ناشایست و گناهان بزرگی است که وسواسی به آنها مبتلا می شود.

شیخ جعفر کاشف الغطاء در خصوص برخی از این گناهان گفته است:

«وسواسی که در سورهی ناس پروردگار به استعاذه از آن امر نمود عبارت است از حالتی در انسان که مانع ثبات و اطمینان می شود و مانند جنون است و اقسام مختلفی دارد و منشأ آن غلبه‌ی وهم و اضطراب فکر است... وسواس از صفات مذمومه‌ای است که عقل و شرع آن را ممنوع شمرده‌اند و با اینکه خود ذاتاً قبیح است عامل مفاسد عظیمی است: از جمله‌ی این مفاسد این است که:

- ۱- چون وسواسی عقیده دارد فعل خودش درست و فعل بقیه خطاست چه بسا این فکر منجر به انکار ضروریات دین یا مذهب شود.
- ۲- وسواس موجب ذمّ و طعن نسبت به افعال سید امت و افعال جمیع ائمه علیهم السلام می گردد. و این دو مفسده خود قاضی هستند به خروج وسواسی از ایمان.
- ۳- چون وسواسی حکم مثلاً به وجوب یا ندب فعل خود می کند، این تشریع در دین و دخول در زمره‌ی اهل معصیت است.
- ۴- وسواس غالباً لازمه‌اش سوءظن به مسلمین است تا جایی که حتی به علمای عامل سوءظن پیدا می کند و حکم به نجاست آنها و بطلان عبادت آنها می نماید.
- ۵- برای وسواسی هیچ عزم و نیتی در هیچ عمل خاصی حاصل نمی شود. زیرا تکرار عبادت یا معامله، موجب عدم صحت عزم و نیت می شود.
- ۶- گاهی آن قدر یک عمل را در نماز تکرار می کند که منجر به دخول در فعل یا قول کثیر در

نماز شده و صورت نماز را از بین می برد. یا این که گفتارش با این که قرآن یا ذکر است اما کلام انسان محسوب می شود. چون به علت این که منشأ وسواس دارد نهی متوجه آن شده است.

۷- در بسیاری از مواقع حرکاتی که از وسواسی صادر می شود صورت عبادت را به هم می زند.

۸- در بسیاری از مواقع وسواسی جرأت بر معاصی پیدا می کند. چون واجبات را از زمان خود به تأخیر می اندازند. زیرا اشتغالش به مقدمات، طولانی است. یا این که در وقت شک می کند.

۹- وسواس، وسواسی را مبتلا می کند به اسراف در مصرف آب.

۱۰- گاه وسواسی بدن خود را بیمار می کند. یا به دلیل کثرت برخورد با آب یا دلائل دیگر.

۱۱- وسواسی شیطان را عبادت می کند یا این که او را در عبادت خداوند شریک می گرداند.

۱۲- وسواسی به خاطر وسواسش از اخلاص در عبودیت حق تعالی و تدبر در معانی قرآنی و غیر قرآنی محروم می شود.»^۲

نفس این که وسواسی در عبادات ذوق شخصی خود را بدون توجه به اجازه‌ی شرع اعمال می کند بدعت یا چیزی شبیه به آن بوده و قطعاً حرام است. رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای فرموده‌اند: «واجب است بر مکلف که ذوق شخصی‌اش را کنار گذاشته و متعبد به تعلیمات شرع مقدس و مؤمن به آن باشد.»^۳

دشوار کردن آن چه خداوند آن را سهل قرار داده است

خداوند انجام فرائض را برای پاکی قلب قرار داده نه برای سختی، اما وسواسی آن چه را خداوند سهل کرده، دشوار می نماید.

خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - خداوند آسانی را برای شما می خواهد و سختی را برای شما نمی خواهد.»^۴

و می فرماید: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ - خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می خواهد شما را پاک سازد.»^۵

مفسر کبیر علامه طباطبایی ذیل این آیه بیاناتی دارند که چکیده آن این است:

«احکامی که خدای تعالی بر شما تکلیف کرده حرجی نیست و به منظور دشوار کردن

زندگی شما تشریع نشده. - بلکه به این منظور تشریع شده که شما را پاک کند - وجه این دلالت این است که از ظاهر گفتار آیه بر می آید که مراد از احکام جعل شده، تطهیر شما و اتمام نعمت بر شما است. نعمتی که همان ملاک احکام است. نه این که مراد دشوار کردن زندگی بر شما باشد. و به همین جهت هر جا که دیدیم وضو و غسل بر شما حرجی و دشوار است مثلاً آب نیست و پیدا کردن آب برایتان سخت است و یا آب هست ولی استعمال آن دشوار است، ما در آنجا تکلیف وضو و غسل را برداشته به جای آن تیمم را که در وسع شما است بر شما واجب ساختیم.»^۶

فردی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «من در اثر زمین خوردن ناخنم شکست و انگشتم را باند پیچی کردم. حال بفرما برای وضو چه کنم؟ حضرت فرمودند: حکم این مسأله و امثال آن در کتاب خدای تبارک و تعالی آمده است: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»^۷

رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه ای به اهل وسواس فرموده اند: «دین اسلام دارای احکام سهل و آسان و سازگار با فطرت بشری است. شما آن را بر خود مشکل نگردانید و سبب وارد شدن ضرر و اذیت به جسم و روحتان در نتیجه ی آن نگردید.»^۸

بیان امام خمینی (ره) درباره ی وسواس

وسواس را شئون بسیار و طرق بی شمار است که اکنون نتوان در جمیع آن بحث کرد و تمام شئون آن را پی جویی نمود. ولی در بین همه، وسوسه در نیت شاید از همه مضحک تر و عجیب تر باشد. زیرا که اگر کسی بخواهد با تمام قوا قیام کند در همه ی عمر به انجام یک امر اختیاری بدون نیت، ممکن نیست از عهده بر آید. معذک، یک نفر بیچاره ی مریض النفس ضعیف العقل را می بینی که در هر نماز مدت های مدید خود را معطل می کند که نمازش با نیت و عزم موجود شود. و این شخص به آن ماند که مدت ها تفکر کند که برای بازار رفتن یا نهار خوردن نیت و عزم تهیه کند.

بیچاره ای که باید نماز معراج قرب و مفتاح سعادت او باشد و با تأدب به آداب قلبیه و اطلاع بر اسرار این لطیفه الهیه تکمیل ذات و تأمین نشئه حیات خود کند، از همه این امور

غفلت کرده، بلکه این امور را لازم ندانند، سهل است، همه را باطل شمارد و سرمایه عزیز خود را صرف در خدمت شیطان و اطاعت وسواس خناس کند و عقل خدا داد را که نور هدایت است محکوم حکم ابلیس کند.

عبد الله بن سنان گفت: «ذکر کردم پیش حضرت صادق مردی را که مبتلا بود به وضوء و نماز (یعنی وسواسی بود) و گفتم: او مرد عاقلی است.
فرمود: چه عقلی دارد، با آن که اطاعت شیطان می کند.

گفتم: چگونه اطاعت شیطان می کند؟

فرمود: سؤال کن از او این که می آید او را از چه چیز است، می گوید از عمل شیطان است.»

بالجمله، قطع این ریشه را انسان باید با هر ریاضت و زحمتی است بکند، که از همه سعادات و خیرات انسان را باز می دارد. ممکن است چهل سال انسان جمیع عباداتش حتی به حسب صورت نیز صحیح بجا نیاید و اجزای صوری فقهی هم نداشته باشد، چه برسد به آداب باطنیه و شرعیه.

مضحک تر آن که بعضی از این اشخاص وسواسی، عمل جمیع مردم را باطل می دانند و تمام مردم را بی مبالات به دین محسوب می کنند. با آن که خود اگر مقلد است، مرجع تقلیدش نیز چون متعارف مردم می باشد و اگر اهل فضل (آشنای به دین) است، به اخبار رجوع کند ببیند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام نیز در این امور متعارف بودند. فقط در تمام مردم، این طایفه وسواسی هستند که به خلاف رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام و فقهاء مذهب و علماء ملت عمل می کنند و اعمال همه را ناچیز می شمارند و عمل خود را موافق با احتیاط و خود را مبالی به دین می دانند...

اکنون وجه صدق حدیث شریف که او را بی عقل شمرده است معلوم می شود. کسی که عمل مخالف با عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را صحیح و عمل موافق با آن حضرت را باطل بداند، یا از دین خدا خارج است یا بی عقل. و چون این بیچاره از دین خارج نیست،

پس بی عقل است و مطیع شیطان و مخالف رحمن. ۹.

علاج وسواس

توجه به این که وسواس القاء شیطان است.

شیطان دشمن قسم خورده‌ی انسان است. دشمنی که حتی طمع به گمراه نمودن انبیاء داشته است. بعضی را با دعوت به گناه به هلاکت می‌اندازد و بعضی را با ریا و عجب و دیگر مفاسد اخلاقی و بعضی را با ابتلا به وسواس. حتی در بعضی از روایات نام شیطانی که در عبادات انسان را مبتلا به وسواس می‌کند آمده و او را "خَنْزَب" نامیده‌اند. ۱۰ سعادت دنیا و آخرت انسان در مخالفت با این دشمن بزرگ و بی‌رحم است و خداوند و ائمه‌ی اطهار به ما فرمان داده‌اند با او مخالفت کرده و از ظاهر شرع تبعیت نماییم.

امام خمینی (ره) در این باره فرموده‌اند:

«و برای علاج این مصیبت و دردی که درمانش سخت باشد، چاره‌ای نیست جز آن‌که قدری تفکر کند در این امور که ذکر شد و مقایسه کند عمل خود را با عمل نوع متدینین و علماء و فقهاء و اگر خود را مخالف با آن‌ها دید، بینی شیطان را به خاک بمالد و بی‌اعتنائی به آن پلید نماید و چند مرتبه که شیطان وسوسه کرد که عملت باطل است، جواب دهد که اگر عمل همه فقهاء ائمت باطل شد، عمل من نیز باطل باشد. امید است چندی که مخالفت شیطان نمود و در ضمن به حق تعالی با عجز و نیاز از شر او پناه برد، این مرض رفع شود و شیطان چشم طمعش از او بریده گردد. چنانچه برای دفع کثرت شک، که آن نیز از القائات شیطان است، در روایات شریفه همین دستور را داده‌اند.

در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم علیه‌السلام رساند که فرمود: «وقتی که زیاد شد شگت در نماز، ممضی‌دار نماز را، یعنی اعتنا به آن مکن. امید است که رها کند تو را. همانا این نیست مگر از شیطان.»

و در روایت دیگر است که حضرت باقر یا حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «عادت ندهید شیطان را به خودتان به شکستن نماز، پس به طمع بیندازید او را. زیرا که شیطان پلید است. معتاد است به آنچه عادت داده شد.»

توجه به آثار زشت وسواس

برای ترک یک عمل یا برای پیشگیری از آن، ابتدا باید از آن عمل متنفر شد و برای تنفر از آن، باید ضررها و مفسده‌هایش را باور نمود. شمارش این ضررها - که تا حدودی بیان شد به این باور کمک خواهد کرد.

توجه به رفتار و بیانات رسول خدا و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در عبادات و طهارات و نجاسات

این که این ذوات مقدس در این امور چگونه رفتار می‌کردند و چه دستوری داده‌اند بسیار مهم راه‌گشا است. به همین منظور چند روایت را بدون هیچ توضیحی ذکر می‌نماییم. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «باکی ندارم از اینکه بول به من اصابت کرده باشد یا آب، آن هنگامی که علم نداشته باشم کدام بوده است.» ۱۱

«معاویه بن عمار می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: لباس‌های نازکی که مجوس استفاده کرده‌اند، مجوسی که عین نجسند و شرب خمر می‌کنند و زنان‌شان نیز همین حال را دارند، آیا می‌توانم این لباس‌ها را بپوشم و با آن‌ها نماز بخوانم؟ حضرت فرمودند: بله. آن گاه من از همان لباس‌ها، پیراهنی برای آن حضرت بردم و دوختم و نیز شلوار و ردایی از آن‌ها برای ایشان درست کردم و روز جمعه هنگام بالا آمدن روز برای آن بزرگوار فرستادم. گویا حضرت قصدم را متوجه شدند. لذا همان لباس‌ها را پوشیده و برای خواندن نماز جمعه از خانه بیرون آمدند.» ۱۲

«عبدالله بن سنان می‌گوید: پدرم در حالی که من هم بودم از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: من لباسم را به کافری ذمی عاریه می‌دهم و علم دارم که او شرب خمر می‌کند و گوشت خوک می‌خورد. سپس لباسم را بر می‌گرداند. من قبل از این که نماز بخوانم آن را می‌شویم. حضرت فرمودند: با آن لباس نماز بخوان و به خاطر این مسائل، لباس را نشوی. چون وقتی لباس را عاریه می‌دهی پاک است و تو یقین نداری که آن ذمی لباس را نجس کرده است. پس نماز در این لباس هیچ مشکلی ندارد. مگر این که تو یقین کنی لباست را نجس کرده است.» ۱۳

«فضیل و زراره و محمد بن مسلم هر سه می‌گویند: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدیم: خرید گوشت از بازارها چگونه است در حالی که ما نمی‌دانیم قصاب‌ها چگونه عمل می‌کنند؟ حضرت فرمودند: بخور آن گاه که از بازارهای مسلمین باشد و از آن سؤال نکن.» ۱۴

«عنبسه مصعب می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی مردی پرسیدم که محتلم شده ولی هنگام صبح وقتی به لباسش می‌نگرد چیزی نمی‌بیند: حضرت فرمودند: در آن لباس نماز بخواند. گفتم: مردی خواب می‌بیند که محتلم شده است و زمانی که بیدار می‌شود رطوبت کمی اطراف محل می‌یابد. فرمودند: غسل بر او نیست.» ۱۵

«امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: همانا شیطان در دبر انسان می‌دمد تا او خیال کند بادی از او خارج شده است. پس وضو باطل نمی‌شود مگر به بادی که صدایش شنیده شود یا بوی آن حس شود.» ۱۶

ابی جریر می‌گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: چگونه برای نماز وضو بگیرم؟ حضرت فرمودند: در وضو تعمق و ریزینی نکن و با آب به صورتت لطمه زن و لکن صورت را با آب بشوی و از بالا به سمت پایین دست بکش و به همین صورت دو ذراع خود را با آب مسح کن و نیز سر و دوپایت را مسح کن» ۱۷

توجه به این که ظاهر برای باطن است

آنچه برای خداوند مهم و اصل است طهارت باطنیه و رسیدن به اسرار عبادات است. طهارت ظاهری و ظاهر عبادات تنها آینه‌ای هستند برای این که انسان را به باطن این امور هدایت نمایند.

آشنایی و علم به احکام

اصولاً یکی از عوامل پیدایش وسواس، جهل به حکم شرعی است. شیطان چنین وسوسه می‌کند: تو که می‌خواهی از خدا اطاعت کنی از طرفی حکم دقیق شرع را هم نمی‌دانی، پس بهتر است احتیاط کنی تا یقین کنی ادای تکلیف کرده‌ای.

اگر انسان مطیع خداست، باید توجه داشته باشد که اطاعت خدا در مخالفت با شیطان است و شیطان عزم خود را جزم کرده تا ما را از طریق احتیاط بی‌جا در عبادات به گمراهی بکشاند و ما برای این که بینی او را به خاک بمالیم لازم است احکام شرعی را تا حد لازم فرا بگیریم و از احتیاط غیر شرعی پرهیز کنیم.

رهبر انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای آدام الله ظلّه فرموده‌اند:

«کسانی که دارای حساسیت نفسانی شدیدی در مورد نجاست هستند (به این افراد در اصطلاح فقهی وسواسی گفته می‌شود). حتی در مواردی که یقین به نجاست دارند، واجب است که حکم کنند به عدم نجاست. به استثنای مواردی که حصول نجاست را به چشم‌شان می‌بینند و آن هم به قسمی که اگر کس دیگری آن را مشاهده کند، اعتقاد به سرایت نجاست داشته باشد. فقط در این موارد است که واجب است حکم به نجاست نمایند و این حکم درباره‌ی این گروه از اشخاص ادامه دارد تا زمانی که آن حساسیت به‌طور کلی

برطرف گردد.» ۱۸

استعاذه

برای دوری از وسواس و وسوسه‌های شیطان استعاذه و پناه بردن به خدا از دستورات قرآن است.

«وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - و هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه ببر که او شنوای داناست.» ۱۹

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبُّ أَنْ يَحْضُرُونِ - بگو ای پروردگار من؛ پناه می‌برم به تو از وسوسه‌های شیاطین * و پناه می‌برم به تو ای پروردگار من؛ از این که حاضر شوند.» ۲۰

از طرفی شیطان فقط هنگامی وسوسه می‌کند که انسان به یاد خداوند نباشد.
«وَمَنْ يَعْشَ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ - هر کس از یاد خدا روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم تا همدمش باشد.» ۲۱

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «همانا شیطان منقارش را روی قلب فرزند آدم می‌گذارد. پس هنگامی که او خداوند سبحان را ذکر گفت، شیطان می‌رود و پنهان می‌شود. و چنان‌چه خدا را فراموش نمود شیطان قلبش را می‌بلعد و این است وسواس خناس.» ۲۲

و برای این پناه بردن ادعیه و اذکاری در روایات ذکر شده است.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند: «هنگامی که شیطان یکی از شما را وسوسه نمود، باید به خدا پناه ببرد و بگوید: آمَنْتُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» ۲۳

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: مردی خدمت رسول خدا آمد و گفت: یا رسول‌الله؛ از وسوسه‌ای که در نماز به من القا می‌شود شکایت دارم. حتی این که نمی‌دانم چه قدر نماز کردم از زیاده یا کم. حضرت فرمودند: «وقتی داخل نماز شدی، انگشت سبابه‌ی دست راست را به ران پای چپت بزن و سپس بگو: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ - پس همانا او را دور و از خود منع و طرد کنی.» ۲۴

پی نوشت ها:

- (۱) نور / ۳۷
- (۲) کشف الغطاء ج ۱ ص ۶۴
- (۳) استفتاءات
- (۴) بقره / ۱۸۵
- (۵) فرازی از آیهی ۶ از سورهی مائده
- (۶) ترجمه المیزان ج ۵ ص ۳۷۴
- (۷) ترجمه المیزان ج ۵ ص ۳۸۲
- (۸) استفتاءات
- (۹) آداب الصلواہ ص ۱۵۶
- (۱۰) بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۶۴
- (۱۱) من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۷۲
- (۱۲) التهذیب ج ۲ ص ۳۶۲
- (۱۳) التهذیب ج ۲ ص ۳۶۱
- (۱۴) الکافی ج ۶ ص ۲۳۷
- (۱۵) التهذیب ج ۱ ص ۳۶۸
- (۱۶) الکافی ج ۳ ص ۳۶
- (۱۷) وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۹۸
- (۱۸) استفتاءات
- (۱۹) اعراف / ۲۰۰
- (۲۰) مؤمنون / ۹۷ و ۹۸
- (۲۱) زخرف / ۳۶
- (۲۲) بحار الأنوار ج ۶۰ ص ۱۹۴
- (۲۳) بحار الأنوار ج ۹۲ ص ۱۳۶
- (۲۴) الکافی ج ۳ ص ۳۵۸

چهل اثر دعا برای تعجیل در ظهور امام عصر ارواحنا له الفدا

در کتاب «مکیال المکارم» که به گفته‌ی نویسنده‌اش - آیت‌الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی مشهور به احمد آبادی (۱۳۰۱ ه.ق ۱۳۴۸) - بنا به دستور امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نوشته شده است بیش از یکصد فضیلت و اثر دعا برای تعجیل در ظهور امام عصر با شرح و تفصیل بیان شده است که با تلفیق بعضی از این فضائل که نزدیک به یکدیگر بود و با انتخاب بعضی دیگر چهل مورد از نتایج دعا برای تعجیل در ظهور آن حضرت ذکر شده است.

- ۱- فرج و گشایش حقیقی دعا کننده.
- ۲- زیاد شدن نعمت‌های الهی.
- ۳- مایه‌ی جلب عنایت و محبت ائمه اطهار است.
- ۴- نشانه‌ی منتظر بودن است (و افضل اعمال انتظار فرج است).
- ۵- شیطان از دعا کننده دور می‌شود.
- ۶- از فتنه‌های آخرالزمان و دام‌های شیطان در امان می‌ماند.
- ۷- امام زمان و ائمه اطهار علیهم‌السلام او را دعا می‌کنند.
- ۸- امام زمان و ائمه اطهار علیهم‌السلام او را شفاعت می‌کنند.
- ۹- دعایش به اجابت می‌رسد.
- ۱۰- بلا از او دفع می‌گردد.
- ۱۱- روزیش زیاد می‌شود.
- ۱۲- گناهانش آمرزیده می‌گردد.
- ۱۳- زیارت آن حضرت در خواب و بیداری نصیبش می‌شود.
- ۱۴- اگر پیش از ظهور از دنیا برود، در زمان ظهور حضرت رجعت می‌کند.
- ۱۵- ایمانش فزونی می‌یابد.
- ۱۶- به فیض برادری پیامبر صل‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم می‌رسد.
- ۱۷- به واسطه‌ی دعای او فرج امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نزدیک می‌گردد.
- ۱۸- به عهد الهی وفا کرده است.
- ۱۹- آثار و فوائد نیکی به والدین به وی داده می‌شود.
- ۲۰- سبب طول عمر می‌گردد.

- ۲۱- فهمش از قرآن بیشتر می‌گردد.
 - ۲۲- از عقوبت‌های اخروی در امان می‌ماند.
 - ۲۳- در هنگام مرگ با وی مدارا می‌شود.
 - ۲۴- در درجه‌ی امیرالمومنین علی علیه‌السلام با وی قرار می‌گیرد.
 - ۲۵- محبوب‌ترین خلق در نزد پروردگار عالم می‌گردد.
 - ۲۶- سیئاتش به حسنات تبدیل می‌گردد.
 - ۲۷- خداوند او را در عبادت تایید می‌کند.
 - ۲۸- به برکت او، عقوبت و بلا از اهل زمین دور می‌شود.
 - ۲۹- ثواب خونخواهی امام حسین علیه‌السلام به او داده می‌شود.
 - ۳۰- در روز قیامت نورش درخشان می‌گردد.
 - ۳۱- شفاعت او درباره‌ی هفتاد هزار تن از گناه‌کاران پذیرفته می‌شود.
 - ۳۲- بی حساب داخل بهشت می‌شود.
 - ۳۳- فرشتگان برای او استغفار و در حقش دعا می‌کنند.
 - ۳۴- ثواب عبادت تمام بندگان را به او می‌دهند.
 - ۳۵- ثواب شهادت در رکاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم را می‌یابد.
 - ۳۶- ثواب شهادت در رکاب امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را می‌یابد.
 - ۳۷- ثواب حج و عمره و دو ماه اعتکاف در مسجدالحرام و روزه‌ی آن‌ها به او می‌رسد.
 - ۳۸- صد هزار حاجت او در قیامت روا می‌گردد.
 - ۳۹- ثواب هزار سال خدمت پروردگار که یک چشم بر هم زدن در آن معصیت نباشد را به او می‌دهند.
 - ۴۰- خداوند سایه‌ی هفتاد و پنج هزار فرشته را بر سر او می‌گستراند.
- چند تذکر:** (از نویسنده‌ی کتاب مکیال المکارم)
- ۱- فوائد یاد شده و مکارم مزبور با دعا کردن به هر زبان و به هرگونه که باشد حاصل می‌گردد چون عموم و اطلاق دلایلی که در مورد آنها هست تخصیصی نگرفته است و همه‌ی انواع را شامل می‌شود.
 - ۲- بیشتر این کرامت‌ها با بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج مولای قائم ما عجل الله تعالی فرجه حاصل می‌گردد زیرا آن حضرت فرموده: «و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید.»
 - ۳- کمال این آثار با تحصیل تقوی و پاکسازی نفس از بدی‌ها و زشتی‌ها امکان می‌پذیرد.

صله ارحام

باید و آسب

نویسنده: حجت الاسلام رضا مسجدی

موانع ارتباطات فامیلی

سفره‌های رنگین

رسانه‌ها

اختلافات خانوادگی

آفات صله رحم

نگاه به نامحرم

اختلاط‌های نابجا

چشم و هم چشمی

آفات زبانی

پیشگیری از آفت‌ها

لزوم قطع ارتباط با...

اهمیت صله رحم

انواع ارتباط

مراتب صله رحم

فواید و آثار صله رحم

عمر طولانی

افزایش روزی

رفع بلا

افزایش محبت

اصلاح شخصیت اخلاقی

تضمین بهشت

قطع ارتباط جایز نیست

عواقب قطع رحم

صله ارحام

باید و آسیب‌ها

اهمیت صله رحم

صله به معنای پیوستن، پیوند و لطف و مهربانی و رحمت آمده است. در اصطلاح هم، صله رحم محبت و ارتباط داشتن و با خبر بودن از خویشان و نزدیکان است. در اسلام، معاشرت و ارتباط با فامیل آن قدر اهمیت و جایگاه دارد که خدای متعال آن را در ردیف پرستش خود قرار داده، می‌فرماید:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ — خدا را پرستید و

هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر و خویشان نیکی کنید.»^۱
در جای دیگر می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا — بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید؛ و درباره ارحام کوتاهی نکنید، همانا خداوند مراقب شماست.»^۲

در روایات نیز تأکید بسیاری بر ضرورت برقراری و استمرار روابط فامیلی و باخبر بودن از خویشان شده و آثار و برکات فراوانی برای آن ذکر شده است. که به جهت اختصار فقط به چند روایت اشاره می‌کنیم.

انواع ارتباط

پیوند خانوادگی یک مفهوم عرفی است و شامل هرگونه کاری که پسندیده و برای فامیل سودمند باشد، می‌شود. از سلام و احوال‌پرسی گرفته تا کمک‌های متنوع مادی و معنوی و از جان مایه گذاشتن برای فامیل. بنابراین مؤمن باید در حد توان خویش و نیاز اعضای خاندان، از آنان دل‌جویی کند و هیچ‌گونه کمک و رسیدگی را از آنان دریغ ندارد.

البته در همه موارد صله رحم، توانایی انجام کار و مشروع بودن، دو شرط اساسی است، بدین معنا که اگر افراد فامیل از او در خواستی کردند که توان انجام آن را ندارد، از عهده اش ساقط می‌شود و اگر استمداد فامیل و صله رحم، مستلزم عمل نامشروع و با خواست خدا در تضاد باشد، نباید آن را انجام دهد؛ مثل این‌که برادر یا خویشاوند دیگری در ستم به مردم یا گناه دیگری از او استمداد طلبد یا مالی را برای مصرف نامشروع بخواهد. در این‌گونه موارد نباید به فامیل کمک کرد بلکه بر عکس، صله رحم آن است که حتی او را از هرگونه عمل ناروا باز دارد و این بهترین خدمتی است که به فامیل خود کرده است.

آن‌چه مورد نظر و پسند اسلام است حفظ اصل ارتباط است و بهترین شیوه نیز چهره به چهره بودن دیدارها است.

یعنی این‌که انسان با اقوام و خویشان خود رفت و آمد داشته باشد و از نزدیک آنان را ببیند و در کنارشان حضور فیزیکی داشته باشد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «به آنان که حاضرند و آنان که غایبند و آنان که تا روز قیامت به دنیا خواهند آمد، سفارش می‌کنم که صله رحم نمایند، گرچه مستلزم پیمودن یک‌سال راه باشد، زیرا صله رحم (یکی) از (مسائل مهم) دین است.»^۳

اما اگر کسی نتواند به هر دلیلی، این شیوه را اجرا نماید در مرحله بعدی باید از روش‌های جایگزین استفاده کند. پیامک، تلفن، نامه، پست الکترونیکی (ایمیل) و وسائل ارتباطی دیگر از جمله این روش‌هاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِسَلَامٍ - صله رحم کنید ولو به سلام گفتن باشد.» ۴

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالتَّسْلِيمِ - با بستگان خود صله رحم کنید، گرچه با سلام کردن (به آنان) باشد.» ۵

امام صادق علیه السلام درباره کمترین پیوند خویشاوندی می فرماید: «...صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ بَرُّوا بِأَخْوَانِكُمْ وَلَوْ بِحُسْنِ السَّلَامِ وَرَدَّ الْجَوَابِ - پیوند خویشاوندی را محکم و به برادرانتان نیکی کنید گرچه با سلام نیکو و پاسخ سلام دادن باشد.» ۶

آن حضرت همچنین می فرماید: «پیوند میان برادران آن گاه که پیش هم هستند، دیدار همدیگر است و در مسافرت نامه نوشتن به یکدیگر.» ۷

همچنین در روایت دیگری فرمود: «صَلِّ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهُمْ - صله رحم کن و با خویشانت ارتباط برقرار کن ولو به جرعه‌ای آب باشد و بهترین صله رحم آزار نرساندن به خویشان است.» ۸

البته صله رحم به این موارد خلاصه نمی شود، بلکه رسیدگی های مالی، فکری، حمایت های جانی، اذیت و آزار نرساندن، شرکت در غم و شادی خویشان، و ... از جمله بهترین حالات و شیوه های صله رحم است.

مراتب صله رحم

شهید ثانی عیةالرحمه در بیان مراتب صله ی رحم فرمود: «اعظم مراتب آن صله ی به نفس (با جان) است که در آن اخبار زیادی رسیده است، پس از آن به دفع ضرر است یعنی اگر ضرری متوجه رحم گردد آن را دفع نماید. پس از آن رساندن نفع به اوست. پس از آن صله نمودن به کسی که که واجب النفقه است مانند زن پدر و زن برادر و کمترین مراتب صله، سلام کردن به رحم است و کمتر از آن پیغام سلام برایش فرستادن می باشد و همچنین در نبودش برایش دعاء کردن و در حضورش نیایش گفتن است.» ۹

فواید و آثار صله رحم

عمر طولانی

امام صادق علیه السلام فرموده اند: «ما نَعْلَمُ شَيْئاً يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ إِلَّا صَلَةَ الرَّحْمِ - تأثیر هیچ چیزی در طول عمر انسان، بیشتر از صله رحم نیست و هیچ چیزی مانند صله رحم عمر انسان را زیاد نمی‌کند.» ۱۰

امام رضا علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید: «چه بسا مردی که تنها سه سال از عمرش باقی مانده است، اما خدا به خاطر صله رحم، باقیمانده عمرش را به سی سال می‌رساند و خدا آن چه را می‌خواهد، انجام می‌دهد.» ۱۱

افزایش روزی

بعضی افراد از معاشرت با اقوام دور و نزدیک خود طفره می‌روند تا به قول خودشان پولی را که با هزاران زحمت به دست آورده‌اند بیهوده از بین نبرند!! آن‌ها صله رحم را ترک می‌کنند تا فرصت بیشتری برای کارکردن داشته باشند و از این راه، درآمد خود را حفظ و بیشتر کنند. ولی این افراد نه تنها با قطع رحم روزی خود را گسترش نمی‌دهند، بلکه خود را از توفیقی بزرگ محروم می‌سازند. روایات زیر در این خصوص است.

امام صادق علیه السلام: «صله رحم، عمر را زیاد می‌کند و فقر و پریشانی را از بین می‌برد.»

امام علی علیه السلام: «پیوند با خویشان، ثروت‌ها را بارور می‌سازد و مرگ‌ها را به تأخیر می‌اندازد.» ۱۲

حضرت سجاد: «هر کس دوست دارد، خدا عمرش را طولانی و روزی‌اش را افزایش دهد، باید صله رحم کند.» ۱۳

رفع بلا

به برکت صله رحم، خطر و بلاهای در کمین انسان از او دور می‌شوند. امام باقر علیه السلام فرمود: «صله ارحام، اعمال را پاک، اموال را افزون، بلاها را دفع، حساب را آسان می‌کند و اجل را به تأخیر می‌اندازد.» ۱۴

افزایش محبت

همه دوست دارند مورد محبت و احترام دیگران واقع شوند. بدون شک، یکی از بهترین فرصت های ابراز محبت و نیز پرکردن خلاهای عاطفی، خانواده و خویشان و نزدیکانی همانند پدر و مادر، برادر و خواهر و... هستند که بیش از هرکس دیگری، دلسوز حال انسان بوده و به مشکلات او واقف می باشند.

از امام علی علیه السلام نقل است: «صَلَةُ الرَّحْمِ تُوجِبُ الْمَحَبَّةَ» — پیوند با خویشاوندان، محبت می آورد. «۱۵» و فرمود: «صله رحم... انسان را در میان خانواده و بستگانش محبوب می سازد.» ۱۶

اصلاح شخصیت اخلاقی

یکی از برترین فواید صله رحم و پیوندهای خانوادگی، این است که باعث می شود بسیاری از اخلاق های نیکویی که به بوته فراموش سپرده شده یا جایگاهی برای ابراز آن وجود نداشت، به اجرا درآید. فضایی همچون انفاق، تعاون، شاد کردن دل دیگران، دفاع از حق، سخاوت و... از این رو حضرت باقر علیه السلام فرمود:

« پیوند با خویشاوندان، اخلاق را نیکو، دست را بخشنده و جان را با صفا می کند.» ۱۷

تضمین بهشت

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: «هر کس یک عمل را برای من ضمانت کند که انجام دهد، من هم چهار چیز را برای او ضمانت می کنم. اگر او صله رحم کند، خداوند او را دوست خواهد داشت، روزی اش را زیاد و عمرش را طولانی خواهد کرد و به بهشتی که وعده داده شده داخل خواهد نمود.» ۱۸

قطع ارتباط جایز نیست

قطع رحم؛ یعنی بریدگی از خویشاوندان و آشنایان و فراموش کردن آن ها. عبدالله بن سنان می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پسر عمویی دارم که هر چه با او رابطه برقرار می سازم، او قطع رابطه می کند، اجازه می دهی من هم با او قطع رابطه کنم؟» امام اجازه نداد و فرمود: «اگر تو به رابطتهات ادامه دهی، خداوند پیوندتان را برقرار می کند ولی اگر تو هم قطع رابطه کنی، خداوند پیوندتان را قطع خواهد کرد.» ۱۹

جهنم بن حمید نیز می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: «خویشاوندانی دارم که بر آیین من نیستند، آیا حقی بر گردن من دارند؟» پاسخ داد: «هیچ چیز مانع حق خویشاوندی نمی شود، اگر آن ها بر آیین تو بودند، دو نوع حق بر گردنت داشتند: حق خویشاوندی و حق مسلمانی.»

فردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «خویشاوندی دارم که با آن ها پیوند می کنم و رابطه دارم، اما آنان آزارم می دهند، [از این رو] تصمیم گرفته ام آنان را ترک کنم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «آن گاه، خدا هم تو را ترک می کند!» گفت: «پس چه کنم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به کسی که محرومت کرده، عطا کن؛ با کسی که از تو بریده، رابطه برقرار کن کسی که بر تو ستم روا داشته، از او در گذر. هرگاه چنین کردی، خداوند پشتیبان تو خواهد بود.» ۲۰

از حضرت علی علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: «با خویشاوندان پیوند و رفت و آمد داشته باشید، هر چند آنان با شما قطع رابطه کرده باشند.» ۲۱

عواقب قطع رحم

قرآن در این باره می فرماید: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ - کسانی که قطع می کنند آن چه را که خداوند به برقراری وصل آن دستور داده و در روی زمین فساد می کنند، لعنت ابدی (و مجازات) در آخرت برای آن هاست.» ۲۲

شهید آیت الله دستغیب در کتاب گناهان کبیره روایات زیادی را در خصوص عقوبت قطع رحم آورده است که در اینجا تنها به عناوین آن ها اشاره نموده و طالبان شرح بیشتر می توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

- ۱- قطع رحمت الهی
- ۲- عقوبت سریع در دنیا
- ۳- داخل بهشت نمی شود
- ۴- بوی بهشت را استشمام نمی کند
- ۵- در شب قدر آمرزیده نمی شود
- ۶- عمرش کوتاه می شود
- ۷- از صراط نمی گذرد

موانع ارتباطات فامیلی

قابل انکار نیست که پیوندهای خویشاوندی و رفت و آمدهای خانوادگی کم رنگ و بسیار کم‌تر از گذشته شده است. در این مجال اشاره گذرایی به برخی علل آن که ما می‌توانیم آن‌را برطرف کنیم اشاره می‌نماییم.

سفره‌های رنگین

یکی از علل کم شدن صله رحم مقید و مشروط شدن صله رحم به پذیرایی‌های پرهزینه و پر زحمت است.

راه حل ساده حل این مشکل عمل به این روایت است:

«لَا تَتَكَلَّفُ لِلضَّيْفِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا وَتُقَدِّمُ إِلَيْهِ مَا حَضَرْنَا؛ ما به خاطر میهمان برای تهیه

چیزی که نداریم خود را به زحمت نمی‌اندازیم، بلکه آن چه را که در خانه داریم، برای میهمان حاضر می‌کنیم.» ۲۳

البته معنای این سخن این نیست که انسان شأن و منزلت میهمان را رعایت نکند و به گونه‌ای پذیرایی نماید که از آن، بی‌احترامی و ناراحتی از حضور او احساس شود ۲۴، بلکه منظور حضرت دوری کردن از اسراف‌ها و تهیه چندین نوع غذا برای ارضای عقده‌های شخصی، چشم و هم‌چشمی‌ها و یا کم‌نیارودن و خود را بالاتر شمردن است که متأسفانه گریبانگیر بسیاری از افراد جامعه شده است.

شخصی مولای متقیان علی علیه‌السلام را به میهمانی دعوت کرد. حضرت فرمودند: «با سه شرط دعوت تو را می‌پذیرم: از بیرون خانه چیزی تهیه نکنی، آن چه را که در خانه داری از ما دریغ نکنی، بر خانواده خود سخت‌گیری.» آن شخص این شرایط را پذیرفت و حضرت نیز دعوتش را اجابت کرد. ۲۵

رسانه‌ها (برنامه‌های تلویزیون و ...)

یکی از موانع رسانه‌ها هستند. متأسفانه چنانچه توفیقی حاصل شود که فامیل به دیدار یکدیگر بروند بعد از چند دقیقه این تلویزیون است که افراد را به خود جلب می‌کند و همه به جای صحبت و تعامل با یکدیگر محو تماشای تلویزیون می‌شوند.

اختلافات خانوادگی

یکی دیگر از عوامل سرد شدن روابط خانوادگی، بروز تنش و اختلاف بین اعضای خانواده است که به تبع آن روابط رفته رفته تیره و تار شده و به قطع رابطه و محرومیت از آثار و برکات فراوان صله رحم می‌انجامد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام به یکی از کارگزاران و گماشتگان خود نوشت:

« ینبغی لذوی القربات أن یتزاوروا و لا یتجاوروا - خویشان و نزدیکان را امر کن که به دیدن هم روند ولی همسایگی نکنند » ۲۶

زیرا همسایگی باعث برخورد حقوق می‌شود، و چه بسا موجب حسد و بغض و قطع رحم گردد، چنان‌که این امر در بیشتر اهل روزگار ما دیده می‌شود، و شنیدن کی بود مانند دیدن، و چون خویشان از هم دور باشند و در مجاورت هم نباشند دوستیشان بیشتر است، چنان‌که گفته‌اند: «دوری و دوستی» ۲۷

آفات صله رحم

با وجود اهمیت فوق‌العاده صله رحم متأسفانه آفاتی نیز دامنگیر این عبادت بزرگ است. که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

نگاه به نامحرم

وقتی وارد فضای منزل برخی از فامیل‌ها می‌شویم، بعضی از آن‌ها بی‌حجاب یا بدحجاب هستند و این باعث می‌شود که زمینه‌ی گناه به‌وجود آید.

اختلاط‌های نابجا

از مظاهر رایج اختلاط زن و مرد، گفت‌وگوی غیر ضروری، شوخی کردن و تماس بدنی و دست دادن با نامحرم است که مقدمه‌ی برخی از گناهان دیگر است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: « هر کس با یک زن نامحرم دست بدهد، روز قیامت در غل و زنجیر به محشر وارد می‌شود و خداوند دستور می‌دهد که او را به آتش جهنم بیفکنند، و هر کس با یک زن نامحرم شوخی کند در مقابل هر کلمه‌ی حرامی که به او گفته است، هزار سال حبس خواهد شد. » ۲۸

چشم و هم چشمی

از دیگر آفت‌های روابط خویشاوندی تجمل‌گرایی و رقابت و چشم و هم‌چشمی در تجملات و مسائل دنیوی است. به دنبال این‌ها غرور و تفاخر می‌آید و ممکن است فرد برای رقابت با دیگران و احساس شخصیت کاذب به سمت حرام‌خواری کشانده شود و برای جمع مال و چشم و هم‌چشمی با دیگران خود را به زحمت و در دسر بیندازد. ۲۹ اسلام با توصیه به دوری از تجمل و تشویق به مسابقه در کارهای خیر و معنوی تلاش دارد تا این آفت را از میان ببرد.

آفات زبانی

از دیگر آسیب‌های اجتماعی روابط خویشاوندی، غیبت و دیگر گناهان زبانی است که در بسیاری موارد زمینه‌ای برای از بین بردن حقوق و آبروی مردم می‌شود. در گفتگوهای خویشاوندی ممکن است عده‌ای به مزاح تمسخر شوند و یا عیب‌جویی و غیبت روی دهد. همه این رفتارها به شدت مذمت شده، در مقابل برای رفتارهایی مانند رازداری، پوشاندن عیوب دیگران و احترام و اکرام مؤمنان، اجر و ثواب اخروی در نظر گرفته شده است. بنابراین بهتر است در گفتگوی بین خویشاوندان مسائلی چون حفظ شخصیت مردم و عدم افشاء عیوب خود و دیگران و احترام بزرگ‌ترها رعایت شود.

گفتگوهای فامیلی می‌تواند حول محور درس آموختن از یکدیگر، مشورت و استفاده از تجارب بزرگان فامیل باشد؛ زیرا بر اساس روایت بزرگ‌ترهای فامیل همچون پیامبر هر دسته از خویشاوندان محسوب می‌شوند.

پیشگیری از آفت‌ها

برای پیشگیری از این آفت‌ها یازی به قطع ارتباط نیست زیرا مجوز آن نیز در اسلام داده نشده است ولی می‌توان با:

کم کردن صحبت‌های غیر ضروری با نامحرم، کم کردن رفت و آمد با خویشاوندانی که اهل رعایت مسایل شرعی نیستند، کنترل فکر و خیال و... جلوی بسیاری از آفات را بگیریم. صله رحم واجب است تا جایی که به گناه نیفتیم. به عنوان مثال اگر در میان اقوام کسانی هستند که بی‌حجابند و و دیدن آن‌ها ما را به گناه می‌اندازد، باید ارتباط با آن‌ها را محدود به سلام و احوال‌پرسی نمود و برای هدایت آن‌ها دعا کرد که این دعا خود یکی از بهترین صله‌ها است.

یا اگر در مثلاً در مراسم عروسی فامیل به شام دعوت شده ایم و شراب در مجلس است یا وضعیت مجلس گناه آلود است لزومی ندارد که در آن شرکت کنیم، بلکه می توانیم تنها یک پیام تبریک بفرستیم.

لزوم قطع ارتباط با...

البته این موضوع درباره ی کسانی که آشکارا با اسلام دشمنی می کنند (نه فقط عقایدشان غلط است) صادق نیست و با این گروه نمی توان دوستی نمود و روابط برقرار کرد. در قرآن کریم می خوانیم: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ - هِيَ قَوْمِي رَا كِه ايمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان و نشان باشند.» ۳۰

سلیمان بن جعفر جعفری گوید: شنیدم ابوالحسن (امام رضا یا امام هادی) علیه السلام به پدرم می فرمود: «چگونه است که تو را نزد عبدالرحمن بن یعقوب دیدم؟ عرض کرد: «او دائی من است»

حضرت به او فرمود: «آن مرد درباره خدا سخنی بس گزاف و هول انگیز گوید. او خدا را (به صورت اجسام و اوصاف آن) وصف می کند و حال آن که خداوند به وصف نیاید، پس یا با او همنشین شو و ما را رها کن و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن. عرض کرد: «او هر چه بخواهد بگوید چه زبانی به حال من دارد چنان چه من قائل به گفتار او نشوم؟»

حضرت فرمود: «آیا نمی ترسی که عذابی بر او فرود آید و شما را جملگی فرا گیرد؟ آیا داستان آن کسی را که از اصحاب موسی (ع) بود و پدرش از یاران فرعون نشنیده ای، که چون لشکر فرعون (کنار دریا) به موسی (ع) رسید آن مرد از موسی جدا شد تا پدر خود را پند دهد، موسی از کنار او گذشت و پدرش همچنان با او در ستیز بود تا با هم به کنار دریا رسیدند و هر دو غرق شدند. این خبر به موسی (ع) رسید، موسی حال او را از جبرئیل جویا شد، پاسخ داد: او غرق شد - خدایش رحمت کند - در حالی که عقیده پدرش را نداشت اما چون عذاب فرود آید از کسی که به گنهکار (به هر منظور) نزدیک شده دفاعی نشود.» ۳۱

پی نوشت ها:

- (۱) نساء/ ۳۶ (۲۰) بحار الانوار ج ۷۱ ص ۱۰۰
- (۲) نساء/ ۱ (۲۱) بحار الانوار ج ۷۱ ص ۹۲
- (۳) بحار الانوار ج ۷۴ ص ۱۰۵ (۲۲) رد / ۲۵
- (۴) بحار الانوار ج ۷۱ ص ۸۴ و ص ۱۰۴ (۲۳) محبه البیضاء ج ۲ ص ۲۹
- (۵) اصول کافی ج ۲ ص ۱۵۵ (۲۴) امام صادق (ع) فرمود: هر گاه کسی بر تو وارد شد، هر چه در خانه داشتی برای او حاضر کن، ولی اگر او را دعوت نمودی، در تهیه وسایل پذیرایی و خوراک کوشش کن و خودت را به زحمت بینداز. (کافی، ج ۶، ص ۲۷۸)
- (۶) وسائل الشعه ج ۸ ص ۵۰۶ (۷) اصول کافی ج ۲ ص ۶۷۰
- (۸) اصول کافی ج ۲ ص ۱۵۱ (۹) گناهان کبیره شهید دستغیب ج ۱ ص ۱۶۰
- (۱۰) بحار ج ۷۱ ص ۱۲۱ (۱۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۰
- (۱۲) سفینه البحار ج ۱ ص ۴۱۱ (۱۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۶
- (۱۴) اصول کافی ج ۲ ص ۱۵۰ (۱۵) مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۲۵۰
- (۱۶) اصول کافی ج ۲ ص ۱۵۱ (۱۷) اصول کافی ج ۲ ص ۵۶
- (۱۸) مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۲۵۰ (۱۹) وسائل الشیعه ، ج ۸، ص ۵۰۴.
- (۲۵) عیون اخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۴۵ (۲۶) شرح نهج البلاغه ج ۲۰ ص ۳۲۲ الحکم المنسوبه . شماره ۶۹۷
- (۲۷) علم اخلاق اسلامی (جامع السعادات) ج ۳ ص ۳۴۴ (۲۸) وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۹۸
- (۲۹) توجه کنید به آیه ۲۰ سوره حدید (۳۰) مجادله/ ۲۹
- (۳۱) أمالی المفید ص ۱۱۲

چار شعبہ کفر و نفاق

عُمَرَ الْيَمَانِيَّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ
عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

بُنِيَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ

دَعَائِمَ الْفِسْقِ وَالْغُلُوِّ وَالشَّكِّ وَالشُّبْهَةِ

وَالْفِسْقُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْجَفَاءِ وَالْعَمَى وَالْغَفْلَةِ وَالْعُتُوِّ

وَالْغُلُوُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى التَّعَمُّقِ بِالرَّأْيِ وَالتَّنَازُعِ فِيهِ وَالزَّيْغِ وَالشَّقَاقِ

وَالشَّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْمَرِيَةِ وَالْهُوَى وَالتَّرَدُّدِ وَالِاسْتِسْلَامِ

وَالشُّبْهَةُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ إِعْجَابٌ بِالزَّيْنَةِ وَتَسْوِيلُ النَّفْسِ وَتَأْوِيلُ الْعُوجِ وَلَبْسُ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ

وَالنَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ

عَلَى الْهُوَى وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِیْظَةِ وَالطَّمَعِ

وَالْهُوَى عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ وَالشَّهْوَةِ وَالطُّغْيَانِ

وَالْهُوَيْنَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْغَرَّةِ وَالْأَمَلِ وَالْهَيْئَةِ وَالْمُطَاطَلَةِ

وَالْحَفِیْظَةُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْكِبَرِ وَالْفَخْرِ وَالْحَمِيَّةِ وَالْعَصْبِيَّةِ

وَالطَّمَعُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ الْفَرَحِ وَالْمَرَحِ وَاللَّجَاجَةِ وَالتَّكَاثُرِ.

سلیم بن قیس هلالی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کفر بر چهار پایه قرار داده شده است:

(۱) فسق (۲) غلو (۳) شک (۴) شبهه

و فسق دارای چهار شعبه است:

۱- جفا ۲- کوری ۳- غفلت ۴- سرکشی.

و غلو دارای چهار شعبه است:

۱- تعمق (و انحصارطلبی) در رأی ۲- ستیزه و نزاع در رأی ۳- کجروی ۴- شقاق با اهل حق.

و شک دارای چهار شعبه است:

۱- جدال و شکایت ۲- هوی و هوس ۳- تردد و دو دلی ۴- تسلیم در برابر نادانی و نادانان.

و شبهه دارای چهار شعبه است:

۱- شگفتی به آرایش‌های (نظریات) ۲- خودآرائی خویش (به باطل‌ها)

۳- توجیه کجی‌ها ۴- لباس حق به باطل پوشاندن.

و **نفاق** بر چهار پایه قرار دارد:

(۱) هوی و هوس (۲) سهل انگاری (در امور دین)

(۳) خشم و کینه‌ورزی (۴) طمع

و هوی دارای چهار شعبه است:

۱- یاغی بودن ۲- تجاوز ۳- شهوت ۴- طغیان.

و سهل انگاری چهار شعبه است:

۱- فریب خوردن ۲- آرزو ۳- هراس از غیر خدا ۴- امروز و فردا کردن.

و خشم و کینه‌ورزی دارای چهار شعبه است:

۱- تکبر ۲- فخر کردن ۳- حمیت (قومی) ۴- تعصب (در فکر)

و طمع دارای چهار شعبه است:

۱- شادی و شاد کامی ۲- به خود بالیدن ۳- لجاجت ۴- افزون طلبی

ولایت فقیه در آیات قرآن

به کوشش: عبدالله صدیق

۳- شرایط حاکم

شرط اول: اسلام و ایمان

شرط دوم: عدالت

شرط سوم: فقاہت

پاسخ به دو مطلب

شرط چهارم: کفایت

نتیجه

توجه به سه نکته ضروری

اول: سخن پیامبر و امام وحی است

دوم: سه راه اثبات

سوم: معنی اطلاق در ولایت

ولایت فقیه در قرآن

۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام

۲- اطلاق ولایت

ولایت فقه

در آیات قرآن

قبل از ورود به این بحث توجه به سه نکته ضروری است:

اول: سخن پیامبر و امام وحی است

ابتدا توجه به این نکته لازم است که گاه گمان می‌شود که تنها مدرک اسلامی بودن یک مسئله مطرح شدن آن به صورت صریح در قرآن کریم است و هر آن‌چه در قرآن به صراحت به آن اشاره نشده است قابل اثبات نیست.

با قطع نظر از این که عقل و سنت نیز هر یک دلیل و مدرک معتبری در کنار قرآن است و اسلام را می‌توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل) شناخت به توضیح این مسائله می‌پردازیم که خداوند در قرآن کریم که روشن‌گر راه هدایت است برخی از امور را خود به‌طور مستقیم و بدون واسطه بیان کرده است مانند کلیات بسیاری از احکام

و برخی از امور را به طور غیرمستقیم و با واسطه‌ی پیامبر بیان فرموده است.

قرآن به این واسطه تصریح کرده و تبیین هدایت را بر عهده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌گذارد:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ - و این قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم

تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.» (نحل/۴۴)

و نیز فرمود «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا - آن چه را رسول خدا برای

شما آورد بگیرید و آن چه را نهی کرد خودداری کنید.» (حشر/۷)

و همچنین فرمود: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) - سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند (۱) که هرگز

دوست شما [محمد ص] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است (۲) و هرگز از روی هوای

نفس سخن نمی‌گوید (۳) آن چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست (۴).»

(سوره نجم)

از این آیات به دست می‌آید که خداوند متعال فرامین رسول خود را قائم مقام خود کرده

است پس می‌توان با استناد به این آیات هر چه را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سخن

غیر مستقیم قرآن دانست درست مانند این که مالک خانه از دو طریق می‌تواند کلید همه

اتاق‌های خانه را به شخصی بدهد یکی این که مستقیماً "همه کلیدها را به او بدهد و دیگر

این که کلید یک اتاق را بدهد و کلید اتاق‌های دیگر را در آن اتاق بگذارد و محل آن را نیز

به آن شخص بگوید در هر دو طریق می‌توان گفت آن شخص کلید همه‌ی اتاق‌ها را از مالک

خانه گرفته است.

با این سخن می‌توان عمل به همه‌ی روایات معصومین علیهم السلام را عمل به قرآن و

سخن آنان را سخن قرآن دانست پس ادله روایی مسئله ولایت مطلقه فقیه که در همه‌ی

کتاب مربوط به ولایت فقیه آمده است بیگانه از استناد به قرآن نیست.

دوم: سه راه اثبات

ولایت مطلقه فقیه از سه طریق قابل اثبات است:

(۱) دلیل عقلی محض: یعنی بدون استناد به هیچ آیه و روایتی.

(۲) دلیل نقلی محض: یعنی فقط از آیه و روایت و بدون مدد از دلیل عقلی.

(۳) دلیل تلفیقی: یعنی از مجموع دلایل عقلی و نقلی.

هر یک از این سه طریق به تفصیل در کتب مربوطه مطرح شده است ولی در این مقاله فقط بخش قرآنی آن (یعنی استناد ولایت فقیه به قرآن) مطرح می‌شود.

سوم: معنی اطلاق در ولایت

در ولایت مطلقه فقیه ولایت به معنی زعامت، رهبری و حکومت اسلامی و اطلاق آن بدین معنا است که دایره‌ی اختیارات ولایت فقیه اختصاص به یک حوزه خاص از مسائل اجتماعی ندارد بلکه هر حوزه‌ای را که دخالت حکومت در آن لازم است شامل می‌شود پس فقیه می‌تواند در تمامی این حوزه‌ها با رعایت ضوابط و قوانینی که اسلام تعیین کرده تصمیم‌گیری و اجرا کند.

ولایت مطلقه فقیه هرگز بدین معنا نیست که فقیه در تصمیم‌گیری و اجرا هیچ قید و شرطی ندارد و رعایت هیچ ضابطه‌ای بر او لازم نیست. این معنای باطل از ولایت مطلقه توسط هیچ فقیه‌ی ابراز نشده فقط ناآگاهان یا غرض‌ورزان بیان شده است.

پس اطلاق در ولایت به معنای گستره‌ی ولایت بر همه‌ی حوزه‌هایی است که دخالت حکومت در آن لازم است، بدین معنا اختیارات همه‌ی حکومت‌های متعارف در سطح جهان امروز مطلقه است زیرا بقای هیچ حکومتی بدون اجازه و دخالت در همه‌ی حوزه‌های حکومتی امکان‌پذیر نیست. البته هر حکومتی در جهان برای تصمیم‌گیری و اجرای قوانین رعایت ضوابطی را بر خود لازم می‌داند. در حکومت ولایت فقیه نیز این ضوابط از سوی دین تعیین شده است.

ولایت فقیه در قرآن

برای اثبات ولایت مطلقه فقیه از قرآن باید مسائل زیر را از قرآن به دست آورد:

- ۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام.
- ۲- اطلاق ولایت.
- ۳- شرایط حاکم: یعنی اسلام و ایمان، عدالت و آگاهی به اسلام (فقاہت) و کفایت.

۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام

لزوم حکومت در هر جامعه‌ای از بدیهیات است و نیازی به دلیل ندارد در این جا فقط به آیاتی که ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام را ثابت می کند اشاره می کنیم.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» - پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. (احزاب/۶) پس اگر تصمیمی درباره‌ی آنان گرفت اطاعت از آن بر مردم لازم است.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» - هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد» (احزاب/۳۶)

و بعضی از آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر کرده است:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْكَافِرِينَ» - بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد. (آل عمران/۳۲)

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» - و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید. (آل عمران/۱۳۲)

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَاحْذَرُوا» - اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید! و (از مخالفت فرمان او) بترسید. (مائده/۹۲)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ» - ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و سرپیچی ننمایید» (انفال/۲۰)

« أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ - خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید » (نور/۵۴)
 « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازید. » (محمد/۳۳)

« فَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ - نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید. » (مجادله/۱۳)

و درباره ولایت امامان معصوم علیهم السلام نیز فرمود:
 « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ - سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند همان ها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند. » (مائده/۵۵) این آیه به اتفاق همه مفسرانی که (شیعه و سنی) برای آن شان نزول ذکر کرده اند در حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر [اوصیای پیامبر] را. » (نساء/۵۹)

۲- اطلاق ولایت

آیاتی که در مسئله قبل ذکر شد هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولوالامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. در آیه دوم اطاعت هر حکمی که خدا و رسول کردند بر مردم لازم شمرده شده است. در آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر و اولوالامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است پس از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می شود.

از آن جا که حکومت در جامعه اسلامی از ضروریات است و اختصاص به زمان رسول الله یا زمان حضور معصوم ندارد از این آیات می توان اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هر دوره ای ثابت کرد.

۳- شرایط حاکم

شرط اول: اسلام و ایمان.

خداوند می‌فرماید: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی‌دهد.» (نساء/۱۴۱)

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهُ - افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد. (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود)» (آل عمران/۲۸)

شرط دوم: عدالت

عدالت در مقابل ظلم است. خداوند حکومت و ولایت ظالمین را نمی‌پذیرد پس حاکم و ولی باید عادل باشد.

فرمود: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ - و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد.» (هود/۱۱۳) و این رکون در روایات به رکون دوستی و اطاعت تفسیر شده است. (تفسیر علی بن ابراهیم ج ۱ ص ۳۳۸)

و در شرط امامت به حضرت ابراهیم فرمود: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ - خدا فرمود: من تو را پیشوای مردم گماردم گفت: و از فرزندان من؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.» (بقره/۱۲۴)

شرط سوم: فقاقت

حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آن‌ها را اجرا کند. در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام معصوم علیه‌السلام، این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام داناترین مردم به احکام، یعنی فقها این علم را با یادگیری در مکتب اسلام دارند.

قرآن درباره شرط علم می‌فرماید:

« أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ -

آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟» (یونس/۳۵)

فقیه کسی است که با تخصصی که سال‌ها در تحصیل آن کوشش کرده خودش می‌تواند احکام اسلام را از قرآن و سنت و عقل و اجماع به‌دست آورد و غیر فقیه کسی است که این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد.

پاسخ به دو مطلب

در اینجا بعضی اشکالات و سؤالاتی را مطرح می‌کنند:

۱- غیر فقیه می‌تواند احکام اسلام را از فقیه بگیرد و حکومت کند، پس لازم نیست خودش فقیه باشد.

در پاسخ به این مطلب توجه به دو نکته ضروری است:

اول آن‌که: آگاهی‌های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می‌کند، بلکه در بسیاری از موارد فقیه باید با توجه به ملاک‌های ترجیح در تراجم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت، حکم حکومتی صادر کند و حکم حکومتی خارج از دایره‌ی فتوا و تقلید است. و صدور حکم حکومتی در تخصص فقیه است.

دوم آن‌که: آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه‌ی موارد بر خود لازم می‌داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می‌دهد از فقیه اطاعت می‌کند در صورت دوم هیچ ضمانتی بر اطاعت از فقیه وجود ندارد و در صورت اول در واقع آن فقیه ولایت دارد و این شخص مجری از سوی او به‌شمار می‌آید و این با ولایت فقیه منافاتی ندارد.

۲- در این آیه اطاعت از «مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» سزاوارتر از «أَمْ مَنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ»

معرفی شده است و در تطبیق آن بر مورد ما اطاعت از فقیه را سزاوارتر از اطاعت غیر فقیه می‌داند. پس اطاعت غیر فقیه نیز با وجود فقیه مقبول است گرچه اطاعت از فقیه بهتر است.

(مانند این سخن را ابن ابی‌الحدید در شرح خود بر نهج‌البلاغه ج ۹ ص ۳۲۸ نسبت به مقایسه‌ی امام علی علیه‌السلام و خلفای پیش از او می‌گوید).

پاسخ: این سزاوتر بودن سزاواری در حد الزام است یعنی فقط باید از او پیروی کرد به قرینه این که در ذیل آیه مردم را توبیخ می‌کند که چرا از «مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» پیروی نمی‌کنید «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» این سزاواری در حد الزام در واقع معنای صفت تفصیلی را ساقط می‌کند مانند آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (احزاب ۶) که در بحث ارث است و وجود هر طبقه مانع از ارث طبقه دوم می‌شود.

آیات بی‌شمار دیگری نیز وجود دارد که فضیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است، از جمله:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ - آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند» (زمر/۹)

شرط چهارم: کفایت

یعنی توانایی و شایستگی در اداره‌ی امور جامعه که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می‌شود.

حضرت یوسف فرمود: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْم» (یوسف ۵۵) سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم.

درباره داستان حضرت موسی علیه‌السلام و دختر شعیب نیز قرآن فرموده است: «إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيَّ الْأَمِين - بهترین کسی که می‌توانی به‌کارگیری (اوست که) توانای درستکار است.» (قصص ۲۶)

در داستان عفریت جنی و حضرت سلیمان علیه‌السلام نیز از قول آن عفریت فرمود:

«وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِين - من بر این کار توانای درستکارم.» (نمل ۳۹)

از مجموع این آیات فهمیده می‌شود اگر کسی کاری و پستی را به‌عهده می‌گیرد باید توانایی و صلاحیت لازم برای آن را داشته باشد.

نتیجه

از مجموع آیاتی که در این موضوعات ذکر شد می‌توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد. در منطق قرآن حکومت و زمامداری تنها شایسته‌ی کسانی است که از صلاحیت‌های علمی و اخلاقی و توانمندی‌های لازم برخوردار باشند. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام بر ولایت مطلقه فقیه تطبیق می‌کند. از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست «مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» - آن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرنده» (مائده/۴۴)

و حکم کردن به احکام الهی بدون حاکمیت دین‌شناس و متخصص مستعد در اجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع‌الشرایط) امکان‌پذیر نیست.

برای مطالعه بیشتر مستندات قرآنی ولایت مطلقه فقیه و حکومت اسلامی به منابع زیر رجوع کنید:

- ۱- نگاهی به مبانی قرآنی ولایت فقیه نوشته علی دوعلم.
- ۲- پیام قرآن جلد ۱۰ «قرآن مجید و حکومت اسلامی» نوشته آیت‌الله مکارم شیرازی.

اقسام محبین اہل میت علیم السلام

سخنان امام صادق علیہ السلام در تعریف محبت و دوستی بہ اہل میت و تعریف توحید، ایمان، اسلام، کفر و فتن

مردی بر امام صادق علیہ السلام وارد شد،
آن حضرت از وی پرسید: از چه کسانی هستی؟
وی گفت: از دوستداران و پیروان شما،
امام علیہ السلام به او فرمود: خداوند تا دوستی بنده‌ای را نپذیرد وی را دوست نخواهد
داشت، و دوستیش را نپذیرد تا بهشت را بر او واجب گرداند،
سپس فرمود: تو از کدام [دسته از] دوستان ما می‌باشی؟
آن مرد سکوت کرد،

اقسام دوستان

در این بین یک تن از اصحاب بنام سدیر (۱) به امام عرض کرد: ای زاده پیامبر مگر
دوستان شما چند دسته و گروهند؟!
فرمود: سه دسته و گروهند:

- ۱- گروهی از ایشان ما را آشکارا دوست دارند ولی در باطن میلی به ما ندارند،
- ۲- و گروهی در باطن ما را دوست دارند و در ظاهر به ما میلی ندارند،
- ۳- و گروهی در ظاهر و باطن به ما عشق می‌ورزند، و اینان عالی‌ترین گروه مردمند، از
آبی شیرین و گوارا نوشیده‌اند (۲) و تأویل قرآن را دانسته، و سخن جداکننده حق از باطل را
دریافته‌اند، و سبب سبب‌ها را می‌دانند، و اینانند عالی‌ترین گروه مردم، فقر و نیازمندی و
انواع بلا سریع‌تر از تاختن اسب بر سرشان روان است، بدیشان سختی و رنج و آسیب رسیده

و چنان پریشان و گرفتار شده‌اند که دسته‌ای از ایشان زخمی و گروهی کشته شدند، و در شهرهای دور افتاده پراکنده شدند، به برکت ایشان است که خداوند بیمار را شفا می‌بخشد، و فقیر را توانگر می‌کند، و به حرمت آنان است که شما یاری می‌شوید، و باران بر سرتان می‌بارد، و روزی داده می‌شوید، آنانند که هر چند تعدادشان کم و اندک است ولی در پیشگاه خداوند دارای قدر و منزلتی عظیم و بزرگ می‌باشند.

و گروه سوم که پائین‌ترین گروه مردمند، آشکارا ما را دوست می‌دارند، و رفتارشان بمانند پادشاهان است، اینان زبانشان با ما (یعنی: در حدّ شعار) و شمشیرهایشان بر علیه ما است، و گروه دوم که طبقه میانی مردمند، آشکارا دوستان می‌دارند و در باطن میلی به ما ندارند، و به‌جانم سوگند که اگر در باطن دوستان می‌داشتند نه آشکارا، روزه‌داران روز و عابدان شب بودند، و اثر رهبانیت (پرهیز و گوشه‌گیری) را در چهره‌اشان می‌یافتی، آنان اهل تسلیم و اطاعتند.

آن مرد گفت: در این صورت من از دوستان آشکار و نهان شمایم!

نشانه‌های دوستان

امام علیه‌السلام فرمود: براستی دوستان آشکار و نهان ما نیز نشانه‌هایی دارند که گویای شخصیت آنان است.

آن مرد گفت: آن نشانه‌ها کدامند؟

فرمود: خصلت‌هایی که نخستین آن‌ها این است که ایشان مسأله توحید (یکتاپرستی) را به‌طور صحیح شناخته و علمش را تکمیل کرده‌اند، و زان پس به ایمان به خدا و صفاتش پرداخته‌اند، سپس از حدود و حقائق و شروط و تأویل‌های ایمان باخبر شده و بدان پی برده‌اند.

تعریف ایمان

سدیر گفت: ای زاده پیامبر تاکنون تعریف ایمان را بدین صورت از شما نشنیده بودم! فرمود: آری ای سدیر، هیچ بنده‌ای را نرسد که از ماهیت ایمان سؤال کند تا آن‌که بفهمد ایمان به چه کسی است.

سدیر گفت: ای زاده پیامبر اگر مایل باشید گفته خود را شرح و تفسیر بفمائید.
امام علیہ السلام فرمود:

آن کس که پندارد خدا را با خیالات قلبی می شناسد او مشرک است، و هر کس که ادعا کند خداوند را به اسم می شناسد نه به معنی، با این کار اعتراف به سخنی ناپسند (۳) کرده است زیرا اسم؛ حادث است، و هر کس که گمان کند اسم و معنی را با هم می پرستد با این کار برای خداوند شریکی قرار داده، و هر کس که پندارد معنی را با نشانه و صفت می پرستد نه با درک و فهم؛ حواله به چیزی دور از ذهن کرده است، و هر کس ادعا کند که صفت و موصوف را با هم می پرستد، به کلی توحید و یکتاپرستی را باطل کرده، زیرا صفت غیر از موصوف می باشد. و کسی که پندارد موصوف را به صفت اضافه می کند با این کار بزرگ را کوچک کرده است. (۴) و «چنان که شایسته است خدا را نشناخته - وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - انعام/۹۱»

راه توحید و یکتاپرستی

از امام علیہ السلام پرسیدند: پس راه توحید و یکتاپرستی چیست؟
فرمود: باب بحث و گفتگو گشوده است، و جستجوی راه چاره آن در دسترس؛ به تحقیق شناخت فرد حاضر پیش از پرداختن به صفات او است و شناختن اوصاف فرد غائب پیش از دیدن او می باشد.

چگونگی شناخت پیش از صفات

پرسیدند: چگونه به فرد حاضر پیش از صفات او شناخت پیدا کنیم؟
فرمود: بدان شناخت داری و از دانش آن باخبر می شوی، و توسط آن به نفس خود معرفت می یابی، نه توسط خودت و از جانب خود. و به این نکته پی خواهی برد که آن چه در تو می باشد از برای او و به خاطر خود اوست. همان طور که برادران حضرت یوسف علیہ السلام بدو گفتند: «إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي - آیا راستی تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است - یوسف/۹۰»، پس او را توسط خود او شناختند نه به وسیله دیگری، و نه توسط خیالات قلبی و بافته های ذهنی خود، آیا سخن خداوند را درک کرده ای که می فرماید: «مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا - شما را نرسد درختش را برویانید - نمل/۶۰»

اشاره می‌فرماید که شما حق ندارید از پیش خود امام انتخاب کنید و با میل و خواسته‌تان او را بر حق بنامید.

سه گروه مورد غضب خدا

سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه گروهند که: « لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » خدا در روز قیامت با آنان سخن نگوید و به آنان ننگرد و از آلودگی گناهان پاکشان نسازد، و ایشان را عذابی است دردناک - ال عمران/۷۷»

۱- آن کس که درختی برویاند که خدا آن را نروپانده، یعنی امامی را برگزیند که خدا وی را نصب نفرموده،

۲- یا کسی را که خدا انتخاب فرموده انکار کند،

۳- و آن کس که پندارد [یا: ادعا کند] این دو را در اسلام بهره و سهمی است، در حالی که خداوند فرموده: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ - و پروردگار تو آنچه خواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند [اما] آنان را [توان] برگزیدن نیست - قصص/۶۸».

تحف العقول عن آل الرسول ص، ص: ۳۲۵

پی‌نوشت‌ها:

(۱) او سدید - هموزن امیر - ابن حکیم صیرفی از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما‌السلام است، اخباری در مدح او وارد شده است، وی از بزرگان شیعه و محبان خالص و پابرجای اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است.

(۲) یعنی از دانشی که عاری از هر شک و شبهه بود بهره جستند.

(۳) یعنی پنداشتن آغاز و شروع برای خداوند که همان حدوث است.

(۴) یعنی قائل به صفات زائد بر ذات شود ولی صفات را همراه ذات نپرستد، بلکه ذات موصوف به آن صفات را عبادت کند، و او با این کار هر چند در عبادت مشرک نگشته ولی ذات خدای سبحان را برای کامل شدن نیازمند چیز دیگری ساخته است.

پاسخ به سؤالاتی درباره‌ی

عدل الهی

قسمت دوم

نویسنده: حجت الاسلام سعید حساری

شرور، مقدمه‌ی خیرات‌اند:
شرور ناشی از جزءنگری است
برخی از شرور از اراده‌ی انسان‌ها ناشی
می‌شود
آفرینش مرگ
مجازات اخروی و نسبت آن با گناه انسان
عدل الهی و درد و رنج انسان
پذیرش توبه گناهکاران
خداوند چرا بعضی را سیاه و بعضی را به
رنگ‌های دیگر آفرید؟
چگونه با عدالت خداوند سازگار است که یکی
را باهوش خلق می‌کند و یکی را کم عقل؟
بلاها

اشاره

آفرینش افراد ناقص‌الخلقه

گناه کودک چیست؟

بشر در رحم مادر بسان درختی است

که باید پدر و مادر در مراقبت آن

کاملاً کوشش

آفت‌ها، مصیبت‌ها، تفاوت‌ها و ...

دو رویکرد

نخستین رویکرد، از منظر درون دینی

رویکرد دوم، از منظر برون دینی و

فلسفی

تفکیک ناپذیری خیرات و شرور

افزونی خیرات از شرور:

پاسخ به سؤالاتی درباره‌ی عدل الهی

قسمت دوم

اشاره

مسئله عدل الهی یکی از اصول بسیار مهم اعتقادی و کلامی است. عدل، همانند توحید، بیانگر یکی از اوصاف الهی است، ولی به دلیل اهمیت وصف‌ناپذیر آن، جایگاه ویژه‌ای در مباحث اعتقادی و کلامی یافته است. این اهمیت تا آن جاست که از عدل به عنوان یکی از اصول پنج گانه دین یا مذهب و در کنار اصولی، مانند نبوت و معاد، یاد می‌شود و همواره در طول تاریخ اسلام، بحث‌های فراوانی را به خود اختصاص داده و موجب پیدایش و رشد گرایش‌های ناهمگون اعتقادی در عالم اسلام شده است.

در شماره گذشته نشریه به طرح مباحث کلی در این خصوص پرداختیم و در این شماره به پاسخ بعضی شبهات مصداقی خواهیم پرداخت.

آفرینش افراد ناقص الخلقه

ابتدا لازم است اشاره کنیم که پیرامون کودکان استثنایی (ناقص الخلقه) در علوم گوناگون بحث شده و هر دانشمندی از زاویه‌ی خاصی به آن می‌نگرد و نظر می‌دهد. ولی بحث ما دیدگاه اسلام است و این که بدانیم ریشه پیدایش این گونه انسان‌های ناقص چیست؟ و چگونه با عدل الهی سازگار است؟

خداوند درباره آفرینش انسان‌ها می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ — ما انسان را به بهترین شکل آفریدیم.»^۱

این آیه می‌رساند که اصل در آفرینش انسان، بی‌نقص و بی‌عیب بودن است و اگر انسانی فاقد چنین کمالی گردد، وجود او استثنائی است که بر قانون خلقت وارد شده است.

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» — خداوند شما را از شکم مادران بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد تا سپاس‌گزار باشید.»^۲

این آیه تلویحاً می‌رساند که اصل نخست در آفرینش انسان وجود چنین ابزارهایی است و اگر انسان فاقد چنین ابزارهایی باشد، طبعاً استثنائی در خلقت است و هرگز برنامه خلقت بر اساس نقص و کمبود نبوده است و هر نوع پدیده‌ای بر خلاف کمال، جنبه ثانوی و استثنائی دارد.^۳

چنان که در آیه دیگر می‌فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ — او هر چیزی را به نیکوترین وجه آفریده است.»^۴

با بررسی پدیده‌های استثنائی در انسان‌ها، علم امروز توانسته به قسمتی از عوامل آن‌ها دست یابد. دانش بشری در پرتو تجربه، اموری از قبیل مصرف شراب،^۵ مواد مخدر، سیگار،^۶ سوء تغذیه، جهل و نادانی والدین نسبت به وظایف خود درباره‌ی نحوه آمیزش، آمیزش‌های حرام و تا حد زیادی وراثت را علل این نوع پدیده‌ها معرفی می‌کند.

البته علل پیدایش این استثناءها منحصر در عوامل یادشده نیست، به گواه این که جهان اسلام که برخی از این عوامل در آن کمتر وجود دارد، از چنین آسیب‌ها و استثناهایی مصون

نمانده است، از این لحاظ باید گفت: یک رشته عوامل دیگری نیز می‌تواند پدیدآورنده این‌گونه انسان‌های استثنائی باشد. از احادیث اسلامی استفاده می‌شود، بخش مهمی از این نقیصه‌ها و کمبودها، غرامتی است که پدران و مادران در مقابل جهل و نادانی خود می‌پردازند.

گناه کودک چیست؟

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت، هم خدا منزّه است و هم کودک بی‌تقصیر، مقصر اصلی، والدین هستند ولی ناراحتی آن به دوش کودک است و این مخصوص نوزاد نیست. در تمام ظلم‌های عالم، تقصیر از ظالم است، اما ناراحتی ظلم به دوش مظلوم می‌افتد. مثلاً اگر من سنگی به سوی شما پرتاب کردم و پیشانی شما شکست نه شما گناهکارید، نه خدا، گناه از من است که سنگ زدم، لکن سختی این گناه را شما تحمل می‌کنید. به همین دلیل این‌که سؤال می‌شود: والدین کوتاهی کرده‌اند، گناه طفل چیست؟ مانند سؤال در مورد سایر ظلم‌هاست که ظالمان تقصیر کرده‌اند، گناه مظلومان چیست؟ آیا اگر شما خمیر شور یا تلخی را نزد نانوا ببرید و او نان شور یا تلخ به شما داد، می‌گوئید نانوا ظالم است؟

حاصل سخن این‌که جهانی که افراد سالم و معلول در آن به‌سر می‌برند، جهان ماده و طبیعت است و تکامل هر فردی در آن به صورت تدریجی در عین حال در گرو شرائطی است که باید به آن ضمیمه گردد، در غیر این صورت به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

بشر در رحم مادر بسان درختی است که باید پدر و مادر در مراقبت آن کاملاً کوشش کنند و از روزی که پیوند زناشوئی می‌بندند، باید شرایط تولد کودکان سالم را نیز فراهم سازند و بدانند قوانین آفرینش با جهل و ندانستن آنان دگرگون نمی‌گردد. ۷

آفت‌ها، مصیبت‌ها، تفاوت‌ها و ...

آیا آفت‌ها، مصیبت‌ها، تفاوت‌ها و باقی شرور با عدالت الهی سازگاری دارد؟

در مسئله‌ی عدل الهی چندین پرسش در باب تبعیض‌ها، تفاوت‌ها، فناها، نیستی‌ها، آفات، مصیبت‌ها، نقص‌ها و بلاها و سایر شرور طبیعی و غیر طبیعی مطرح است که در حد توان این نوشتار به آن‌ها خواهیم پرداخت. اندیشمندان در حل این شبهات دو رویکرد را انتخاب کرده‌اند:

نخستین رویکرد، از منظر درون دینی و ایمان دینی است که عبارت است از این که خداوند عالم، قادر و حکیم است و هیچ‌یک از منشأها و انگیزه‌های ظلم، چون: عجز، نادانی، ناتوانی، عقده‌های روانی و مانند این‌ها را ندارد، بنابراین، دلیلی ندارد تا به کسی ظلم نماید، و حکمت این ناملایمات که با عنوان شرور مورد بحث قرار می‌گیرند، از دامنهی علم ما خارج است. بدون شک فلسفه و حکمتی در آن‌ها هست که از ما پنهان‌اند.

رویکرد دوم، از منظر برون دینی و فلسفی است که مشتمل بر جواب‌های ذیل است: شایان ذکر است که برخی از این جواب‌ها قبلاً توضیح داده شده است.

ماهیت شرور از سنخ عدم و نیستی است؛ زیرا با تحلیل فلسفی می‌توان کوری، کری، جهل، ناتوانی، بیماری و هر نوع شر دیگر را به عدم بینایی، عدم شنوایی، عدم علم، عدم قدرت و عدم سلامتی برگرداند، و عدم، در نظام علت و معلول، به علت حاجت ندارد، تا به انتساب این‌ها به خداوند نیازمند باشیم. این پاسخ، که از افلاطون نقل شده است، حکمت شرور و اعدام را تبیین نمی‌کند، زیرا شاید کسی در جواب بگوید: چرا این اعدام مرتفع نشدند، در حالی که قدرت هر کاری به دست خداست و او قدرت نامتناهی دارد.

شرور نسبی هستند؛ ما در این عالم، شر و بدی مطلق نداریم، سیل و زلزله، حیوانات وحشی، بیماری و میکروب برای برخی از موجودات شر محسوب می‌شوند و نسبت به پاره‌ای دیگر خیر به‌شمار می‌آیند، زهر مار برای مار بد نیست، برای انسان و موجودات آسیب‌پذیر شر است.

تفکیک ناپذیری خیرات و شرور

جهان طبیعت، جهان حرکت و تعارض و برخورد است. موجودات مادی، از حالت بالقوه و استعدادی خود، به سوی حالت بالفعل در حرکت و تکامل‌اند. گاه در این حرکات تضاد و تراحم پدید می‌آید و در آن صورت، شرور در این عالم قابل تفکیک از خیرات نیستند. خیر محض شدن این عالم با نفی حرکت و نفی مادی بودن آن میسر است، یعنی سالبه به انتفای موضوع، که در این صورت، مستلزم نفی خیر کثیر است که خود، شر کثیری است، یعنی با زوال و نابودی طبیعت، از شرور قلیل نجات می‌یابیم، اما خیر کثیری را نیز از دست

می‌دهیم، در ضمن، برخی از شرور، مانند تفاوت‌ها، ناشی از اقلیم‌ها و مناطق جغرافیایی متفاوت است و طبیعت، اقتضای چنین تفاوت‌هایی را می‌کند، یعنی لازمه‌ی ذاتی این طبیعت، این شرور است.

افزونی خیرات از شرور:

با وجود این که در این عالم شر یافت می‌شود، اما هیچ‌گاه شرور از خیرات تجاوز نمی‌کنند، که در غیر این صورت، تمام عالم نابود می‌شود. بقا و پایداری عالم طبیعت، دلیل بر افزونی خیرات است.

شرور، مقدمه‌ی خیرات‌اند: سختی‌ها، گرفتاری‌ها، مصیبت‌ها و شداید، نقش مهمی در تکامل علمی، معنوی، صنعتی، تکنولوژی و غیره دارند، پس شرور منشأ خیرات فراوان‌اند و از این رو منظری از خیرات را دارا هستند.

اراده‌ی بالذات خداوند به امور خیر تعلق دارد، گر چه بالعرض به شرور تعلق می‌گیرد، پس شرور، بالذات متعلق اراده‌ی الهی نیست، بلکه بالعرض و بالتبع است.

شرور ناشی از جزءنگری است

اگر انسان از منظر کل‌نگری به جهان طبیعت توجه کند، وجود شرور را نیز مناسب و ضروری می‌داند، بلکه شری مشاهده نمی‌کند، ما انسان‌ها به علت جزءنگری ناملازمات را شر می‌بینیم، اگر انسانی با دید کلی به تمام منزل بنگرد، وجود چاه و لوازم بهداشتی آن را ضروری می‌شمارد و آن‌ها را شر نمی‌داند؛ ولی اگر فقط به بوی بد چاه منزل توجه کند، به شر و پلیدی آن حکم می‌کند.

برخی از شرور از اراده‌ی انسان‌ها ناشی می‌شود

مانند شرور اخلاقی، ظلم، فقر، گرسنگی و صدها مشکل دیگر اقتصادی، سیاسی، بهداشتی و غیره

برخی از شرور با دیده‌ی دنیانگری شُرد، ولی اگر به عالم آخرت نیز توجه شود، شری در کار نیست، برای مثال، مرگ، برای انسان دنیاگرا، عدمی و شر است، ولی برای مؤمن به قیامت، انتقال از عالمی به عالم دیگر است.

برخی از شرور رابطه‌ی تکوینی با اعمال ما انسان‌ها دارند، مانند برخی عذاب‌های دنیوی و همه‌ی عذاب‌های اخروی، لذا نکته‌ای که باید توجه کرد این است که، رابطه‌ی عمل و جزا در آخرت و برخی جزاهای دنیوی، از نوع قراردادی نیست، بلکه از سنخ رابطه‌ی علت و معلولی است، بلکه اگر دقیق‌تر سخن بگوییم، جزا عین عمل است که در عالم آخرت ظهور کرده است. (این بحث در مسئله‌ی تجسم اعمال به‌طور دقیق‌تری خواهد آمد).^۸

آفرینش مرگ

یکی دیگر از شبهاتی که درباره‌ی عدل الهی مطرح شده است، به مسئله‌ی مرگ مربوط می‌شود، ممکن است گمان شود این واقعیت که انسان‌ها پس از گذشت مدتی نابود می‌شوند، با عدالت خداوند سازگار نیست.

پاسخ :

اول: مرگ یکی از لوازم لاینفک زندگی در عالم طبیعت است و موجودی که در دامان طبیعت به سر می‌برد، قابلیت بقای دائمی در آن را ندارد.

دوم: این شبهه بر این فرض استوار است که مرگ، نیستی مطلق است؛ در حالی که چنین نیست و مرگ صرفاً انتقال از یک جهان به جهان دیگر است.

به تعبیر حضرت امام(ره): علاوه بر آن‌چه گفته شد علت دیگر این است که نفس حصول در نشئه دنیا و خلقت موت و حیات، موجب امتیازات اعمال حسنه و سیئه است، زیرا با علم به عدم ثبات حیات دنیایی و حصول انتقال از این نشئه فانیه، اعمال انسان فرق می‌نماید و امتیازات حاصل می‌گردد.^۹

پس موت را نباید نیستی و عدم برشمرد، بلکه عین کمال و نهایت وجود و حقیقت است، و این همان استعلا و جاودان‌طلبی است که فطرت انسان ذاتاً به دنبال آن می‌گردد، از این‌روست که می‌بینیم بسیاری از باورمندان به ادیان الهی نه تنها مرگ را شرّ نمی‌دانند، بلکه همواره و به اندازه شیفتگی و علاقه کودک به پستان مادر به مرگ که در واقع به معبود و محبوب خویش رسیدن است عشق می‌ورزند. اگر با چنین برداشتی به مرگ بنگریم، وجهی برای اعتقاد به ناعادلانه بودن آن وجود نخواهد داشت.

مجازات اخروی و نسبت آن با گناه انسان

مبنای این اشکال آن است که به حکم عقل، تناسب بین جرم و جزای آن باید مراعات گردد. برای مثال؛ قرآن عقوبت کسی را که مرتکب قتل عمد شود، جاودانگی در جهنم می‌داند. بنابراین مجازات‌های اخروی خداوند نه از جهت کیفیت و نه به لحاظ مدت آن با جرم و گناهان بندگان در دنیا تناسبی ندارد و این عدم تناسب با عدالت الهی سازگار نیست. پاسخ: حقیقت آن است که کیفر اخروی با مجازات‌های قراردادی از جهات مختلفی تفاوت دارد. مقدار و کیفیت مجازات‌های قراردادی تابع وضع و قرارداد است که از همین‌روست که گاه در نظام‌های حقوقی متفاوت، کیفرهای مختلفی برای جرم واحد در نظر گرفته می‌شود. همچنین هدف از مجازات‌های قراردادی علاوه بر تسلیت خاطر کسی که مورد جنایت قرار گرفته، برقراری نظام اجتماعی و جلوگیری از تکرار جرم است، اما مجازات اخروی امری قراردادی نیست، بلکه نتیجه تکوینی و قهری اعمال مجرمان در دنیاست. بنابراین، رابطه کیفر اخروی با اعمال انسان، همانند رابطه مجازات‌های قراردادی با جرائم اجتماعی مجرمان نیست تا از عدم تناسب و سنگینی غیرعادلانه آن سخن به میان آید، بلکه صورت حقیقی گناهان است که در جهان باز پسین آشکار می‌گردد. بنابراین جاودانگی قاتل انسان مؤمن در دوزخ، مجازاتی قراردادی نیست، بلکه نتیجه تکوینی ارتکاب قتل با ظهور حقیقت این عمل است و از آن‌جا که او با سوء اختیار خویش به این عمل مبادرت کرده، مسأله‌ی بی‌عدالتی و عدم تناسب کیفر و پاداش کاملاً منتفی است.

عدل الهی و درد و رنج انسان

اعتراض دیگری که بر عدل الهی می‌شود آن است که درد و رنجی که از ناحیه مصائب، بلاها، ناملایمات، بیماری‌ها و... برای انسان‌ها فراهم می‌آید، با عدالت خداوند سازگار نیست. پاسخ: می‌توان گفت درد و رنجی که در حیات دنیوی گریبان‌گیر انسان‌ها می‌شود از دو حالت خارج نیست:

بخشی از آلام و مصائب آدمی برخاسته از اعمال ناشایست او و نتیجه گناهان و خطاهای اوست. انسان، با توجه به غایت حکیمانه‌ای که برای خلقت او وجود دارد. موجودی مختار آفریده شده است و گروهی از انسان‌ها با سود اختیار خویش مرتکب خطا می‌گردند و در نتیجه، به عواقب مرارت‌بار و تلخ گرفتار می‌شوند. بدیهی است که چنین درد و رنجی که

محصول کردار خود آدمی است، هیچ‌گونه منافاتی با عدل الهی ندارد. بخشی از تلخ کامی‌های انسان نیز ارتباطی به اعمال او ندارد و کیفر گناهان او نیست، مانند درد و رنج کودکان بی‌گناهی که مرتکب هیچ جرم و گناهی نشده‌اند. درباره این بخش، متکلمان امامیه معتقدند که عدل الهی مقتضی جبران این گروه از آلام است، یعنی خداوند متعال، در دنیا یا در آخرت، نعمتی را به انسان درد کشیده می‌بخشد که از درد و رنج او بزرگ‌تر است و از این طریق، درد و رنجی را که به او متحمل شده است، جبران می‌کند. بنابراین روشن می‌شود که رنج کشیدن انسان‌ها در دنیا، در هیچ صورتی مستلزم نفی عدل الهی نیست. ۱۰

پذیرش توبه گناهکاران

از دیگر شبهات بر عدالت الهی پذیرش توبه و انابه گناهکاران است، که برخی افراد گاه پس از یک عمر ارتکاب معصیت و گناه و غرق بودن در رذایل و خبائث به درگاه خداوند باز می‌گردند، و طلب بخشش و استغفار می‌کنند، و آن‌گونه پاک و مطهر می‌گردند که کودک از مادر زاییده شده دارای قلبی پاک و بی‌آلایش است.

پاسخ: آیا بخشیدن گناه بیچارگان و درماندگان که از روی جهالت خلافتی را مرتکب شدند، ظلم است؟ آری اگر خدا حق دیگران [حق الناس] را ببخشد و از ستم مردم به یکدیگر صرف‌نظر کند، خلاف عدل است... خدا از حق مردم نمی‌گذرد مگر خود صاحب حق بگذرد. ولی خدا از حق خود اگر بخواهد می‌گذرد. ۱۱

ضمن این که صرف توبه گفتاری و لفظی بدون التزام و پایبندی به اصول و ارکان مربوط به آن، به خصوص ندامت از گناهان گذشته و عدم بازگشت در آینده، در گستره توبه حقیقی قرار نمی‌گیرد، اما اگر کسی پس از وقوع دو شرط قبلی و مشروط به آن که حق الناس را ادا نموده و نسبت به حق الهی نیز در حد توان و امکان قیام به اعاده و تدارک نموده باشد بخواهد به درگاه الهی بازگردد، عقل چه اقتضایی دارد و چگونه حکم می‌کند؟

به طور قطع در چنین جایی عقلای عالم عدم پذیرش گناه مجرم نادم را عملی ناپسند و مذموم به حساب می‌آورند. به ویژه این‌که پذیرش توبه گناهکاران با رعایت شرایط و ویژگی‌های فوق عمومیت داشته و اختصاص به گروهی خاص ندارد، از این‌رو شائبه هرگونه بی‌عدالتی نیز مرتفع خواهد شد. ۱۲

خداوند چرا بعضی را سیاه و بعضی را به رنگ‌های دیگر آفرید؟

تنوع در آفریده‌ها نشانی از قدرت خداوند است. ضمن این که تفاوت در شکل‌ها، رنگ‌ها، قد و دیگر خصوصیات بدنی معلول عوامل طبیعی است که به مرور زمان تأثیر می‌گذارند. مثلاً مردمانی که در مناطق گرم زندگی می‌کنند، کم‌کم رنگ پوستشان به سیاهی و آفتاب سوختگی متمایل می‌شود اما مردمانی که در مناطق معتدل زندگی می‌کنند از پوست سفید برخوردار می‌شوند. پس این‌گونه نیست که خداوند از اول بعضی را سفید و بعضی را سیاه خلق کرده باشد. بلکه این عمل اختیاری خود انسان، یعنی زندگی در یک منطقه جغرافیایی خاص است که موجب تنوع رنگ‌ها می‌گردد.

دیگر آن که: از آن‌جا که هیچ پدیده‌ای در این عالم از حیطه‌ی قدرت خداوند بیرون نیست، می‌توان گفت این عمل هم به خداوند نسبت داده می‌شود. پس باید به دنبال حکمت و فلسفه آن بود. آن چه خداوند خود در این زمینه مطرح می‌کند دو علت است:

نخست این که تنوع رنگ‌ها موجب می‌شود انسان‌ها همدیگر را بشناسند و مشکلات ناشی از همسانی از بین برود. ۱۳ پس این امر یک رحمت از جانب خداوند بر بندگان است. دوم این که تنوع در خلقت موجب امتحان و آزمایش الهی است. تا معلوم گردد که ما تا چه حد تسلیم فرمان خدا هستیم و در برابر زیبایی‌های موقت و ظاهری دنیا توان مقاومت داریم.

در برخی روایات وجود تفاوت و اختلاف به‌منظور آزمایش شیوه‌ی رفتار انسان‌ها با یکدیگر قرار داده شده است، تا بدین ترتیب خداوند نحوه‌ی رفتار انسان‌ها نسبت به یکدیگر را بیازماید. ۱۴

اما باید توجه داشت که آن‌چه به انسان کرامت می‌دهد و او را با ارزش می‌سازد تقوا پیشگی است. هر کس به هر اندازه که به خدا نزدیک‌تر باشد، از ارزش و کمال بیشتری برخوردار است و این‌طور نیست که درجات بهشت را بر اساس رنگ پوست، قیافه و قد و... افراد مشخص نمایند.

چگونه با عدالت خداوند سازگار است که یکی را باهوش خلق می‌کند و یکی را کم‌عقل؟

قبل از هر چیز باید بدین نکته اشاره شود که تمام نعمت‌هایی که به انسان می‌رسد از خداوند است ۱۵، از جمله عقل، فراست و هوش، اما درباره‌ی این که شخص زمینه و ظرفیت

افاضه این نعمت را دارد یا ندارد، صدها علت پیدا و پنهان نقش دارد. چه این که مصلحت‌های نهفته‌ی بسیاری در این باره وجود دارد که درک آن برای همه کس آسان نیست و چه بسا به افرادی استعدادهای یکسانی داده می‌شود، اما در برخی افراد زمینه‌ی شکوفایی آن استعدادها پیدا می‌شود، و در برخی دیگر به دلایل مختلفی استعدادهای خدادادی زمینه شکوفایی پیدا نمی‌کنند و در نتیجه فردی نسبت به فرد دیگر کم هوش‌تر و یا ضعیف‌تر به نظر می‌آید.

بنابر این، لازم است به این نکته دقت گردد که تمامی اسرار خلقت برای ما قابل درک نیست و اگر در موردی راز یک مسئله بر ما معلوم نشد، احتیاط دین‌داری اقتضا می‌کند که به محکومات عقاید مراجعه کنیم. در این مورد، عدالت خداوند جزء اصول مسلم است که بارها در قرآن به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است. اگر شبهه‌ای را نتوانستیم حل کنیم نباید «ظلم» را به خداوند نسبت دهیم، بلکه باید باز هم به کلام خداوند گوش دهیم که فرمود: «مَا أَوْتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - به شما جز دانش اندکی نداده ایم.» ۱۶

نکته دیگر این که، بسیاری از نواقص جسمی و ذهنی معلول عوامل طبیعی است. مثلاً وجود ژن‌های خاص، عدم مراقبت در دوران بارداری مادران، سوء تغذیه، تربیت و صدها عامل دیگر که امروزه در علم پزشکی مورد بحث قرار گرفته. خداوند این عوامل را قرار داده و دوست ندارد که بر خلاف جریان این عوامل کار کند. به عبارت دیگر، خداوند همیشه در کار خلق معجزه نیست. او همین اسباب را قرار داد و مصلحت را بر این دیده که امور عالم بر اساس همین اسباب اداره شود. اما از آن جا که عالم ماده عالم تزاخم است، گاهی عواملی باعث می‌شود که پدیده‌ای به صورت کامل به وجود نیاید. در این جا اگر خداوند از راه فوق‌العاده نقص را جبران کند، کارکرد اسباب با اختلال مواجه می‌شود، او به جای این کار - که به یک معنا به برهم خوردن نظام عالم تکوین منتهی می‌شود - به مقتضای عدالتش دو کار دیگر انجام می‌دهد؛ نخست این که نقصانش را در جای دیگر و در زمینه دیگر جبران می‌کند، دوم این که تکلیف را بر او آسان می‌سازد. ۱۷

بلاها

ملاک شناخت خیر و شر، تشخیص عقل پس از احاطه کامل به تمام ابعاد موضوع است. عقل انسان از آن جا که به راز هستی آگاه نیست، در بسیاری از مسایل نمی‌تواند حکم

قطعی به خیر بودن یا شر بودن صادر کند. ۱۸

بسیاری از بلاها معلول عملکرد و بی‌تدبیری انسان است.

برخی بلا یا معلول عملکرد والدین انسان است. برخی بلا یا نتیجه‌ی گناهان انسان است که آثار وضعی آن به انسان می‌رسد. برخی بلاها و مصیبت‌ها به مثابه کفاره گناهان است. از منظر اسلام مصیبت‌ها و آفات و بلاهای افراد مکلف و مسئول یا دستاورد کردار ناشایست آنان است یا برای تکامل آن‌ها.

برخی بلاها، نقش زنگ بیدارباش و تنبه و توجه را برای انسان ایفا می‌کنند. یکی از علت‌های وجود مشکلات در زندگی به خاطر امتحان انسان است. برخی مصائب و شداید برای تکامل انسان ضروری است. قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - همانا انسان را در رنج و سختی آفرینش داده‌ایم.»^{۱۹} انسان باید مشقت‌ها را تحمل کند و سختی‌ها را بکشد، تا هستی لایق خود را بیابد. تضاد و کشمکش، شلاق تکامل است.

مصیبت‌های افراد یا در مورد افراد آلوده‌ای است که بر اثر جنایت و گناه به‌طور کلی استعداد تکامل در آن‌ها نابود شده و یا در مورد افرادی است که هنوز قابلیت تکامل دارند. مصیبت‌های کسانی که استعداد تکامل را به کلی از دست داده‌اند سزا و کیفر آن‌هاست که بر اساس قانون علیت دامنگیر آن‌ها شده است.

مصیبت‌های کسانی که هنوز قابلیت تکامل دارند سه حکمت دارد:

۱- تأدیب و آگاه ساختن از خطرات گناه.

۲- تمحیص و پاکسازی از گناه

۳- آزمایش الهی برای بالا رفتن مقام معنوی و تکامل معرفتی.

خداوند در مقابل رنج‌ها، دردها و مصائبی - که بعضی از انسان‌ها ناخواسته دچار آنند؛ مانند کوری و کوری و فلج مادرزادی که از آن به شرور طبیعی یاد می‌شود - در عالم دیگر (قیامت)، جزای برتری اعطا می‌فرماید.

امام صادق علیه‌السلام (در توجیه نقص‌های بدنی مانند نابینایی و ناشنوایی) تأکید می‌فرمایند که خداوند در آخرت به چنین اشخاصی در صورت بردباری و صبر، چنان پاداشی اعطا می‌کند که اگر میان بازگشت به دنیا و تحمل دوباره‌ی همین مصایب و باقی ماندن در آخرت مخیر باشند، بازگشت به بلا یا را انتخاب می‌کنند تا اجرشان افزوده گردد.^{۲۰}

(در شماره گذشته طی مقاله‌ای با عنوان "نقش‌شداند در سازندگی انسان" در این

خصوص به تفضیل مطالبی بیان گردید.)

پی نوشت‌ها:

- (۱) تین / ۲
- (۲) نحل / ۸۱
- (۳) استاد سبحانی، جعفر، پرسشها و پاسخها، ص ۳۲۴.
- (۴) سجده / ۷
- (۵) یکی از پزشکان اروپا آمار جامعی از نطفه‌هایی که در اوایل سال مسیحی منعقد می‌شود برداشته و منتشر کرده است. این پزشک اروپایی می‌نویسد: «به‌طور کلی هشتاد درصد اشخاص ناقص‌الخلقه و معلول، محصول شب اول ژانویه می‌باشند؛ زیرا در این شب مسیحیان عید بزرگی دارند و به عیش و نوش پرداخته، بیش از حد متعارف مشروب می‌خورند و عیاشی می‌کنند؛ به حدی که مریض می‌شوند. (دکتر جزایری، اعجاز خوراکی‌ها، ص ۲۱۴).
- (۶) فرزندان مادران سیگاری در دوران تحصیل از سایر کودکان هم سن خود عقب مانده‌ترند، و این عقب‌ماندگی به‌مقدار سیگار مصرفی مادر در دوران حاملگی بستگی دارد؛ زیرا سیگار باعث کم شدن سلول‌های مغز کودک می‌گردد. (مکتب اسلام سال ۱۵، ش ۶)
- (۷) استاد سبحانی، جعفر، راه خداشناسی و شناخت صفات او، ص ۵۲۳
- (۸) ر. ک: سایت اندیشه قم
- (۹) امام خمینی، چهل حدیث، ص ۳۲۴
- (۱۰) آموزش کلام اسلامی، محمد سعیدی مهر، صفحه ۳۲۰
- (۱۱) امام خمینی (ره)، کشف‌الاسرار، ص ۸۱
- (۱۲) معارف، خرداد ۱۳۸۷، شماره ۵۶
- (۱۳) ای گروه مردمان ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را به شعبه‌ها و نژادهای مختلف تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست...»
- حجرات / ۱۳
- (۱۴) حر عاملی، الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ح ۱
- (۱۵) مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ. نحل / ۵۳.
- (۱۶) اسراء / ۸۵.
- (۱۷) ر. ک: سایت اندیشه قم.
- (۱۸) وَعَسَى أَنْ تُكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ - شاید که ناخوش دارید چیزی را و آن بهتر باشد برای شما، و شاید که دوست دارید چیزی را و آن بدتر باشد از برای شما، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (بقره / ۲۱۶)
- (۱۹) وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالْشَرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا؛ و درخواست می‌کند انسان شر را، مثل در خواست کردنش خیر را، و انسان شتاب کننده است. (اسراء / ۱۱)
- (۲۰) بلد / ۴

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

...هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ
وَهَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ
وَهَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ
وَهَلَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ
وَهَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ
وَهَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُوقِنُونَ
وَإِنَّ الْمُوقِنِينَ لَعَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ

رابطی موسیقی

با اراده و عزم

نویسنده: حجت الاسلام سعید کنجانی

شهید مطهری

علامه محمد تقی جعفری

شبح مصنوعی

تصفیه روح انسانی

شبحی از آرزوها

احتمال ضرر روانی

قدم روی نوار باریک

بررسی علمی

تولید جنون و فشار خون

اختلال اصول حساس زندگی

افزایش دیوانگان

شوم‌ترین آثار

کنسرت قدغن

ضرر به جنین

عامل خستگی روحی

توجه، توجه

مقدمه

تغنیات و عزم

گناهی کبیره

موسیقی در آیات

موسیقی در روایات

الف) نواختن

ب) شنیدن موسیقی

ج) خرید و فروش

د) نگهداری

موسیقی در بیان علما

امام خمینی(ره)

امام خامنه‌ای

شاخص حرمت و حلیت

... دلیل خوب بودن نیست

موسیقی سنتی

به ممیزی‌ها اطمینان ندارم

رابطه موسیقی با اراده و غم

مقدمه:

در این مقاله بنا نداریم تا به جزییات حلال یا حرام بودن موسیقی بپردازیم، یا احکام آن را به طور مصداقی و دقیق مطرح نموده و فتاوی علمای را در این خصوص بیان کنیم. بلکه هدف ما این است که یک نمای کلی از حقیقت موسیقی ارائه کرده و به طور کلی بررسی نماییم که موسیقی چه آثاری بر روح و روان انسان و جامعه دارد. از این رو در بحث بیان آیات و روایات به جهت رعایت اختصار در هر بخش به چند نمونه بسنده کردیم زیرا گفته اند که: «در خانه اگر کس است یک حرف بس است.»

تغنیات و عزم

عالم کامل و عارف واصل حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه در کتاب ارزشمند «چهل حدیث» اولین مرحله جهاد با نفس را "تفکر" و مرحله بعد را "عزم" ذکر کرده و فرموده است: «بعضی از مشایخ ما، اَطال‌الله عمره، می‌فرمودند که "عزم" جوهره‌ی انسانیت و میزان امتیاز انسان است، و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است.»^۱

و در تعریف عزم نیز بیان داشته‌اند: «عزمی که مناسب با این مقام است عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترک معاصی، و فعل واجبات، و جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات، و بالاخره عزم بر این که ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کنند که این شخص، انسان است. و انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند، و ظاهرش ظاهر رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد، و تأسی به آن بزرگوار بکند در جمیع حرکات و سکنات و در تمام افعال و تروک. و این امری است بس ممکن، زیرا که ظاهر را مثل آن سرور کردن امری است مقدور هر یک از بندگان خدا.»^۲

سپس در خصوص کسب عزم و موانع آن فرموده‌اند: «ای عزیز، بکوش تا صاحب "عزم" و دارای اراده شوی، که خدای نخواستہ اگر بی‌عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی‌مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است و جرئت بر معاصی کم‌کم انسان را بی‌عزم می‌کند، و این جوهر شریف را از انسان می‌رباید. استاد معظّم ما، دام ظلّه، می‌فرمودند بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند.»^۳

در اینجا حضرت امام(ره) یا استاد ایشان مشخص نکرده‌اند که این تغنیات (موسیقی و غنا) که مانع عزم است، شکل حرام آن است یا غیر آن، بلکه مطلب کلی است و تمام اشکال تغنیات را در می‌گیرد.

گناهی کبیره

شهید محراب، آیت الله دستغیب در کتاب "گناهان کبیره" چنین فرموده‌اند: «پانزدهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، سرگرمی به آلات موسیقی و نواختن انواع سازها مانند تارها ۴ و کمانچه ۵ و پیانو ۶ و طنبور ۷ و نظائر آن یا گوش دادن به آن‌هاست. چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام در ضمن شمارهی کبائر می‌فرماید: «و الاشتغال بالملاهی» ۸ و به اتفاق جمیع فقهاء ساختن و خرید و فروش آلات لهو و معامله‌اش باطل است و مانند آلات قمار، نگهداریش حرام و از بین بردنش واجب است.»

موسیقی در آیات

خداوند خطاب به شیطان می‌فرماید:

«وَ اسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ - هر کس از آن‌ها را که می‌توانی با صدای خودت تحریک کن.» ۹

"مجاهد" شاگرد "ابن عباس" صحابی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و از اولین مفسرین قرآن می‌گوید: «مراد از صدای شیطان در این آیه، آواز خوانی و موسیقی می‌باشد.» ۱۰

و مفسر کبیر علامه طباطبایی در ذیل آیه:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ - و از مردم کسانی هستند که می‌خرند لهو الحدیث را تا بدون علم از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را مسخره می‌کنند. برای آن‌ها عذابی است خوارکننده.» ۱۱

فرموده‌اند: «کلمه‌ی لهو به معنای هر چیزی است که آدمی را از مهمش باز بدارد و لهو الحدیث آن سخنی است که آدمی را از حق منحرف نموده و به خود مشغول سازد. مانند حکایات خرافی و داستان‌هایی که آدمی را به فساد و فجور می‌کشاند و یا از قبیل سرگرمی به شعر و موسیقی و مزار و سایر آلات لهو که همه‌ی این‌ها مصادیق لهو الحدیث هستند.» ۱۲ و در روایتی "لغو" در آیه زیر - که صفات مؤمنین را بیان نموده است - به آواز و موسیقی تفسیر شده است. ۱۳

«وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ - و مؤمنین کسانی هستند که از لغو اعراض می‌کنند.» ۱۴

موسیقی در روایات

الف) نواختن

رسول اکرم: «مردمی طبل کوفتن و استعمال آلات موسیقی را کاری پسندیده بشمارند و این مردمند که در ملکوت آسمان‌ها رجس‌ها و نجس‌ها نامیده می‌شوند.» ۱۵

و نیز فرموده‌اند: «شما را از رقص و مزمرا ۱۶ و کوبه ۱۷ و کَبَر ۱۸ نهی می‌کنم.» ۱۹ و فرموده‌اند: «نوازنده‌ی طنبور در روز قیامت محشور می‌شود در حالی که چهره‌اش سیاه است و طنبوری از آتش به دست دارد و هفتاد هزار فرشته از بالای سرش با عمود آهنین بر سر و صورتش می‌زنند و آوازخوان کور و کر و گنگ از قبرش محشور می‌شود. و زناکار و نوازنده‌ی نای و نوازنده‌ی دایره نیز به این شکل محشور می‌شوند.» ۲۰

آن سرور دو عالم همچنین در علائم آخرالزمان فرموده‌اند: «و آشکار گردند طبل و کنیزان آوازه‌خوان و آلات موسیقی و میل به طنبور زنان و دایره‌زنان و نای‌نوازان و سایر آلات لهو. آگاه باش؛ هر کس احدی از آن‌ها را به چیزی از دینار و درهم و البسه و اطعمه و غیر این‌ها یاری رساند، مانند آن است که در دل کعبه هفتاد بار با مادرش زنا کند.» ۲۱

و فرموده‌اند: «آن‌گاه که امت من مبتلا به پانزده خصلت شوند بلا بر آنان نازل می‌شود... و آن‌گاه که کنیزان آوازه‌خوان و آلات موسیقی را به کار گیرند.» ۲۲

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند: «شش گروهند که سزاوار نیست به آن‌ها سلام شود: یهودیان و مسیحیان، اهل نرد و شطرنج، اهل شراب، اهل بربط ۲۳ و طنبور و کسانی که فحش به مادران را وسیله‌ی شوخی قرار می‌دهند و شاعران باطل‌سرا.» ۲۴

امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرموده‌اند:

«خداوند پاک نمی‌گرداند امتی را که در بین آن‌ها بربط نواخته شود.» ۲۵

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «شیطانی است که به او قَفَنَدَر می‌گویند. هنگامی که کسی در خانه‌اش چهل روز بربط بنوازد و اشخاص دیگری آن‌جا حضور یابند، آن شیطان هر عضو خویش را بر روی همان عضو از صاحب خانه قرار داده و سپس در او می‌دمد چنان‌که دیگر غیرت به خرج نمی‌دهد. حتی اگر به زناش تجاوز کنند.» ۲۶

و فرموده‌اند: «تار زدن نفاق را در دل می‌رویاند، همچنان‌که آب، گیاه را می‌رویاند.» ۲۷

ب) شنیدن موسیقی

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند: «مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى اللَّهِوِ يَذَابُ فِي أَذُنِهِ الْأَنْكُ - کسی که به موسیقی گوش دهد، (روز قیامت) در گوشش سرب مذاب ریخته می‌شود.» ۲۸ و در سفارش و وصیتشان به امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «ای علی؛ سه چیز موجب قساوت قلب می‌گردد. گوش دادن به موسیقی و شکار و رفتن به بارگاه سلطان.» ۲۹ امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: «اسْتِمَاعُ الْأَوْتَارِ مِنَ الْكِبَائِرِ - شنیدن صدای تارها از گناهان کبیره است.» ۳۰

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد؛ من کنیفی دارم و وارد آن کنیف (مستراح) می‌شوم تا رفع حاجت کنم. در همسایگی ما اشخاصی هستند که کنیزان آوازده‌خوان دارند. آواز می‌خوانند و موسیقی می‌نوازند. و چه بسا می‌شود من نشستن در آن جا را طول می‌دهم تا صدای آن‌ها را بشنوم. این عمل چه‌طور است؟ فرمود: این کار را مکن. عرض کرد: به خدا قسم من هرگز به سراغ آن‌ها نرفته‌ام و نمی‌روم. بلکه صدایی است که از ایشان می‌شنوم.

فرمود: مگر کلام خدای را نشنیدی که می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا - حتماً گوش و چشم و قلب، تمامشان (روز قیامت) مورد سؤال قرار می‌گیرند.» ۳۱

عرض کرد: نه به خدا سوگند، مثل این‌که تاکنون این آیه را از کتاب خدا نشنیده بودم نه از عجم و نه از عرب. دیگر چنین عملی را تکرار نمی‌کنم ان شاء الله و نسبت به گذشته هم استغفار می‌کنم.

فرمود: برخیز و غسل کن و آن‌چه می‌توانی نماز بخوان. چون تاکنون در کار بزرگی مشغول بوده‌ای و چه‌قدر حال بدی داشتی اگر بر این حال می‌مردی. شکر می‌کنم خدا را که متوجه شدی و از او درخواست می‌کنم که از هر بدی که از تو دیده صرف‌نظر کند. آری خدای تعالی کراحت ندارد مگر از هر کار زشت تو. کارهای زشت را بگذار برای اهلش. چون هر چیزی در عالم اهلی دارد.» ۳۲

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «گوش دادن به موسیقی و آواز نفاق می‌رویاند همان‌گونه که آب گیاه را می‌رویاند.» ۳۳

در وصایای لقمان به فرزندش چنین آمده است: «لَا تَسْمَعْ الْمَلَاهِي فَإِنَّهَا تُنْسِيكَ الْآخِرَةَ - به موسیقی گوش نده. چرا که آخرت را از یاد تو می‌برد.» ۳۴

ج) خرید و فروش

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «آلات موسیقی خریدنش و فروختنش و بهایش و تجارت به آن حرام است.» ۳۵

د) نگهداری

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «ملائکه داخل خانه‌ای نمی‌شوند که در آن شراب یا دایره یا طنبور یا نرد باشد و دعای آن‌ها مستجاب نمی‌شود و برکت از آن خانه می‌رود.» ۳۶

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «و کسی که چهل روز در خانه‌اش طنبور بماند، غضب خداوند را برای خود خریده است.» ۳۷

موسیقی در بیان علما

بزرگان و علما نیز در صحبت پیرامون موسیقی نگاهی کلی به موضوع داشته‌اند، گرچه اگر از آن‌ها درباره حکم آن سؤال شده باشد پاسخ داده‌اند ولی دقت در این بیانات انتخاب شده نشان می‌دهد که این بزرگواران نیز به موسیقی نگاهی فراتر از حرام یا غیرحرام بودن موسیقی داشته‌اند.

موسیقی در کلام امام خمینی رحمت‌الله‌علیه

و از جمله چیزهایی که باز مغزهای جوان‌ها را مخدّر است و تخدیر می‌کند موسیقی است. موسیقی اسباب این می‌شود که مغز انسان وقتی چند وقت به موسیقی گوش کرد، تبدیل می‌شود به یک مغزی غیر آن [مغز] کسی که جدّی باشد. از جدّیت، انسان را بیرون می‌کند، و متوجه می‌کند به جهاتی دیگر... ۳۸

نباید دستگاه تلویزیون جوری باشد که ۱۰ ساعت موسیقی بخواند. جوان‌هایی که نیرومند هستند، از نیرومندی آن‌ها را برگردانند به یک حال خمار و خلسه. مثل همان ترپاک. موسیقی با ترپاک فرق ندارد. ۳۹

یک مغزی که دنبال این رفت که موسیقی گوش کند، این مغز مریض می‌شود. این نمی‌تواند فکر بکند که کشورش به چه حالی دارد می‌گذرد. دیگر دنبال این نیست. مثل آدم هروئینی می‌ماند. ۴۰

این موسیقی‌ها همه مخدّر هستند، یعنی جوانی که عادت به موسیقی کرد، دیگر نمی‌تواند قاطع باشد. ۴۱

موسیقی در بیان مقام عظمای ولایت حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای

شاخص حرمت و حلیت

موسیقی اگر انسان را به بیکارگی، ابتذال، بی حالی و واخوردگی از واقعیت‌های زندگی و امثال این‌ها بکشانند، این موسیقی موسیقی حلال نیست. موسیقی حرام است. موسیقی اگر چنانچه انسان را از معنویت، از خدا و ذکر غافل کند، این موسیقی حرام است. موسیقی اگر انسان را به گناه و شهوترانی تشویق کند، این موسیقی حرام است. از نظر اسلام این است. موسیقی اگر این خصوصیات مضر و موجب حرمت را نداشته باشد، البته آن وقت حرام نیست.

...این‌هایی را که من گفتم، بعضی از آن‌ها در موسیقی بی کلام و در سازهاست، بعضی هم در کلمات است. یعنی ممکن است فرضاً یک موسیقی ساده‌ای بی ضرر را اجرا کنند لیکن شعری که در آن موسیقی خوانده می‌شود، شعر گمراه کننده‌ای باشد. شعر تشویق کننده‌ی بی بند و باری، به ولنگاری، به شهوترانی، به غفلت و این‌طور چیزها باشد. آن وقت حرام می‌شود.

...بنابراین آن چیزی که شاخص حرمت و حلیت در موسیقی است و نظر شریف امام رحمت الله علیه در اواخر حیات مبارکش که آن نظریه را در باب موسیقی دادند به همین مطلب بود، این است: موسیقی لهوی؛ لهو یعنی غفلت؛ یعنی دور شدن از ذکر خدا، دور شدن از معنویت، دور شدن از واقعیت‌های زندگی، دور شدن از کار و تلاش و فرو غلطیدن در ابتذال و بی بند و باری، این موسیقی می‌شود حرام.

در نوردیدن مرزها دلیل خوب بودن نیست

...اگر این با کیفیت اجرا حاصل بشود، اگر با کلام حاصل بشود، فرقی نمی‌کند. شما می‌گویید زبان بین المللی. آن موسیقی که به قول خود شما مرزها را درنور دیده و در جاهایی پخش شده، آیا این لزوماً موسیقی خوبی است؟ صرف این که یک موسیقی از مرز فلان کشور خارج شد و توانست به مثلاً کشورهای مختلف برود و یک عده طرفدار پیدا کند، مگر دلیل خوب بودن موسیقی است؟ نه، به هیچ وجه. ممکن است یک موسیقی باشد که به شهوترانی و تحرکات، نشاط‌های شهوی جوانی را تحریک می‌کند. طبیعی است که یک مشت جوانی که غفلت زده هستند از این موسیقی خوششان می‌آید. هر جایی که در دنیا دستشان به این نوار بیفتد، از آن نوار استفاده می‌کنند. این دلیل خوب بودن موسیقی نیست.

موسیقی سنتی

...من نمی‌توانم به‌طور مطلق بگویم که موسیقی اصیل ایرانی حلال است. نه! این‌طور نیست. بعضی خیال می‌کنند که مرز موسیقی حلال و حرام، موسیقی سنتی است. نه این‌طوری نیست. آن موسیقی که منادیان دین و شرع همیشه در دوره‌های گذشته با آن مقابله می‌کردند و می‌گفتند حرام است، همان موسیقی سنتی ایرانی خودمان است که به شکل حرامی در دربارهای سلاطین، در نزد افرادی بی‌بند و بار، در نزد افرادی که به شهوات تمایل داشتند و خوض در شهوات می‌کردند، اجرا می‌شده. این همان موسیقی حرام است.

به ممیزی‌ها اطمینان ندارم

...بنابر این مرز موسیقی حلال و حرام عبارت از ایرانی بودن، سنتی بودن، قدیمی بودن، کلاسیک بودن، غربی بودن یا شرقی بودن نیست. مرز، آن چیزی است که من عرض کردم. این ملاک را می‌شود به‌دست شما بدهیم. اما این که آیا این نوار جزو کدام‌هاست، این را من نمی‌توانم مشخص کنم. البته الان دستگاه‌هایی هستند که دارند ممیزی می‌کنند. اما من هم خیلی اطمینان ندارم که این ممیزها صددرصد درست باشد.

موسیقی از دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری رحمت‌الله‌علیه

واقعاً موسیقی قدرت عظیم و فوق‌العاده‌ای مخصوصاً از جهت پاره کردن پرده‌ی تقوا و عفت دارد. ۴۲

موسیقی از دیدگاه استاد محمد تقی جعفری رحمت‌الله‌علیه

شبح مصنوعی

اگر دلیل شایستگی موسیقی همان احساس لذت بوده باشد، به هیچ منطقی تکیه نمی‌کند. درست است که تحریک مثبت و تشجیعی ۴۳ را که موسیقی انجام می‌دهد ما را از موجودیت حقیقی خود، با یک گروه نوسانات بالاتر می‌برد ولی هنگامی که موسیقی تمام می‌شود، یک سرازیری حقیقی در خود احساس می‌کنیم و می‌بینیم که موسیقی سایه‌ای از ما برای ما ساخته و آن را بالا برده بود. اکنون شبح مصنوعی از بین رفته، واقعیات با همان خشونت برای ما نمودار می‌شود...

تصفیه روح انسانی!!!!؟؟؟

...علتی که در منابع اسلامی برای ممنوعیت موسیقی ذکر شده است، مسأله‌ی لهو و لعب است. با نظر به این علت، کاملاً روشن می‌شود که اسلام می‌خواهد که انسان در این دنیا خود را در مقابل هیجانات، پا در هوا نبازد و آمادگی واقعی خود را از دست ندهد... اگر موسیقی آن‌چنان که عاشقان دلباخته‌اش می‌گویند حقیقتاً روح انسانی را تصفیه می‌کند، چرا با شیوع موسیقی در شرق و غرب، دوران بیماری‌های روانی و فساد اخلاقی به حدی است که گفتگو درباره‌ی آن باعث شرمساری است؟ ما نمی‌دانیم که اگر انسان‌ها به این اندازه به موسیقی اشتغال نمی‌ورزیدند و با خود واقعیات روبرو می‌گشتند، چه اندازه راه ترقی و اعتلا را می‌پیمودند...

شبحی از آرزوها

...ما نمی‌خواهیم لذت‌های احساس را محکوم کنیم. ما می‌خواهیم انسان‌ها اسیر احساساتی نگردند که "اندیشه در واقعیات" را از آن‌ها بگیرد و انفعالی در آن‌ها ایجاد کند که شخصیت آن‌ها را تنها منفعل (پذیرا) نه خلاق، تربیت کند.

...و نیز مطلب نهایی ما در موسیقی این است که این زندگانی محدود را که می‌تواند با عالی‌ترین فعالیت‌های مادی و روحی اشباع شود، نایستی در لهو که شبحی است از آرزوهای شکست خورده یا حماسه و تحریکات هوایی در عین حال لذت‌بخش سپری کرد...

احتمال ضرر روانی

...محققان و دانشمندان پرکار و متتبع درباره‌ی پدیده‌ی موسیقی به حدّ لازم و کافی به مطالعه و بررسی پرداخته‌اند و در نتیجه به دلایل و شواهد قانع‌کننده‌ای دست نیافتند که ضرورت و یا شایستگی موسیقی را بدون ضرر روانی اثبات کنند. پس نتیجه‌ی منطقی که ما با آن روبرو هستیم، عبارت است از احساس لذت از پدیده‌ای به نام موسیقی با احتمال ضرر روانی و ضرر نافرمانی در مقابل تعهد تکلیف الهی که در دنبال خواهد داشت.

... موضوع این احتمال از نظر هویت انسانی فوق‌العاده با اهمیت است. مسأله‌ی روان و تعهد الهی در کار است و این احتمال ضرری است که از انحراف روان که بزرگ‌ترین حقیقت عالم هستی و نمونه‌ای از شعاع خورشید الهی است، ناشی می‌شود و عقل و وجدان از چنین ضرری ما را بر حذر می‌دارد و عذابی که در دنبال منحرف ساختن روان تصور می‌شود، عذابی

است که از خیانت به امانت الهی ناشی می‌شود. لذا مکتبی که ممنوعیت موسیقی را گوشزد می‌کند، در حقیقت بزرگ‌ترین حمایت را از درون آدمیان به عهده گرفته است....

قدم روی نوار باریک

... در مواردی که ادای موسیقی را در می‌آوریم یا به برخی از موسیقی‌ها که گمان می‌کنیم جزء موسیقی‌های ممنوع نیست، گوش فرا می‌دهیم، اگر هم فرض کنیم این‌گونه امور ممنوع نباشد، حداقل قدم روی نوار باریکی گذاشته‌ایم که یک طرف آن قطعاً قلمرو ممنوعیت و حرمت می‌باشد و چون نفس آدمی لذت‌طلب است، لذا تدریجاً قانون را پایمال می‌سازد. ۴۴

بررسی علمی

تولید جنون و فشار خون

توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقی‌دانان نشان می‌دهد که در دوران عمر به تدریج دچار ناراحتی‌های روحی گردیده‌اند. تا آنجا که رفته رفته اعصاب خود را از دست داده و عده‌ای مبتلا به بیماری‌های روانی شده و گروهی مشاعر خود را از کف داده و به دیار جنون رهسپار شده‌اند. دسته‌ای فلج و ناتوان گردیده بعضی هنگام نواختن موسیقی درجه‌ی فشار خونشان بالا رفته و دچار سکته‌ی ناگهانی شده‌اند... کوتاه سخن این که آثار زیان‌بخش غنا و موسیقی بر اعصاب تا سر حد تولید جنون و بر قلب و فشار خون و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است که نیاز به بحث زیادی ندارد... از آمارهایی که از مرگ و میرها در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می‌شود که مرگ‌های ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است. عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده‌اند از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان. ۴۵

اختلال اصول حساس زندگی

از جمله علل تحرکات خارجی که عدم تعادل بین اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک ایجاد می‌کند، ارتعاشات موسیقی است. موسیقی وقتی که با آهنگ‌های نشاط‌انگیز یا نواهای حزن‌آمیز و مخصوصاً اگر با ارتعاشات عجیب و غریب موسیقی (سمفونیک) همراه گردد، به طور مسلم تعادل لازمی را که بایستی بین دو دسته عصب سمپاتیک و پاراسمپاتیک وجود

داشته باشد، بر هم زده و در نتیجه اصول حساس زندگی را اعم از هضم و جذب و دفع و ترشحات و ضربان قلب و وضع فشار مایعات بدن از جمله خون و غیره را مختل ساخته و رفته رفته شخص را به گرفتاری‌ها و امراضی نزدیک می‌سازد که طب جدید با تمام پیشرفت‌های حیرت‌انگیز خود در اغلب موارد از معالجه‌ی آن عاجز می‌ماند.

افزایش دیوانگان

...امراض مختلف روانی، اغتشاشات فکری، عدم تعادل روحی، انواع و اقسام دیوانگی‌ها، وفور سکت‌های قلبی و مغزی که در تمام دنیا روز به روز رو به فزونی است و فکر پزشکان بزرگ را به خود جلب نموده است، صدی نود و پنج آن‌ها نتیجه‌ی آثار همین تمدن شوم جدید است که قسمت حساس آن تعمیم موسیقی به وسیله‌ی رادیوها و ازدیاد مجالس ساز و آواز و کنسرت می‌باشد. در اثر ایجاد سر و صداها، کنسرت‌ها، موسیقی‌های گوناگون و فیلم‌ها و کاباره‌ها و دانسینگ‌ها است که آمار دیوانگان و بیماران روانی در تمام کشورها رو به ازدیاد رفته و هر روز بر شماره‌ی تیمارستان‌های کشورهای بزرگ جهان مخصوصاً اروپا و امریکا افزوده می‌شود. ۴۶

شوم‌ترین آثار

دکتر "ولف آدلر" پروفیسور دانشگاه کلمبیا گفته است: «بهترین و دلکش‌ترین نواهای موسیقی، شوم‌ترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان باقی می‌گذارد.»

کنسرت قدغن؟!

...و دکتر آدلر رساله‌ی مفصلی در بیان زیان‌های موسیقی منتشر نموده و در امریکا هزاران تن از مردم پیرو او شده و موسیقی را بر خود حرام نموده و لایحه‌ی مفصلی تهیه کرده به مجلس سنای امریکا تقدیم داشتند که برای نجات جامعه و جلوگیری از ضعف اعصاب که یکی از بدبختی‌های دنیای متمدن امروزی است، لازم است هرگونه کنسرت عمومی قدغن شود.

ضرر به جنین

دکتر "رپرت" متخصص روانشناسی کودک در انگلیس گفته است: «اطفال در رحم مادر، تحت تأثیر موسیقی قرار می‌گیرند و اگر مادر حامله به موسیقی گوش دهد، ضربان قلب طفل در رحم زیاد می‌شود. این حالت از شش ماهگی به بعد است.»

عامل خستگی روحی

دکتر "آرنولد فریدمانی" پزشک بیمارستان نیویورک و رئیس کلینیک سردرد با کمک دستگاه‌های الکترونی تعیین امواج مغز و تجربیاتی که طی مراجعه‌ی هزاران بیمار به دست آورده، ثابت کرده است یکی از عوامل مهم خستگی‌های روحی و فکری و سردردهای عصبی، گوش دادن به موسیقی است. مخصوصاً برای کسانی که به موسیقی به دقت گوش می‌کنند.

توجه توجه !!

دانشمندان دین‌شناس همچون امام خمینی رحمت‌الله‌علیه و آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای آدامَ اللهَ ظَلَّه در فتاوی فقهی خود فقط نواختن موسیقی مطرب و گوش دادن به آن را حرام دانسته‌اند. در این باره چند نکته شایان ذکر است:

خداوند تنها کارهایی را حرام نموده است که بیشترین مفسده را برای انسان دارد و این دلیل نمی‌شود که هر کار غیر حرامی بدون مفسده و ضرر باشد. نواختن و شنیدن هر نوع موسیقی، مخرب و مضر و دارای فساد است. گرچه مطرب آن بیشترین مفسده را برای انسان دارد. و به همین دلیل فقط مطرب آن حرام شده است.

قطعاً آلات موسیقی در انواع مختلف آن در صدر اسلام توسط افراد لایبالی و اهل گناه به کار گرفته می‌شده است و در این رابطه افراد بسیاری قانون الهی را از شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام جویا می‌شدند. در تمامی بیانات این بزرگواران و پیشوایان بزرگ، حتی یک‌بار هم مدح نوعی از موسیقی یا استماع نوعی از آن به چشم نمی‌خورد.

فقه‌ها و مرزبانان اعمال و رفتار مسلمانان از صدر اسلام تاکنون نیز هیچ یک نفرموده‌اند که نواختن موسیقی و استماع آن لاقلاً در برخی موارد کار خوبی است و هیچ‌گاه کسی را به این عمل تشویق نکرده‌اند. در مقابل در کلمات آن‌ها ذمّ یا عدم فایده‌ی این عمل به‌وفور به چشم می‌خورد. رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای آدامَ اللهَ ظَلَّه فرموده‌اند:

«آموزش موسیقی و ترویج آن برای جوانان، با اهداف نظام، سازگار نیست بلکه منافات

دارد.»

و نیز فرموده‌اند:

«آموزش موسیقی و نوازندگی به نونهالان و نوجوانان، موجب انحراف آنان و ترتب مفساد است و جایز نیست. به‌طور کلی ترویج موسیقی با اهداف عالیه‌ی نظام اسلامی منافات دارد. مسئولین فرهنگی مجاز نیستند سلیقه‌ی شخصی خود را به اسم نشر فرهنگ و معارف در آموزش و پرورش نوجوانان به‌کار بگیرند.»

این واقعیت غیرقابل انکار است که عامل مهم گرایش به موسیقی، لذت بردن از استماع آن است حتی اگر موسیقی غم‌انگیز باشد. این نوع لذت‌بری در اسلام مذموم (اعمّ از حرام و غیرحرام) بوده و آثار ناگواری برای آن بیان گردیده است.

امام خمینی(ره) درباره‌ی لذات مذموم فرموده‌اند:

«از هر یک از لذات این عالم در نفس اثری و در قلب لکه سودایی حاصل شود که باعث شدت انس و علاقه به این عالم شود و این خود اسباب اخلاص در ارض ۴۷ گردد و در حین سكرات موت به ذلت و سختی و زحمت و فشار مبدل گردد. چه که عمده‌ی سختی سكرات موت و نزع روح ۴۸ و شدت آن در اثر همین لذات و علاقه به دنیا است.» ۴۹

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) اربعین حدیث ص ۷
- (۲) همان
- (۳) همان
- (۴) تار، یکی از آلات موسیقی است که دارای سیم و پرده و دسته‌ای دراز و کاسه می‌باشد و از چوب درخت توت ساخته می‌شود.
- (۵) از آلات موسیقی است دارای سه یا چهار سیم و کاسه‌ای کوچک‌تر از کاسه‌ی تار و پوستی که روی آن کشیده شده است.
- (۶) از آلات موسیقی است شبیه میز و دارای پرده‌های استخوانی که به تارهای بسیار اتصال دارد و با فشار انگشت دست بر روی پرده‌ها نواخته می‌شود.
- (۷) از آلات موسیقی که دارای دسته‌ای دراز و کاسه‌ای کوچک شبیه سه‌تار می‌باشد.
- (۸) سرگرمی با آلات موسیقی
- (۹) اسراء/ ۶۴
- (۱۰) تفسیر مجمع البیان
- (۱۱) لقمان/ ۶
- (۱۲) ترجمه‌ی میزان ج ۱۶ ص ۳۱۳
- (۱۳) مجمع البیان ج ۷ ص ۱۵۸
- (۱۴) مؤمنون - ۳
- (۱۵) بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۰۸
- (۱۶) از آلات موسیقی شبیه به سرنا که بیشتر میان عرب‌ها متداول است.
- (۱۷) طبل کوچک
- (۱۸) طبل یک‌رو
- (۱۹) وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۳۱۴
- (۲۰) بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۲۵۴
- (۲۱) مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۳۷۳
- (۲۲) وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۳۱۱
- (۲۳) از آلات موسیقی شبیه به تار است.
- (۲۴) وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۷۹
- (۲۵) الکافی ج ۶ ص ۴۳۴
- (۲۶) الکافی ج ۵ ص ۵۳۶
- (۲۷) وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۳۱۳
- (۲۸) مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۲۲۲
- (۲۹) وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۳۱۴
- (۳۰) مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۲۱۹
- (۳۱) وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۳۱۶
- (۳۲) ترجمه‌ی میزان ج ۱۳ ص ۱۳۹
- (۳۳) اسراء/ ۳۶
- (۳۴) ارشاد القلوب ج ۱ ص ۷۲
- (۳۵) مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۲۱۹
- (۳۶) عوالی اللآلی ج ۱ ص ۲۶۱
- (۳۷) من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۵۹
- (۳۸) صحیفه نور، ج ۹ ص ۲۰۰
- (۳۹) صحیفه نور، ج ۹ ص ۲۰۴
- (۴۰) صحیفه نور ج ۱۰ ص ۳۷
- (۴۱) صحیفه نور ج ۱۲ ص ۳۲۶
- (۴۲) از کتاب تعلیم و تربیت
- (۴۳) جرأت دادن. مثل جرأت دادن به سربازان در جنگ با نواختن موسیقی
- (۴۴) تفسیر نهج البلاغه ج ۲۰ ص ۱۴۴
- (۴۵) تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۲۷
- (۴۶) رساله‌ی تأثیر موسیقی بر اعصاب ص ۳ و ۶
- (۴۷) تعبیری قرآنی به معنای اینکه وجهه‌ی قلب تماماً دنیا شود.
- (۴۸) جان کندن
- (۴۹) اربعین ص ۲۰۶

گناهان هفته

از اموری که علمای اخلاق - از جمله حضرت امام خمینی رحمت الله علیه در اربعین حدیث - بسیار به آن تاکید نموده اند «مشارطه، مراقبه و محاسبه» است. مشارطه: اول هر روز با خود شرط کنیم که امروز را گناه نمی کنیم. مراقبه: در طول روز بر این شرطی که نموده ایم مراقبت کنیم تا از آن تخلف ننماییم. محاسبه: در پایان روز و انتهای شب محاسبه نماییم که چه قدر بر شرط خود پایبند بوده ایم. بخش سوم که محاسبه است در این میان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و شیطان همیشه تلاش می کند تا ما بر انجام این مهم موفق نباشیم. (امتحان کنید متوجه می شوید که فراموشی در این بخش بسیار است.)

امام کاظم علیه السلام فرموده است: «از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را خواهد، و اگر گناه و کار بدی کرده در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و به سوی او بازگشت کند (و توبه نماید).» (الکافی ج ۲ ص ۴۵۳) توجه به متن زیر که نشان دهنده عمل شهدا به این دستورات خودسازی و مبارزه با نفس است و به صورت خلاصه شده در یکی از کتاب های جبهه و جنگ آمده بود بسیار آموزنده و تکان دهنده است.

صدای انفجار آمد و سنگر رفت هوا. هرچه صدایش زدیم جواب نداد. رفتیم جلو، سرش پر از ترکش شده بود و به زیبایی عروج کرد. جیب هایش را خالی کردیم. یک کاغذ جالب داخل جیبش پیدا کردیم. نوشته بود:

گناهان هفته

شنبه: احساس غرور از گل زدن به طرف مقابل.

یکشنبه: زود تمام کردن نماز شب.

دوشنبه: فراموش کردن سجده شکر.

سه شنبه: شب بدون وضو خوابیدن.

چهارشنبه: در جمع با صدای بلند خندیدن.

پنجشنبه: پیش دستی کردن فرمانده در سلام.

جمعه: تمام نکردن صلوات های مخصوص جمعه و رضایت دادن به هفتصدتا.

کتاب و کتاب خوانی

در فرمایشات مقام معظم رهبری

به کوشش: طاهره طوسی

کتاب و خانواده

کتاب و کودک

ترویج کتاب خوانی با

کتاب های کوچک

خرید کتاب

کتاب های دینی

کتاب های شهید مطهری

اشاره

اسلام پرچمدار کتاب خوانی است

کتاب و امنیت ملی

کتاب و تکامل جامعه

لزوم کتاب خوانی

دلیل کتاب خوانی مردم

لزوم آشنایی با کتاب

کتاب و کتاب خوانی

در فرمایشات مقام معظم رهبری

اشاره

اهمیت به مطالعه و کتاب از سفارشات مهم دین مبین اسلام است که جامعه در پرتو آن به رشد و تعالی می‌رسد. لذا مقام عظمای ولایت نیز برای رساندن جامعه به نقطه مطلوب کتاب‌خوانی، توصیه‌های بسیار زیادی داشته‌اند که اگر بخواهیم تمام آن مطالب را جمع‌آوری و منتشر نماییم، از یک کتاب پانصد صفحه‌ای هم بیشتر خواهد شد. از این رو آن‌چه در ادامه می‌خوانید گوشه‌ی کوچکی از این سفارشات معظم‌له در خصوص اهمیت کتاب و مطالعه است.

اسلام پرچمدار کتاب خوانی است

من هر زمانی که به یاد کتاب و وضع کتاب در جامعه‌ی خودمان می‌افتم، قلباً غمگین و متأسف می‌شوم. این به خاطر آن است که در کشور ما به هر دلیلی که شما نگاه کنید، باید کتاب اقلأً ده برابر این میزان، رواج و توسعه و حضور داشته باشد.

اگر به دلیل پرچمداری تفکر اسلامی و حاکمیت اسلام به حساب بیاورید، این معنا صدق می‌کند؛ چون اسلام به کتاب و خواندن و نوشتن، خیلی اهمیت می‌دهد. اگر هر منصفی به بیانات نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌علیهم‌السلام و پیشوایان اسلام نگاه کند و ببیند که این‌ها در چه زمانی به کتاب و کتاب‌خوانی دعوت می‌کردند و فرا می‌خواندند، همه‌ی افسانه‌ها از ذهنش شسته خواهد شد و خواهد فهمید که دشمنان اسلام راهی جز این نداشتند که افسانه‌های کتاب‌سوزی و کتاب‌ستیزی را بر سر زبان‌ها بیندازند، چون اسلام پرچمدار کتاب‌خوانی است.

کتاب و امنیت ملی

یکی از مهم‌ترین عناصر حفظ انقلاب، هوشیاری و آگاهی مردم نسبت به تحولات جهانی و نقشه‌های استکبار در گذشته و حال برای به‌سازش کشاندن ملت قهرمان ایران است و از طرفی رشد سرانه مطالعه باعث شکوفایی استعدادها و پیشرفت‌های شگرف علمی خواهد شد. رهبر فرزانه انقلاب در خصوص گره خوردن حفظ نظام اسلامی با ترویج کتاب‌خوانی فرموده‌اند:

اگر از این جهت هم حساب کنید که امروز این ملت، ملتی است که در دنیا دچار ستم‌های ناشی از اعمال غرض قدرت‌های استکباری جهان است، پس باید از خودش دفاع کند، کدام دفاع ملی است که در درجه‌ی اول متکی به فرهنگ و آموزش و بینش و دانش نباشد؟ پس، باز هم به کتاب برمی‌گردیم. یعنی شما از هر طرف که بچرخید، مجبورید به کتاب اهمیت بدهید.

کتاب و تکامل جامعه

در اهمیت عنصر کتاب برای تکامل جامعه‌ی انسانی، همین بس که تمامی ادیان آسمانی و رجال بزرگ تاریخ بشری، از طریق کتاب جاودانه مانده‌اند و روابط فرهنگی جامعه‌ی بشری نیز از پوشش کتاب و مبادلات فرهنگی تقویت شده است.

و در بیان دیگری فرموده/ند:

اگر تعداد کتاب زیاد شد، اگر عنوان کتاب زیاد شد، اگر کتاب در همه‌ی موضوعات مورد نیاز بود، اگر مردم توانستند سؤال‌ها و استفسام‌هایشان را در کتاب بیابند و به کتاب مراجعه کنند، یک عالم دیگر و ماجرای دیگری خواهد شد، که متأسفانه امروز در داخل ایران از آن خبری نیست! هر جا که با کتاب سر و کاری هست، می‌بینید که از لحاظ کیفیت روحی و وضع فکری، نسبت به آن جایی که این وضعیت وجود ندارد، تفاوت محسوسی هست.

لزوم کتاب‌خوانی

در ایران اسلامی اگر چه در طی سالیان گذشته آمار نشر کتاب بسیار افزایش یافته و میزان مطالعه در بین اقشار مختلف گسترش پیدا نموده است، ولی این مقدار تا وضعیت مطلوب فاصله زیادی دارد که این مطلب در بیانات رهبر انقلاب به عنوان کسی که اشراف کامل بر وضعیت جامعه و شناخت کاملی از آنچه باید باشد، دارد؛ کاملاً مشهود است.

دلیل کتاب‌خوانی مردم

با تلخی باید اعتراف کنیم که رواج کتاب و روحیه‌ی کتاب‌خوانی در میان ملت عزیز ما - که خود یکی از مشعلداران فرهنگ و کتاب و معرف در طول تاریخ پس از ظهور اسلام بوده است - بسی کمتر از آن چیزی است که از چنین ملتی انتظار می‌رود. و این پدیده نیز مانند بیشتر پدیده‌های ناگوار در کشور ما، نتیجه‌ی فرمانروایی پادشاهان و فرمانروایان ظالم و فاسد و بی‌فرهنگ و بی‌سواد بر این کشور در دویست سال گذشته است. در دورانی که برخی ملت‌های دیگر به سوی دانش و پژوهش و معرفت روی آورده بودند، ملت کهن و بااستعداد ما در زیر سلطه‌ی آن انسان‌های پلید و خودپرست و زورگو و نااهل، از دانش و معرفت دور ماند و در دوره‌ی اخیر که حکومت دست‌نشانده و فاسد پهلوی، همه‌ی کارها را برابر خواست

بیگانگان و دشمنان این ملت و به زیان این ملت انجام می‌داد، نه تنها تلاشی برای ترویج کتاب و کتاب‌خوانی نشد، بلکه با ایجاد سرگرمی‌های ناسالم و دامن زدن به آتش غرایز جنسی در میان جوانان، این ضرورت فوری و فوری را هر چه بیشتر، از میدان دید و توجه مردم بیرون راندند و در یکی از بهترین دوران‌هایی که شرایط جهانی، دگرگونی‌های اساسی در وضع نابسامان ملت ایران را برمی‌تافت، ملت مظلوم ما را از آن محروم ساختند و کار را به آن جا رساندند که بنابر گزارش‌های همان روزگار، در شهر تهران و برخی شهرهای دیگر، شماره‌ی میخانه‌ها، بیش از شماره‌ی کتابخانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها و یا چند برابر آنها بود!

لزوم آشنایی با کتاب

من می‌بینم که متأسفانه در جامعه‌ی ما، آن مقداری که شأن این جامعه اقتضا می‌کند، کتاب رواج ندارد. بله، اگر ما یک جامعه‌ی بی‌تاریخ بودیم، جامعه‌ای بودیم که گذشته‌ای ندارد، فرهنگی ندارد، کسان بامعرفت و برجسته‌ای از لحاظ فرهنگی ندارد، انسان‌های بااستعداد و فهیم و دارای بینش و طرز فکر بالا ندارد - مثل بعضی از جوامع گوناگونی که در گوشه و کنار دنیا هستند - می‌گفتیم که بی‌رغبتی ما به کتاب قابل توجیه است؛ اما جامعه‌ی ما با این همه انسان‌های فرهنگی برجسته، والا، اساتید، مؤلفان، آشنایان با کتاب، شعرا، نویسندگان، علمای بزرگ، دانشگاهیان برجسته، چرا باید در انس با کتاب این طور باشد؟ سابقه‌ی فرهنگی و تاریخی ما خیلی زیاد است. جامعه‌ی ما اساساً یک جامعه‌ی پخته و بالغ شده است؛ یک جامعه‌ی ابتدایی و بدوی نیست. مردم ما باید بیش از این با کتاب آشنا باشند.

کتاب و خانواده

همه‌ی افراد خانه‌ی ما تقریباً - یعنی شاید بگویم هیچ استثنایی ندارد - شب همیشه در حال مطالعه خوابشان می‌برد. خود من هم همین طورم؛ نه این که وسط مطالعه خوابم ببرد؛ مطالعه می‌کنم، تا خوابم می‌آید؛ کتاب را می‌گذارم و می‌خوابم. همه‌ی افراد خانه‌ی ما همین طورند؛ یعنی وقتی که می‌خواهند بخوابند، حتماً یک کتاب پهلوی دستشان است. من فکر می‌کنم که همه‌ی خانواده‌های ایرانی باید این طوری باشند؛ من توقعم این است.

کتاب و کودک

یکی از کارهایی که از قرائن فهمیده می‌شود در بین اروپایی‌ها معمول است و متأسفانه این‌جا هیچ معمول نیست، این است که مثلاً مادران یا بزرگتران برای بچه‌هایشان در فرصت‌هایی کتاب می‌خوانند، یا دو نفر، سه نفر آدم می‌نشینند، یک نفر برایشان کتاب می‌خواند، که این‌جا این کارها هیچ معمول نیست. همه که می‌نشینند، برای خودشان کتاب مطالعه می‌کنند - اگر اهل کتاب باشند - اما این که مادر یا پدر بنشینند کتابی را باز کنند، آن را بلند بلند بخوانند و بچه‌ها گوش کنند، این بین آنها ظاهراً معمول است؛ اما این‌جا معمول نیست.

.... البته در قدیم در بعضی از خانواده‌ها بود. ما در منزل پدریمان دیده بودیم که کسی می‌نشست و برای دیگری کتاب می‌خواند. سال‌ها چنین کاری می‌شد؛ هم برای کوچک‌ها، هم برای بزرگ‌ها، اما این کار اکنون در بین مردم رایج نیست.

ترویج کتاب‌خوانی با کتاب‌های کوچک

یک پیشنهاد هم عرضه‌ی کتاب‌های جیبی و کوچک است. الان خلاصه کردن کتاب‌های بزرگ و ساده کردن کتاب‌های دشوار، در دنیا معمول است. البته این کار را بیشتر برای خاطر آموزش زبان می‌کنند - زبان را ساده می‌کنند - اما عملاً کتاب خلاصه می‌شود. داستان‌های بزرگ را خلاصه و کوتاه می‌کنند. مثلاً داستان بینوایان را در یک جزوه‌ی صد، صدوپنجاه صفحه‌ای درمی‌آورند که داستان شیرینی خواهد بود و همه‌کس هم می‌خواند. اگر این کار راه بیفتد خوب است.

خرید کتاب

اگر کتاب واقعاً جزو ضروریات زندگی به حساب بیاید، گران نیست. شما یک جفت جوراب یا یک عدد دستمال را چند می‌خرید؟ آدم چند عدد آدامس که برای بچه می‌خرد، چند می‌خرد؟ کتاب را با این‌ها مقایسه کنید. الان کتاب جزو لوازم نیست؛ جزو کالاهای لوکس و تشریفاتی است؛ جزو چیزهای خوبی است که اگر باشد، بهتر است، اگر هم نبود، آسمان به زمین نمی‌آید! باید از این حالت خارج بشود و جزو لوازم زندگی به حساب آید.

.... کتاب خریدن، باید یکی از مخارج اصلی خانواده محسوب بشود. مردم باید بیش از خریدن بعضی از وسایل تزییناتی و تجملاتی - مثل این لوسترها و میزهای گوناگون و مبل های مختلف و پرده ها و این قبیل چیزها - به کتاب اهمیت بدهند و اول کتاب را بخرند. مثل نان و خوراکی و وسایل معیشتی لازمی که در خانه هست، کتاب هم باید از این قبیل باشد.

کمبود کتاب های دینی

مقوله ی دیگری که ما در آن کم کاری داریم - که شاید باورکردنی هم نباشد - کتاب های دینی است. مثل این که ما روی کتاب های دینی و مسائل اسلامی متأسفانه کم کار می کنیم! این متون اسلامی بسیار ارزشمند است. ما به کتاب هایی در ردیف کتاب های شهید مطهری احتیاج داریم که مسائل اساسی اسلام را با یک بینش صائب و به دور از کجروی و افراط و تفریط، با زبانی قابل فهم برای قشرهای متوسط جامعه - که نه دانشمندان و اندیشمندان را ملاک می گیریم، نه سطوح خیلی پایین را - تبیین کند.

غنای کتاب های شهید مطهری

امروز جمعی از آقایان روحانیون این جا بودند؛ روحانیونی که بناست در دانشگاهها بروند و حضور روحانیت را در دانشگاه تأمین کنند.... به آنها گفتم شماها که باید در داخل دانشگاه یک روحانی باشید،.... اگر همین کتاب های آقای مطهری را دانسته باشید و خوانده باشید و بلد باشید، برای شما کافی است.

الْبَلَاءُ لِلْوَلَا

عَنِ الْمَنْهَالِ بْنِ عُمَرَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع - إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ - قَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَنْتُمْ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ - أَوْ مَا أَنْ لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا كَيْفَ نَحْنُ - إِنَّمَا مَثَلُنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ - كَانَ يُذَبِّحُ أَبْنَاؤُهُمْ وَتُسْتَحْيَا نِسَاؤُهُمْ - أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَنَا وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَنَا - زَعَمَتِ الْعَرَبُ أَنَّ لَهُمْ فَضْلًا عَلَى الْعَجَمِ - فَقَالَتِ الْعَجَمُ وَبِمَا ذَلِكَ قَالُوا كَانَ مُحَمَّدٌ مِنَّا غَرِيبًا - قَالُوا لَهُمْ صَدَقْتُمْ وَزَعَمَتِ قُرَيْشٌ - أَنَّ لَهَا فَضْلًا عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الْعَرَبِ - فَقَالَتْ لَهُمُ الْعَرَبُ مِنْ غَيْرِهِمْ وَبِمَا ذَاكَ - قَالُوا كَانَ مُحَمَّدٌ قُرَشِيًّا قَالُوا لَهُمْ صَدَقْتُمْ - فَإِنْ كَانَ الْقَوْمُ صَدَقُوا فَلَنَا فَضْلٌ عَلَى النَّاسِ - لَأَنَا ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ وَاهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةٌ وَعِترته - لَا يَشْرِكُنَا فِي ذَلِكَ غَيْرُنَا - فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ - قَالَ فَاتَّخِذْ لِلْبَلَاءِ جَلْبَابًا - فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَسْرَعُ إِلَيْنَا وَإِلَى شِيعَتِنَا - مِنَ السَّيْلِ فِي الْوَادِي - وَبِنَا يَبْدُو الْبَلَاءُ ثُمَّ بَكُمْ وَبِنَا يَبْدُو الرِّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ

لأُمالي للطوسي ص ۱۵۴ و بحار الأنوار ج ۴۶ ص ۳۶۰

منهال بن عمر گفت: خدمت حضرت باقر نشسته بودم، مردی وارد شده سلام کرد امام جواب داد. گفت: آقا چه طور هستید؟

فرمود: ممکن است وقتی برسد که شما بدانید به ما چه می‌گذرد. مثل ما در میان این امت مانند بنی اسرائیل است که به دست فرعونیان گرفتار بودند. بچه‌های آن‌ها را می‌کشتند و زنان را زنده نگه می‌داشتند. این‌ها نیز فرزندان ما را می‌کشند و زنان را زنده می‌گذارند. عرب خود را بر جهانیان برتر می‌دانست به واسطه این که محمد از این نژاد بود، قریش نیز خود را از بقیه عرب برتر می‌دانستند، مدعی بودند که چون محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این طایفه است. اگر ادعای آن‌ها صحیح است ما که از اولاد آن سروریم و از خاندان نزدیک او به‌شمار می‌رویم.

آن مرد عرض کرد: به خدا قسم من شما خانواده را دوست می‌دارم.

فرمود: پس پوستین برای بلا آماده کن. به خدا سوگند بلا به دوستان ما نزدیک‌تر است از جاری شدن سیل در کوهستان‌ها. ابتدا ما را هدف قرار می‌دهد سپس شما را. فراخی و نعمت نیز از ما شروع می‌شود و به شما می‌رسد.

نظریه توسعه

نویسنده: یاسر متولی

توسعه چیست؟

تقابل توسعه و اسلام

ایجاد بشر جدید

توسعه و عقل منقطع از وحی

نتیجه توسعه در جهان امروز

خواستگاه توسعه

چند پرسش اساسی

نظریه‌های توسعه و سه مکتب غالب در رشته توسعه

خواستگاه و چیستی مکتب نوسازی

تکامل‌گرایی

ساختارگرایی

رویکرد روستو

مدل تمایز ساختاری

انتقادات وارده به مکتب نوسازی (توسعه)

مکتب وابستگی

توسعه در ایران

نظریه توسعه

توسعه چیست؟

دنیای مدرن، دنیای تلاش در جهت گسترش رفاه مادی و افزایش قدرت و سیطره‌ی آدمی بر طبیعت است. این دنیا ماهیتاً مبتنی بر سودجویی، کمیت‌انگاری و سوداگری است. در واقع انگیزه دائمی پیشرفت که در انسان مدرن به صورت یک دغدغه درآمده است یکی از ارکان روح و تفکر مدرن است که صورت تئوریزه اقتصادی - اجتماعی آن، همان طرح نظریه توسعه است.

هایلبرونر اقتصاددان و محقق آمریکایی می‌گوید:

«تا آن‌جا که می‌دانیم انگیزه‌ی سودجویی با پیدایش انسان نوین پدید آمده است. حتی امروز هم اندیشه سودطلبی به خاطر سود، برای بسیاری از مردم جهان بیگانه است و غیبت آن در بیشتر طول تاریخ مدون محسوس و آشکار است... این سودجویی و این فکر که هرکس باید مدام در پی بهبود زندگی مادی خودش باشد، فکری است که برای بیشتر مردمان طبقات پایین و متوسط در مصر، یونان و روم ناآشنا و با فرهنگ قرون وسطی کاملاً بیگانه بوده است و فقط در دوره‌ی رنسانس و دوره اصلاحات در همه‌جا پراکنده شده، در

حالی که غیبت آن در بین اکثر تمدن‌های شرقی محسوس است. این مشخصه اجتماعی که در همه جا خودنمایی می‌کند، چیزی شبیه صنعت چاپ است که کاملاً تازه است... نبودن فکر سودجویی به صورتی که راهنمای عادی روزانه باشد... موجب شده است که دنیای قرن‌های دهم تا شانزدهم با دنیایی که پس از آن آغاز شده، تفاوت فاحشی پیدا کند.»

استاد شهریار زرشناس در کتاب توسعه چنین آورده‌اند:

«بی‌تردید تأمل کردن در معنای سیطره‌جویانه و سودخواهانه پیشرفت و توسعه به معنای انکار یا مخالفت با آبادانی و راحت شدن زندگی بر روی این سیاره نیست زیرا این مخالفت یا انکار اگر هم ممکن باشد مهمل است نه مطلوب. چرا که مخالفت با امری تحقق یافته و فراگیر که جزیی از تاریخ مقدور و مسیر تکاملی آدمی در این کره خاکی است، امر عاقلانه‌ای نیست. غرض، بیان ماهیت آن چیزی است که آن را به‌عنوان یکی از مشهورات و باورهای مقدس زمانه پذیرفته‌ایم و در آن هیچ تأملی نداریم.»

تقابل توسعه و اسلام

توسعه در واقع فرموله نمودن عقلانی امیال آدمی برای دگرگون کردن وضع مادی زندگی خود، در مسیر سودطلبی بیشتر و بیشتر است. مطابق آن چه که از تعریف اسلام می‌دانیم، اسلام دین امت میانه است. امتی که از افراط و تفریط به‌دور است، چیزی که در اسلام در رابطه با تمام امور علی‌الخصوص امور مادی و نفسانی بر آن سفارش شده است اعتدال است. به عبارت دیگر تلاش برای امرار معاش و کسب سود به صورت عقلانی و در حیطه احتیاجات و به‌قدر کفاف و از راه صحیح و شرعی امری است که در اسلام به آن سفارش شده است و بالعکس اسلام با هر امری که تحریک قوای نفسانی بیش از حدود عقلی و شرعی آن باشد مخالفت نموده است. چنان‌که به‌طور مثال نفسانیات و امیال شهوانی انسان در حدود شرعی خانواده و آداب زناشویی مقبول و سفارش شده است و خارج از آن مقبون و نکوهیده است. سید شهیدان اهل قلم شهید آوینی، این فرهنگ را به زیبایی به تصویر کشیده است و می‌نویسد:

«نگاهی به شهر بینداز؛ عقل غربی سیطره یافته و وجود بشر را در دایره‌المعارف خویش معنا کرده است، بی‌دردی و لذت‌پرستی توجیه عقلانی یافته است و از میدان‌های ورزشی تا کلاس‌های دانشگاه "رب‌النوع تمتع" است که پرستیده می‌شود...»

ایجاد بشر جدید

تفکر توسعه‌محور در مسیر سودطلبی بیشتر و بیشتر است. این سودطلبی زمانی بر وجود آدمی حاکم می‌گردد که گوهر وجودی آدمی نه با روحانیت که با نفسانیت و نه با نفس مطمئنه که با نفس اماره تعریف می‌گردد، بنابراین برای پیدا شدن امری به نام اصل پیشرفت و ثنوری توسعه باید ابتدا بشر جدیدی پدید می‌آید که ساحت ناسوتی وجود او بر وجه روحانی‌اش غلبه می‌کند و این موجود نه با جنبه‌های روحانی و معنوی که با نیازهای جسمانی و حیوانی‌اش تعریف می‌شود. چنین موجودی بنا به تعبیر «نیچه» اراده معطوف به قدرت است و پیش از آن که با نطق تعریف گردد با حیوانیتش تعریف می‌گردد.

توسعه و عقل منقطع از وحی

بی‌تردید ایجاد آبادانی و رفاه در دنیا و اداره سالم و عادلانه نظام معاش آدمیان امری مطلوب و ضروری است و باید به طور جدی نسبت بدان همت گماشت اما فرق است که آدمی در نسبت قرب به حق و در ساحت تفکر دینی اقدام به اصلاح امور دنیایی خود بپردازد یا در دوری از حق و حقیقت و در ذیل نفسانیت خود و به مدد عقل منقطع از وحی و بر مبنای اهواء خود دست به کار اداره زندگی دنیایی و مناسبات معاش خود گردد. مدل‌های مختلف توسعه که صورت اجمالی آن‌ها از نیمه قرن نوزدهم و صورت تفضیلی و صریح آن از نیمه قرن بیستم مطرح گردیده است چیزی نیست مگر بیان اقتصادی و تئوریک تحقق دنیایی بر مبنای عقل منقطع از وحی و دایره‌مداری بشر و حاکمیت نفس اماره.

نتیجه توسعه در جهان امروز

از فردای جنگ جهانی دوم شاهد ظهور و گسترش نظریه‌های توسعه‌ای بوده‌ایم که دغدغه‌ی اصلی آن‌ها در ظاهر توصیف و تبیین وضعیت نابسامان کشورهای جهان سوم و ارائه‌ی راه‌حلی برای بهبود آن و در نهایت توسعه‌ای بوده است که تعریف آن از نظر گذشت.

شاید اگر فقط نظر به ظواهر امور نماییم، باور کردن این ادعا دشوار باشد که جهان امروز، چندان فضای مناسبی برای زندگی نیست. جهان امروز ما پر از بی‌عدالتی، فقر، تبعیض، فساد و خلاءهای عمیق معنوی و روحی و ایمانی است، علی‌رغم ظهور غول‌آسای تکنولوژی جدید و علی‌رغم همه وعده‌های پیشرفت و تحقق بهشت زمینی، هنوز فقر و گرسنگی معضل بزرگی است که حل نشده باقی مانده است.

مطابق آمار ارائه شده در کنفرانس بین‌المللی غذا در رم در حدود ۸۰۰ میلیون نفر - یعنی تقریباً یک هفتم انسان‌ها - در سراسر جهان با مشکل گرسنگی دست به گریبان هستند.

در بریتانیا بیش از سی درصد مردم در زیر خط فقر زندگی می‌کنند و این در حالی است که در همین کشور، چک‌های پاداش کارکنان پولی و بورس در لندن از یک میلیون دلار بیشتر بوده است.

مطابق آمار رسمی، میزان فقر در کودکان ایالات متحده، بیست و یک و نیم درصد اعلام شده و باز در همین کشور آمار رسمی حکایت‌گر این است که افرادی که با مشکل گرسنگی روبرو بوده‌اند، حدود سی میلیون نفر است.

آن‌چه آمد جزئی بود از تصویر ناعادلانه‌ای که در کشورهای مدعی مدرنیزاسیون حاکم است. وضعیت در دیگر نقاط جهان اگر بدتر از این نباشد، قطعاً بهتر نیست.

خواستگاه توسعه

در ادبیات توسعه: مدرنیزاسیون، وابستگی و نظام جهانی، سه نظریه اصلی هستند که در خصوص توسعه در کشورهای جهان سوم مطرح شده‌اند.

با شروع شعار آزادی، برابری و برادری در انقلاب فرانسه که تجلی عقل سیاسی عصر روشنگری بود شاید ژرف‌نگرانی بودند که تناقض بنیادین آزادی‌لیبرالی را با برابری صوری بر مبنای حقوق بشر اومانستی درک می‌کردند. لکن برای اثبات واقعی تناقض ذاتی این دو مقوله و انتخاب یکی از دو شق آزادی یا برابری، تجربه‌ای دویست ساله لازم بود تا تفکر مدرن و ناتوانی آن در انتخاب یکی از دو مقوله مذکور شناخته شود.

حقیقت موضوع این است که مدرنیته تنها دو صورت کلی برای بشر به‌وجود آورده است "سرمایه‌داری و سوسیالیسم" که تنها بر سر یک موضوع با یکدیگر اختلاف دارند و آن تنها در شکل مالکیت خصوصی یا مالکیت دولتی می‌باشد و شکل اقتصاد مختلط (سوسیال دموکراسی) هندسه‌ای مختلط از دو نحله فکری گفته شده می‌باشد و مدرنیته نتوانسته است مدل دیگری برای اداره زندگی بشر ارائه دهد و مدل‌های مذکور نیز هیچ‌گاه نتوانسته‌اند برابری و آزادی را تحقق بخشند چرا که روح تمدن مدرن سرمایه‌سالارانه است؛ خواه کاپیتالیسم حاکم باشد یا سوسیالیسم.

چند پرسش اساسی

در واقع سرنوشت تاریخی ما و همه‌ی اقوام دیگر هر یک به شکلی و در مرتبه‌ای با مدرنیته پیوند خورده است، آنان که پس از رنسانس و جریان رفورماسیون مذهبی و عصر روشنگری و انقلاب‌های دموکراتیک و نهایتاً انقلاب صنعتی به مدرنیته دست یافتند اکنون در زمره کشورهای توسعه یافته و پیشرفته و قطب‌های صنعتی جهان به حساب می‌آیند. اما آن‌هایی که مسیر تاریخشان چیزی غیر از این بود، اینک باید در قالب «برنامه‌های توسعه» راهی برای ورود و استقرار در عالم مدرنیته بیابند.

ولی در این خصوص چند پرسش اساسی لازم است:

- (۱) آیا در کنار غول‌های اقتصادی جهان امروز و دنیای مدرن، جهان جنوب با اقتصادی ضعیف و کم بنیه و با مدل‌های غربی گفته شده می‌تواند شبیه جهان شمال گردد و اقتصادهایی مستقل و خودکفا و پویا پدید آورند؟ آیا چنین چیزی اصلاً دست یافتنی است؟
- (۲) به فرض تحقق توسعه در یک کشور در حال توسعه و تبدیل آن به یک ابرقدرت اقتصادی و تکنیکی، آیا سعادت و سلامت بشر بدین طریق تامین شده است؟
- (۳) آیا قومی که به توسعه دست یافته، لزوماً کامل‌تر، سعادتمندتر و سالم‌تر است؟

نظریه‌های توسعه و سه مکتب غالب در رشته توسعه:

رشته توسعه در اواخر دهه ۱۹۵۰ زیر نفوذ مکتب نوسازی قرار داشت. مکتب وابستگی در اواخر دهه ۶۰ با سلطه آن به معارضه برخاست. در اواخر دهه ۱۹۷۰، با پیدایش مکتب نظام جهانی، دیدگاه دیگری برای بررسی مساله توسعه پدیدار گشت.

خواستگاه و چیستی مکتب نوسازی

این مکتب را می‌توان محصول تاریخی سه رویداد مهم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم به‌شمار آورد.

اولین رویداد آن ظهور ایالات متحده به‌عنوان یک ابر قدرت بود. در حالی که جنگ جهانی موجب تضعیف سایر کشورهای غربی مانند بریتانیای کبیر، فرانسه و آلمان شده بود. آمریکا با اجرای طرح مارشال برای بازسازی اروپای جنگ زده به یک رهبر جهانی مبدل گردید.

واقعۀ دوم گسترش جنبش جهانی کمونیسم بود چرا که اتحاد شوروی نفوذ خود را نه تنها در اروپای شرقی بلکه حتی در چین و کره (در قاره آسیا) گسترش داده بود. رویداد سوم تجزیه امپراطوری‌های استعماری در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بود، که موجب ظهور شمار بسیاری از ملت‌های جدید در جهان سوم گردید. این کشورها هر کدام به دنبال الگویی برای رشد و توسعه اقتصادی و همچنین اعتلای سیاسی و اقتصاد خود بودند. و دولت آمریکا برای جلوگیری از غلظیدن کشورهای مزبور به دامان بلوک کمونیستی اندیشمندان علوم اجتماعی را به مطالعه درباره کشورهای جهان سوم ترغیب نمود. دو نظریه اساسی در این مکتب وجود دارد: ۱- تکامل‌گرایی ۲- ساختارگرایی.

۱- تکامل‌گرایی

نظریه تکامل‌گرایی که محصول قرن نوزدهم است پس از بروز انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه به وجود آمد و از ویژگی‌های اصلی این نظریه این بود که: اول: تغییر اجتماعی فرآیندی یک سویه و خطی می‌باشد. به عبارتی جامعه انسانی به‌طور اجتناب‌ناپذیری در راستای یک جهت و از مرحله‌ای بدوی به مرحله‌ای پیشرفته سیر می‌کند. بدین ترتیب سرنوشت تکامل انسان از قبل مقدر شده است. دوم: نظریه مزبور یک قضاوت ارزشی را به این فرآیند تکاملی تحمیل می‌کند و به عبارتی حرکت به سمت مرحله آخر مثبت و ارزشمند تلقی می‌شود یعنی رسیدن به همان سرمایه‌داری غرب. چرا که نشانه پیشرفت، انسانیت و تمدن است. سوم: تکامل‌گرایان فرض می‌کردند که آهنگ تغییرات اجتماعی به صورت تکاملی و نه انقلابی به وجود می‌آیند و قرن‌ها طول می‌کشد تا یک جامعه ساده و بدوی به یک جامعه مدرن و پیچیده تبدیل گردد.

۲- ساختارگرایی

بخش دیگر میراث تئوریک مکتب نوسازی، نظریه ساختارگرایی تالکوت پارسونز (۱۹۵۱) است. پارسونز با تحلیل‌های خود به این نتیجه می‌رسد که: در جوامع سنتی روابط شخصی حاکم بوده و در جوامع پیشرفته روابط به صورت غیرشخصی درآمده است. به‌طور مثال در جوامع سنتی روابط کارفرما با کارگر یک رابطه احساسی و چهره به چهره است و کارفرمایان با کارگران مانند اعضاء خانواده خود رفتار

می‌کنند و حتی زمانی که شرکت‌هایشان در حال ضرر هستند حاضر به اخراج کارگران نمی‌شوند اما در جوامع پیشرفته اوضاع کاملاً معکوس بوده و روابط اجتماعی عموماً به سمت حالت غیرشخصی، بیگانه و غیر مستقیم پیش می‌رود.

دومین گروه متغیرهای پارسونز روابط خاص‌گرایی در مقابل روابط عام‌گرایی است. بدین معنا که در جوامع سنتی افراد تمایل دارند در دایره‌ی اجتماعی خود معاشرت نمایند اما در جوامع پیشرفته افراد ناچارند با غریبه‌ها سر و کار داشته و با استفاده از قواعد عام‌گرایی با آن‌ها رفتار نمایند و بی‌اعتمادی از خواص این جوامع است.

سومین مؤلفه عبارت است از جهت‌گیری جمع‌گرایی در مقابل جهت‌گیری خویش‌تن‌گرایی یا منافع شخصی. به عبارتی در جوامع سنتی جهت‌گیری وفاداری به سمت جمع خانواده، اجتماع، دولت و منافع اجتماعی است حال آن‌که در جوامع پیشرفته فردیت و حفظ منافع شخصی اولویت محسوب می‌شود.

چهارمین دسته از متغیرهای پارسونز عبارت است از انتساب در جوامع سنتی در برابر اکتساب در جوامع صنعتی و توسعه یافته.

پنجمین مؤلفه نیز عبارت است از نقش‌های اختصاصی در مقابل آمیختگی نقش‌ها، یعنی در جوامع سنتی غالباً نقش تخصصی برای افراد وجود ندارد و افراد تقریباً تمامی مهارت‌های زندگی را لازم دارند. به‌طور مثال نقش یک کارفرما در جامعه سنتی تنها استخدام کارگر نیست بلکه آموزش کارگر و حمایت و حفاظت از وی را نیز بر عهده دارد، لیکن در جوامع توسعه یافته نقش کارفرما تنها یک نقش اختصاصی است.

دو نظریه کارکردگرایی و تکامل‌گرایی پایه‌های اساسی مدل توسعه‌ای نوسازی بوده‌اند که توسط جوامع صنعتی و به قولی توسعه یافته برای جوامع جهان سوم تجویز گردید.

رویکرد روستو

در نظریه نوسازی رویکردهای مختلف جامعه‌شناختی وجود داشت که در این میان «مراحل رشد اقتصادی روستو» که با عنوان «خیز به سوی رشد خود نگهدارنده» مطرح گردید جالب توجه می‌باشد.

به نظر وی کشورهای جهان سوم در حرکت خود به سوی توسعه از الگویی شبیه پرواز هواپیما پیروی می‌کنند و یک کشور جهان سومی در مرحله سنتی با تغییرات اجتماعی

درونی به صورت اولیه و کند روبرو می‌باشد اما پس از آن به تدریج با ظهور نیروهای کارفرمایی جدید، گسترش بازارها و توسعه صنایع جدید تغییرات آغاز می‌شود که روستو این مرحله را شرایط مقدماتی برای خیز می‌نامد.

این مرحله تنها یک مرحله مقدماتی است و این کشورها برای پیشرفت به یک نیروی محرکه نیاز دارند، انقلاب سیاسی که بتواند به بازسازی نهادهای اصلی بپردازد، نوآوری فنی یا اختراع و یا فضای مساعد بین‌المللی، هر کدام می‌تواند نیروی محرکه‌ای در این زمینه به‌شمار آید. روستو استدلال می‌کند که یک کشور سرمایه و منابع لازم را برای سرمایه‌گذاری مولد از محل درآمدهای راکدی که از طریق ابزارهای مالیاتی یا مصادره به دست می‌آیند تامین می‌کند، چنان‌که ژاپن در زمان «میچی» سرمایه را از راه برقراری مالیات بسیار سنگین بر کشاورزان فراهم آورد.

سیاست‌گذاران ایالات متحده نیز در همراهی با روستو کمک‌های خارجی آمریکا را به عنوان بهترین راه یاری رساندن به نوسازی کشورهای جهان سوم معرفی کردند.

مدل تمایز ساختاری

در خصوص توسعه سیاسی نیز مدل تمایز ساختاری «کلمن» قابل بررسی است چرا که به عقیده وی قواعد نوسازی سیاسی را باید در فرآیندهای زیر جست‌جو نمود:

الف) انفکاک ساختار سیاسی

ب) لائیک شدن فرهنگ سیاسی (همراه با ویژگی برابری)

ج) که موجب افزایش قابلیت نظام سیاسی جامعه نیز می‌گردد

وی معتقد است که این روند با ظهور بحران‌های متعددی روبرو خواهد بود.

همان‌گونه که مشاهده گردید اندیشه توسعه و به‌طور اخص توسعه اقتصادی و سیاسی بر پایه نظریه نوسازی دارای منشاء و خواستگاه غربی و علی‌الخصوص همراه با اندیشه‌های نظام بازار آزاد و لیبرال سرمایه‌داری بوده و هست.

به‌طور کلی ویژگی‌های مکتب نوسازی در توسعه عبارتند از: فرآیندی انتقال دهنده برای حرکت جامعه به سمت نوگرایی تا ساختارهای سنتی و ارزش‌های آن، کلاً جای خود را به ارزش‌های جدید بدهند. مکتب نوسازی، سنت و نوگرایی را اساساً به‌عنوان مفاهیمی نامتقارن در نظر می‌گیرد و هر آن‌چه که مدرن نیست ذیل عنوان سنتی قرار داده می‌شود که باید در فرآیند نوسازی جای خود را به مدرن بدهد.

انتقادات وارده به مکتب نوسازی (توسعه)

آن چه حائز اهمیت است این که الگوی نوسازی مربوط به دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی می باشد که دارای انتقادات پاسخ داده نشده بسیاری است.

اولین انتقاد وارده مربوط به توسعه تک خطی در نظریه تکامل گرایی است و این پرسش مطرح می شود که چرا کشورهای جهان سوم باید لزوماً در مسیر کشورهای غربی حرکت کنند؟ به نظر این منتقدین، قبول عنصر مزبور در نظریات نوسازی صرفاً ناشی از این واقعیت است که غالب محققین نوسازی، خود آمریکایی و اروپایی هستند، اینان و پذیرندگان آن بر این اعتقادند که ارزش های فرهنگی غرب طبیعی ترین و بهترین ارزش های دنیا می باشد. که به عقیده منتقدین این گونه اعتقاد به برتری غرب، یک اندیشه نژادپرستانه است و مفاهیم پیشرفته، نوگرا، سنتی و بدوی صرفاً برچسب های ایدئولوژیکی هستند که برای توجیه برتری و سیادت غرب مورد استفاده قرار گرفته اند.

دومین انتقاد وارده آن است که اعتقاد به توسعه خطی منجر به غفلت محققین نوسازی از راه های جایگزینی شده است که کشورهای جهان سوم می توانند برگزینند و به لحاظ فرض موضوع که کشورهای جهان سوم باید از الگوهای غرب پیروی کنند عملاً راه های دیگر توسعه را نفی کرده است. به طور مثال چون ایالات متحده دارای نهادهای دموکراتیک می باشد این محققین نیز فرض می کنند که دموکراسی یک جزء اصلی نوسازی به شمار می رود. اما آیا واقعاً دموکراسی برای توسعه اقتصادی ضروری است؟ یا مثلاً کشورهای جهان سوم می توانند الگوی توسعه اقتدارگرا در تایوان و کره جنوبی را دنبال نمایند؟

سوم این که منتقدین بر این اعتقادند که محققین نوسازی بیش از حد خوش بین هستند. آن ها به اشتباه پذیرفته اند که چون کشورهای غربی به توسعه دست یافته اند، کشورهای جهان سوم نیز قطعاً به آن خواهند رسید. آن ها احتمال عدم دستیابی به توسعه را مورد بحث قرار نداده اند. به واقع، احتمال شکست نوسازی نظیر آن چه در اتیوپی اتفاق افتاد وجود دارد. در آن جا مردم با مرگ و میر و گرسنگی دست و پنجه نرم می کنند و نسل ها با خطر انقراض و نابودی مواجه هستند. منتقدین خاطر نشان می سازند که در طول یک قرن گذشته وضعیت بسیاری از کشورهای جهان سوم وخیم تر شده است و به نظر می رسد که به رغم ادعاهای مکتب نوسازی، فرآیند نوسازی می تواند متوقف شده و یا حتی به جهت عکس خود باز گردد.

منتقدین مکتب نوسازی هم‌چنین با فرض ناسازگاری میان سنت و تجدد، که از سوی کارکردگرایان مطرح می‌شود مخالف هستند. آن‌ها این سؤال را مطرح می‌کنند که به واقع سنت چیست؟ آیا این حقیقت دارد که کشورهای جهان سوم دارای مجموعه‌ای از ارزش‌های سنتی هماهنگ و متجانس هستند؟

بالعکس این حقیقت وجود دارد که کشورهای جهان سوم دارای ارزش‌ها و سنت‌های یکسانی نیستند و خیلی از مسائل سنتی و ارزشی لزوماً در تقابل با مدرنیسم نمی‌باشد به‌طور مثال ممکن است نخبگان؛ شعر، نقاشی، رقص، شکار و فلسفه را ارزش تلقی کنند در حالی که مردم کار در مزرعه، سعی و پشتکار، قناعت و کسب روزی را ارزش به‌شمار می‌آورند. از طرف دیگر ارزش‌های سنتی و مدرن با یکدیگر متباین نیستند. به‌طور مثال در یک نظام بروکراتیک مدرن نیز برای استخدام و ارتقاء افراد هیچ‌گاه نمی‌توان ارزش‌های خاص‌گرایی (نظیر کارائی، جنس و سن) را کاملاً نادیده گرفت. بنابراین به نظر می‌رسد که ارزش‌های مدرن و سنتی همواره در کنار هم وجود داشته‌اند.

سؤال دیگر آن‌که آیا ارزش‌های سنتی همیشه مانع نوسازی هستند و حتماً برای نوسازی باید این ارزش‌ها کنار گذاشته شوند؟

در صورتی که خود غربیان برخی از سنت‌ها را برای نوسازی مفید می‌دانند چنان‌که مثلاً در ژاپن، ارزش وفاداری به امپراتور به آسانی به وفاداری به شرکت تغییر شکل یافت. و بالاخره منتقدین سؤال می‌کنند که آیا نوسازی می‌تواند کاملاً جایگزین ارزش‌های سنتی گردد؟

مکتب وابستگی

بنابراین مطابق آن‌چه گذشت انتقادات اساسی به سیستم و مدل توسعه و نوسازی وجود دارد که هرگز جوابی برای آن یافت نگردید و به همین لحاظ بود که مکتب وابستگی توسط نئومارکسیست‌ها مطرح شد.

انتقاد ایدئولوژیکی که نئومارکسیست‌ها در خصوص توسعه مطرح کردند آن بود که دیدگاه نوسازی چیزی بیش از یک ایدئولوژی جنگ سرد نیست که برای توجیه دخالت‌های ایالات متحده در جان سوم طراحی شده است و انتقاد اصلی به این مکتب آن است که غفلت کاملی نسبت به سلطه خارجی داشته و دارد. در واقع نوسازی چیزی جز وابستگی نیست.

سلطه‌ای که خود موجب عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم بوده است. در واقع پژوهشگران نوسازی با تأکید بر ویژگی‌های داخلی نظیر ارزش‌های سنتی و فقدان سرمایه‌گذاری‌های تولیدی، توجه بسیار اندکی به پویای‌های خارجی نظیر استعمار، سلطه شرکت‌های چند ملیتی بر اقتصاد جهان سوم، الگوهای نابرابر تجارت بین غرب و کشورهای جهان سوم و ماهیت نظام بین‌المللی مبذول داشته‌اند.

گرچه محققین نوسازی معتقدند کشورهای جهان سوم با پایان یافتن سلطه رسمی استعمار به استقلال سیاسی دست یافته‌اند، اما نئومارکسیست‌ها ادعا می‌کنند که این کشورها کماکان تحت سلطه سیاسی اقتصادی و فرهنگی کشورهای غرب قرار دارند. در نتیجه نئومارکسیست‌ها بر غفلت محققین نوسازی نسبت به این عامل مهم - یعنی سلطه خارجی - که در شکل توسعه جهان سوم نقش بسیار مهمی دارد، خرده می‌گیرند. هر چند که در مطالعات جدید مکتب نوسازی بسیاری از نقاط ضعف این مکتب پوشش داده شد لکن نتوانست مجدداً الگوی مناسبی در اختیار جهانیان قرار دهد.

توسعه در ایران

متأسفانه نگاهی به برنامه‌های اقتصادی دز سال‌های گذشته در ایران این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که مفهوم توسعه در طی سال‌های اخیر در ایران چه نزدیکی با تعاریف ذکر شده دارد و در کشوری که برای تحول در تمامی دنیا ارائه طریق نموده، چرا باید الگوهای توسعه اقتصادی و سیاسی مطابق با الگوهای لیبرال دموکراسی مورد استفاده قرار گیرد؟

پرداختن و عمل به دو رکن اساسی مطرح شده در بیانات مقام معظم رهبری یعنی جنبش علمی و ایجاد مدل توسعه اسلامی - ایرانی از ضروریات نظام نوپای ما است، چرا که در سال‌های گذشته، علوم انسانی ترجمه‌ای همراه با سیاست‌های توسعه‌ای که تعدادی از منورالفکرهای غرب‌زده اقدام به ترویج آن نمودند باعث شده است تا تحول عظیم انقلاب اسلامی که خود فراخوان و بازگشت به مدل‌های توسعه اسلامی ایرانی، در مقابله با مدل لیبرال سرمایه‌داری بوده در بدنه جامعه و تفکر مردم به واسطه عملکردهای ضعیف برخی مسئولین به سردی بگراید و بعضاً شکست‌ها و ناتوانی‌های این مدل‌ها، به پای انقلاب اسلامی گذاشته شود. لذا لازم است تا به این نکته توجه نمود که مدل‌های غربی توسعه به کاستی‌ها و نواقص خود در حیطه‌ی علوم انسانی پی‌برده و مداوماً به تجدید نظر در آن می‌پردازند.

چنان‌که مدل‌ها نوسازی در چند مرحله تغییر نموده و هر سه پارادایم توسعه‌ای هم‌اکنون در حال اجرا می‌باشد، بنابراین لازم است تا پیروان منطق حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه علاوه بر حرکت در مسیر مبارزه با لیبرال سرمایه‌داری ضمن تبیین علوم انسانی جدیدی بر پایه شریعت، مداوماً به ارائه فرضیات و نظریه‌های علمی و ارائه مدل‌های استراتژیک تا عملیاتی پرداخته و با این عمل علاوه بر مقابله با هجمه‌های فکری و فرهنگی، دشمن را در استراتژی جنگ روانی خود که همانا از بین بردن انگیزه کار و تلاش است ناکام گذارند تا امت اسلام بتوانند در سایه اسلام عزیز راه توسعه و تکامل و عدالت حقیقی را بپیمایند. و لازم است تا با شناخت کامل الگوهای توسعه و انتقادات وارد بر هر یک از آنها، از در افتادن به دامان الگوهای توسعه غربی و یا حتی شرقی اجتناب کرده و کشور خود را به سمت جامعه‌ای برادر و برابر پیش ببریم.

منابع مورد استفاده در این مقاله:

- ۱- تغییر اجتماعی و توسعه، آلوین . ی. سو - ترجمه محمود حبیبی مظاهری
- ۲- توسعه - شهریار زرشناس

چرا خداوند ظالمین را نابود نمی‌کند؟

خداوند نسبت به بنده‌اش مهربان است، تا آخرین مرحله به انسان فرصت می‌دهد، هرگز مانند جباران فوراً اقدام به انتقام و مجازات نمی‌کند، بلکه رحمت و واسع‌هی الهی همیشه ایجاب می‌کند که نهایت فرصت به انسان گناهکار داده شود.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِلًا - و پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است اگر می‌خواست آنان را به خاطر اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر برای آنها می‌فرستاد ولی برای آنان موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت.» (کهف/۵۸)

«غفران او ایجاب می‌کند که توبه‌کاران را بیامرزد و رحمت او اقتضاء می‌کند که در عذاب غیر آنها نیز تعجیل نکند شاید به صفوف توبه‌کاران بپیوندند ولی عدالت او هم اقتضا می‌کند وقتی طغیان و سرکشی به آخرین درجه رسید حسابشان را صاف کند و اصولاً بقاء چنین افراد فاسد و مفسد که امیدی به اصلاحشان نیست از نظر حکمت آفرینش معنی ندارد، باید نابود شوند، و زمین از لوث وجودشان پاک گردد.» (تفسیر نمونه/ج ۱۲/ص ۴۷۷)

بنابراین برای هر گناه و ظلم وقتی مقرر و موعدی معین است که انتقام‌گیری می‌شود.

«وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا - این شهرها و آبادی‌هایی است که ما آنها را هنگامی که ستم کردند هلاک نمودیم و برای هلاکتشان موعدی قرار دادیم.» (کهف/۵۹)

در احادیث نیز آمده است که مهلت دادن به ستمگر به معنای فراموشی کیفر او نیست. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«وَلَنْ أَمْهَلَ اللَّهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ

الشَّجَا مِنْ مَسَاغٍ رِيقِهِ - اگر خداوند، ستمگر را چند روزی مهلت دهد، از باز پرسى و عذاب او غفلت نمى‌کند، و او بر سر راه، در کمین‌گاه ستمگران است، و گلوى آن‌ها را در دست گرفته تا از فرو رفتن آب دریغ دارد.» (نهج‌البلاغه/خطبه ۹۷)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لِيَمْلَى لِلظَّالِمِ فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يَفْلِتْهُ ثُمَّ قَرَأَ: "وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ

ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ" - خداوند متعال به شخص ستمگر مهلت مى‌دهد، اما اگر او را گرفتار سازد، رهایش نمى‌کند آن‌گاه این آیه را تلاوت نمود: "چنین است بازخواست پروردگارت که اهالی شهرهایی را که ستمگرند فرو مى‌گیرد. بی‌گمان بازخواست او سهمگین و سنگین است"» (بحارالانوار/ج ۶۷/ص ۳۳۶ - هود/۱۰۲)

پس مهلت دادن به ستمگر به معنای نادیده گرفتن ستم او نیست چه بسا ستمگر چنین تصور کند که خدا او را به خودش وا گذاشته است.

مثلاً خداوند به فرعون چهل سال مهلت داد بعد از این مدت او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.

همچنین قوم نوح و لوط و غیره که به علت ستم‌های فراوان خداوند آن‌ها را به سزای اعمالشان رساند.

در حدیثی از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین نقل شده:

«إِذَا رَأَى اللَّهُ يَعْطَى الْعَبْدَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَعْصِيَةٍ مَا يَحِبُّ فَاِنَّمَا هُوَ اسْتِدْرَاجٌ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ

اللَّهِ ص "فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ

بَعْتَهُ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ" - هنگامی که ببینی خداوند در برابر گناهان نعمت می‌بخشد بدان که مقدمه مجازات است سپس آیه فوق را تلاوت فرمود: "هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آن چه را به آن‌ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند) ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) در این هنگام، همگی مأیوس شدند (و درهای امید به روی آن‌ها بسته شد)" «(تفسیر نمونه/ج ۵/ص ۲۳۸ - انعام/۴۴)

بنابراین ظالم کیفر ستم خودش را می‌بیند یا در دنیا بازتاب اعمالش را توسط ظالم دیگر و یا سایر عوامل می‌بیند و یا در آخرت به کیفر اعمالش می‌رسد اما مردم هم وظیفه‌ای دارند که باید انجام دهند. یعنی در ابتدا باید امر به معروف و نهی از منکر کنند بعد اگر گوش ندادند آن موقع است که خداوند آن‌ها را به سزای اعمالشان می‌رساند، همان‌طور که خداوند فرموده: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» (پیامبران به دعوت خود، و دشمنان آن‌ها به مخالفت خود هم چنان ادامه دادند) تا آن‌گاه که رسولان مأیوس شدند، و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است در این هنگام، یاری ما به سراغ آن‌ها آمد، آنان را که خواستیم نجات یافتند و مجازات و عذاب ما از قوم گنهکار بازگردانده نمی‌شود. «(یوسف/۱۱۰)

نتیجه آن که انتقام از ظالم گرفته می‌شود چه در دنیا و چه در آخرت و چه در دنیا و آخرت با هم. خدای سبحان در کمین ستمگر در دنیا و آخرت است و مسئله مهلت دادن هم گاهی برای زیادی گناه است و گاهی برای توبه و جبران گذشته می‌باشد.

ایجاد شوق عبادت در فرزندان

دیدآورنده: فرض الله قلی زاده
پ

عبادت واقعی

تفاوت پرورش مذهبی با علم مذهبی

مراقب دل زدگی باشیم

سه ویژگی تربیت دینی

تفاوت تربیت و بار آوردن

پرهیز از اجبار

جستجوی جواب

ایجاد محیط دینی

ایجاد زمینه

ترغیب به مطالعه

قالب‌های جذاب

دیگر روش‌ها

یک تذکر

ایجاد شوق عبادت در فرزندان

عبادت واقعی

چگونه نوجوانان را به عبادت ترغیب و تشویق کنیم، تا از ژرفای جان و دل، عبادت را پذیرا باشند. آیا دوست داریم نوجوانان به صورت عادت عبادت کنند یا با تفکر و آگاهی و عشق؟! همه اعتقاد داریم که عبادت و بندگی، انسان را از سقوط در منجلاب فساد باز می‌دارد، ولی چگونه بندگی و عبادتی؟ چه بسا افراد بسیاری را سراغ داریم که نمازشان ترک نمی‌شود، ولی از انجام گناه هم ابا ندارند! پس چه نوع عبادتی انسان را از منکر باز می‌دارد؟ عبادتی که بر بنیاد شناخت و تفکر باشد، یا عبادت تقلیدی، ساختگی و عادت؟

تفاوت پرورش مذهبی با علم مذهبی

عبادت واقعی، هرگز به صرف انباشت اطلاعات مذهبی حاصل نمی‌شود، بلکه با شناخت و حسی مذهبی به انجام می‌رسد. صرف انباشتن مسأله‌ها و دانسته‌های مذهبی، انسان را پرورش مذهبی نمی‌دهد و او را به عبادتی که به مبدأ اعلیٰ مرتبط می‌گرداند، رهنمون نمی‌شود. عبادت واقعی، اعماق روح انسان را به هیجان در می‌آورد، مانند انفجاری که

چشمه سارهای روحانی را به جریان می اندازد. این هیجان می تواند تا فرجام زندگانی در موجودیت او اثر بخشد، اگر چه در دعا و خواستن از خدا، خداوند خواسته او را اجابت نکرده باشد، ولی آن حالت روحانی عالی ممکن است تا آخرین نفس های او نیرویی کلان در توجه به خدا به او بخشیده باشد، چنان که پلیدی ها و اعراض از مقام ربوبی، اگر چه یک لحظه باشد، اگر عمیق و ژرف باشد، ممکن است تا آخر عمر انسان را به سقوط بکشاند. (۱)

بنابراین میان دانستن و فهمیدن، یا ارزش گذاشتن و باور کردن فرق است. برخورداری از اطلاعات و محفوظات فراوان دینی لزوماً به معنای راغب بودن به ارزش های دینی و اعتقاد داشتن به آن ها نیست و اگر این وضعیت در آموزش ها ادامه یابد، ممکن است به جای ترغیب و تحریک نوجوانان در جهت دستیابی به ارزش های دینی و عبادت و بندگی به پیشگاه خداوند متعال، آن ها را از مقصد دور سازد.

مراقب دل زدگی باشیم

متأسفانه در کتب درسی آموزه های دینی صرفاً در حد تراکم اطلاعات دینی است و بارش و ریزش پی در پی مفاهیم مربوط به آن در لابه لای کتاب های درسی نهفته است و به علاوه اطلاعات و پیام هایی که ارائه می شود، غالباً شکلی تکراری، یک نواخت و صوری دارد که نهایتاً هدف آن افزایش بیشتر محفوظات است و در آموزش آن ها فرصت یا موقعیتی برای برانگیختن خلاقیت ها، رغبت ها و عواطف دینی در نظر گرفته نشده است، در نتیجه موجب خستگی و دل زدگی نوجوانان از این درس ها می شود. (۲) در حالی که رسالت این درس ها، ایجاد حس مذهبی است و حس مذهبی نه تنها تجلی گاه حضور خداوند در نهاد انسان است، بلکه مظهر عالی ترین صفات والای حق تعالی و سایر ارزش های عالی انسانی است. اگر حس مذهبی و فطرت دینی نبود، بشر هیچ توجیهی برای وجود ارزش های عالی انسانی - چون حق طلبی، عدالت خواهی، مناعت طبع و کرامت نفس، عشق به جمال و کمال و علم و ادب، احسان و سایر انگیزه های ارزشمندی که بشر در طول حیات خود از آن دم می زند - نداشت.

از طرفی دل زدگی باعث می شود حتی آموزه های دینی در حد محفوظات هم برای متربیان باقی نماند. احتمالاً شما هم با جوانان و نوجوانانی برخورد کرده اید که با وجود این که در کتب درسی خود احکام و آموزه های دینی را خوانده اند، چیزی فرا نگرفته و اطلاعات دینی و مذهبی آن ها بسیار ضعیف است.

سه ویژگی تربیت دینی

مسلماناً تربیت دینی ذهن، باید سه ویژگی انتظام، استمرار و استدلال را داشته باشد، چون ساختار تکوینی ذهن به گونه‌ای است که اگر یافته‌های آن به‌طور منظم، مستمر و مستدل نباشد، آن را آستن فهم و درایت نمی‌کند.

هرچه دامنه معرفت حصولی دین، گسترش یابد، ظهور حس دینی در زندگی نیز توسعه می‌یابد، به ویژه از آن جهت که انسان معمولی همواره در زندگی عادی نمی‌تواند، رابطه حضوری خود را با خدا حفظ کند، اما معرفت دینی می‌تواند این حضور را حفظ نماید و گاهی نیز یافته‌های حضوری با اوهام و تمایلات درونی مشتبه می‌شود و در این صورت، ذهن تربیت یافته دینی، با آموزش‌های مستدل و منظم خود می‌تواند مرز بین حقایق فطری با اوهام و تخیلات را تمایز بخشد.

احساس مذهبی در «اوضاع اضطراری» - که انسان از اسباب مادی قطع امید می‌کند - ظهور بیشتری دارد. وقتی آدمی در عالم برونی با حوادث ناگهانی روبه رو شده و احساس یاس و ترس، وجود او را فرامی‌گیرد، به عالم درون پناه می‌برد تا به کانون آرامش لایزال فطری، یعنی ذات حق تعالی متصل گردد. اما اگر آدمی در عالم برون، احساس استغنا کند و امنیت برونی او فراهم شود و به منابع آرامش بخش برونی چون ثروت و قدرت اعتماد نماید، به همان میزان احساس حضور خداوند در زندگی عادی او تضعیف می‌شود. به همین دلیل برای آن که حقیقت دین، یعنی احساس بندگی و عبودیت به محضر حق تعالی در حیات عادی متجلی شود، لازم است که از طریق ذهن و به‌طور منظم و مستمر به تحصیل معرفت دینی پرداخته شود. (۳)

تفاوت تربیت و بارآوردن

در تربیت کودکانمان، باید تلاش کنیم که آنان را مذهبی پرورش دهیم نه این که آنان را مذهبی بار بیاوریم، زیرا بین تربیت کردن با بارآوردن فرق است. در پرورش مذهبی، پدر و مادر یا مربی، فقط شوق و شور، کنجکاو و حس حقیقت‌جویی نوجوان را افزایش می‌دهند و مربیان از هرگونه آموزش تحمیلی و انتقال مستقیم مطالب و مفاهیم می‌پرهیزند. آن‌ها باید به کودکان و نوجوانان فرصت دهند سرشت و فطرت خود را کشف کنند. هدف تربیت دینی، برانگیختن شوق و رغبت دینی است و نه صرفاً انتقال مطالب دینی. (۴) همین که شور

دینی را در کودکان و نوجوانان پرورش دادیم، بزرگ‌ترین تاثیر تربیتی را در ساختار شناختی و عاطفی آنان ایجاد کرده‌ایم.

اگر چه بر اساس روایات و سیره اهل بیت علیهم السلام ایجاد عادت دینی مقدمه پرورش دینی است. و از همین رو سفارش اکید شده است که فرزندان را در کودکی وادار به نماز نماییم، ولی نباید در این مرحله باقی ماند و ماندن در این مرحله باعث می‌شود تا فرزندان از عبادات دل‌زده شوند و یا عبادتشان فاقد توجه و عمق گردد.

پرهیز از اجبار

بنابراین، باید به‌جای این که کودکان و نوجوانان را به عبادت وادار کنیم، انگیزه‌ی عبادت را در آن‌ها به‌وجود آوریم تا خود در پی عبادت بروند. اگر چنین شد با تفکر، تعمق و نیاز شدید درونی به‌دنبال آن خواهند رفت. این چنین عبادتی آن‌ها را از فحشا و منکر باز می‌دارد، آن‌ها را رشد می‌دهد و به مراحل عالی معنوی رهنمون می‌سازد.

بدین جهت، برای این که کودکان و نوجوانان ما با روح مذهبی پرورش یابند و با جان و دل عبادت کنند و با روح نماز و سایر عبادات آشنا شوند، والدین باید حس مذهبی کودک را تقویت کنند. نباید کودک و نوجوان را مجبور کرد تا در مجالس مذهبی که خیلی طولانی و خسته کننده است، بنشیند. گاه مشاهده کرده‌ایم که اشخاص با شور و شوق به دعای روح بخش کمیل آمده‌اند، ولی متأسفانه آن‌قدر این مراسم به درازا کشیده می‌شود که نه تنها کودکان و نوجوانان، حتی افراد بزرگ‌سال، به دلیل طولانی بودن آن دل‌آزرده می‌شوند.

جستجوی جواب

والدین باید با ایجاد سؤالاتی، ذهن کودکان را به جست و جوی جواب‌هایی از درون خویش وادارند تا آنان درباره خدا، انسان، قیامت و عبادت و غیر آن، تفکر کنند و به نتایجی - هر چند سطحی - برسند و بعداً که آن نتایج را برای ما بازگو می‌کنند، آموزش‌های خود را در قالبی نو، دل‌نشین و دل‌پسند و قابل فهم به آن‌ها ارائه دهیم و سپس به آن‌ها فرصت دهیم که درباره گفته‌های ما دوباره فکر کنند. نباید آن‌ها را زیر بمباران مطالب و اطلاعات قرار دهیم، در این صورت هیچ‌کدام «درونی» نمی‌شوند.

به قول مولوی:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

در روایات زیادی نقل شده است که اهل بیت علیهم السلام از فرزندان خود سؤالاتی می پرسیدند. به عنوان نمونه علامه مجلسی حدیث مفصلی از معانی الاخبار نقل می کند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤالات زیادی را از دو فرزند خود امام حسن و امام حسین علیهم السلام پرسید و پاسخ آن ها را جویا شد. در پایان این سؤال ها به یکی از اصحاب رو کرد و فرمود: «این حکمت ها را به فرزندان یاد دهید که به آن ها عقل، دوراندیشی و تفکر را یاد می دهد.» (۵)

ایجاد محیط دینی

بگذاریم کودکان آزادانه در محیطی معنوی که ما برایشان ایجاد می کنیم، با مسائل مذهبی انس بگیرند. یک کودک آن چه را به طور منظم در محیط خانواده می بیند، نسبت به آن انس پیدا می کند و همین انس اولیه، زمینه را برای یادگیری و انجام فرایض دینی در مراحل بعدی فراهم می آورد. مشاهده عبادت و نمازی که اعضای بزرگ تر خانواده به صورت منظم در شبانه روز انجام می دهند، در ذهن و روان کودک نقش می بندد و نوعی انس روحی نسبت به این اعمال و آداب در او به وجود می آورد. با توجه به حس تقلید در کودک، معمولاً مشاهده می شود که کودک از دوسالگی حرکات پدر و مادر را تقلید می کند و برخی کلمات را به طور ناقص تکرار می کند. این حرکات به تدریج کامل تر می شود و کودک گاهی در کنار پدر و مادر به نماز می ایستد. اگر این حرکات کودک با نوازش و تشویق والدین همراه شود، بر رغبت کودک نسبت به این مسائل افزوده خواهد شد و خاطره ی شیرینی از آن ها در ذهن و روان او باقی می ماند. همین تاثیرات روحی و خاطرات شیرین در آینده ی کودک و جهت گیری های بعدی او بسیار مؤثر است و در واقع اولین سنگ بنای تربیت دینی و الهی کودک در این سال ها گذاشته می شود. بنابراین، نباید این قبیل اعمال یا حرکات کودک را بی اهمیت تلقی کرد. این فرصت از نظر ایجاد آمادگی روحی برای شکوفایی ایمان در نهاد کودک بسیار مغتنم و با ارزش است و والدینی که برای پرورش دینی کودکان خود اهمیت قائل هستند، هرگز این فرصت را از دست نمی دهند. (۶)

البته باید توجه داشت زمانی که کودک با دوستش بازی می کند، نباید او را مجبور کنیم که با ما نماز بخواند و یا برای آنان از ابتدای کودکی تکالیف دینی سخت معین کنیم، که در این صورت باعث دل زدگی کودک می شود و در نتیجه با عشق و علاقه در پی عبادت نخواهد رفت.

ایجاد زمینه

والدین باید زمینه را برای عبادت کودک خود فراهم آورند. خانواده‌هایی که از فرصت دوران کودکی برای این منظور استفاده نمی‌کنند، در دوران بلوغ و نوجوانی معمولاً با مشکلات جدی مواجه می‌شوند، زیرا کسی که انجام تکالیف دینی را تا مرحله نوجوانی یا جوانی و بزرگسالی به تأخیر انداخته است، هر چند به موازین دینی معتقد باشد، به علت نبود تمرین عملی و آمادگی روحی، معمولاً نمی‌تواند به راحتی به احکام دینی عمل کند. اغلب کسانی که در سنین بالاتر وظایف عبادی خود را انجام نمی‌دهند به مبانی دینی بی‌اعتقاد نیستند، بلکه قبلاً ورزشی و آمادگی لازم را به دست نیاورده‌اند و لذا اراده‌ی آنها تابع اعتقادات آنها نیست، یعنی فاصله و شکافی بین فکر و عمل آنها وجود دارد، مگر این که از ایمانی محکم‌تر و اعتقادی قوی‌تر برخوردار بشوند، اما با ایمان معمولی و اعتقاد عادی، معمولاً غلبه بر مقاومت‌های درونی و نفسانی کار آسانی نیست.

بنابراین، استدلال کسانی که معتقدند کودک پس از رسیدن به حد تشخیص و نوجوانی، باید مسیر خویش را انتخاب کند، به صواب نزدیک نیست. (۷)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «مَنْ لَمْ يُجْهِدْ نَفْسَهُ فِي صِغَرِهِ لَمْ يُنْبَلْ فِي كِبَرِهِ - کسی که قبل از بلوغ با خواهش‌های نفسانی خویش مجاهده نکرده باشد در بزرگی به مقام فضل و شایستگی نائل نمی‌شود.» (۸)

سعدی این مطلب را این‌گونه بیان کرده است:

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

خاطره‌های خوشایند

اگر خاطره‌های خوشایند اعمال مذهبی، در دوران کودکی افراد وجود داشته باشند، در دوران نوجوانی آن تجربیات خوشایند به آنان کمک شایان توجهی خواهند کرد تا نگرش مثبتی به مذهب و آداب مذهبی داشته باشند. البته طبیعی است، افرادی که به دوران نوجوانی پا می‌گذارند، درباره‌ی آموخته‌های خود در دوران کودکی دچار شک و تردید می‌شوند. آنان با دست یافتن به رشد فکری، قدرت تفکر در مسائل و موضوعات اساسی؛ زندگی خود را پیدا می‌کنند و برای رسیدن به یک نظام فکری و عقیدتی که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای فکری و عاطفی آنها باشد، تلاش می‌نمایند.

ترغیب به مطالعه

از سوی دیگر در دوران بلوغ، همزمان با بیدار شدن سایر غرایز و نیازهای روانی، وجدان دینی و اخلاقی نیز در نوجوانان بیدار و فعال می‌شود و آنان را به تفکر درباره‌ی معنویات و حقایق دینی وا می‌دارد. به همین علت، یکی از نیازهای اصیل نوجوانان در این سنین، نیازها و انگیزه‌های دینی آنهاست. در این سنین، نوجوانان با کنجکاوی و خواست درونی، به دنبال دست یافتن به هویت عقیدتی هستند، به گونه‌ای که بتوانند در پرتو آن به زندگی روشنی دست یابند. سؤال‌های زیادی در این دوران درباره‌ی مسائل فکری و اعتقادی برای نوجوانان مطرح می‌شود و آنان در پی یافتن پاسخ این پرسش‌ها به جست‌وجو می‌پردازند. (۹)

در این بین وظیفه والدین است که فرزندان خود را با کتاب و مطالعه آشنا کنند، تا آنان در این سنین بتوانند جواب سؤالات خود را از کتاب‌های مفید به دست آورند و راه رشد و ترقی برای آنان باز شود.

قالب‌های جذاب

هم چنین والدین و مربیان وظیفه دارند که همیشه با کودکان، نوجوانان و جوانان رابطه‌ای دوستانه داشته باشند، تا آنان بتوانند، آزادانه و راحت نظریات و حرف‌های خود را بیان کنند و والدین و مربیان آمادگی قبلی داشته باشند که - با جواب‌های روشن، سازگار با ذهن آنها و در قالب‌های نو و جذاب - به سؤالات آنها دهند.

در آموزش‌های دینی و تشویق به عبادت باید از روش‌هایی استفاده کرد که حتی پیام‌ها و مطالب عادی و آشنای دینی و مذهبی در قالب طرح‌های تازه و بدیع و با موفقیت‌های خلاق برای آنها مطرح شود. (البته قالب‌های سنتی جذاب هم بسیار مؤثر است). بدین طریق حس کنجکاوی و رغبت و تمایل فطری درونی آنان برانگیخته می‌شود و چون این برانگیختگی با نیازها و کشش‌های روانی - عاطفی در هم می‌آمیزد، یادگیری واقعی، تغییر رفتار و درون‌سازی ارزش‌ها و پیام‌ها حاصل می‌گردد.

برعکس، اگر بهترین و مقدس‌ترین و مهم‌ترین پیام‌ها و مواد آموزشی و تربیتی را بدون برخورداری از این اصل ارائه دهیم، به احتمال زیاد با دل‌زدگی و واژدگی در کودکان و نوجوانان مواجه می‌شویم. (۱۰)

دیگر روش‌ها

روش‌های تربیتی دیگری که به تحریک حس مذهبی و تشویق به عبادت و بندگی کودکان و نوجوانان کمک شایان توجهی می‌کند، حضور آنان در فضایی مقدس، سیر و سیاحت در آیات هستی، آشنا ساختن با چهره‌های مؤمن و ذاکر، ارتباط دادن ایشان با پدیده‌های اطراف، که این همه به آن‌ها امکان می‌دهد تا خود از این نشانه‌های به ظاهر سامان نایافته بیرونی، سامان یافتگی درون را بیافرینند و این یکی از بهترین و عمیق‌ترین شیوه‌های تربیتی دینی و تشویق به عبادت در کودکان و نوجوانان است. (۱۱)

یک تذکر

شاید این نکته به ذهن شما خواننده محترم متبادر شود که در این مقاله فقط به ذکر کلیات پرداخته شده و راه‌کار چندانی ارائه نگردیده است. این از آن جهت است که در این صفحات محدود و به دلیل رعایت اختصار امکان شرح و توضیح نیست و مهم‌تر از آن، این است که این‌گونه راه‌کارها به تناسب افراد و روحیات آنان و آداب و رسوم و نوع زندگی در مکان‌های مختلف، متفاوت خواهد بود و چنان‌چه به صورت مصداقی مطالبی بیان شود - اگرچه مورد استفاده قرار خواهد گرفت ولی - به یقین نسخه واحدی برای همگان نیست.

پی‌نوشت‌ها:

۱- محمدتقی جعفری، تفسیر مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۱۴۲

۲- عبدالعظیم کریمی، رویکرد نمادین به تربیت دینی، ص ۱۱۲

۳- سید مجتبی هاشمی، تربیت و شخصیت انسانی، ج ۳، ص ۳۰

۴- عبدالعظیم کریمی، تربیت آسیب ساز، ص ۲۵

۵- معانی الاخبار ص ۴۰۱

۶- محمدعلی سادات، رفتار والدین با فرزندان، ص ۹۳

۷- همان، ص ۹۶

۸- غررالحکم ص ۴۴۳

۹- محمدعلی سادات، رفتار والدین با فرزندان، ص ۱۰۰

۱۰- عبدالعظیم کریمی، همان، ص ۱۲۹

۱۱- همان، ص ۱۳۶

۱۴ حدیث درباره‌ی تربیت فرزندان

۱- روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگاهش به طفلی افتاد و فرمود:

وای به حال بچه‌های آخرالزمان از طرف پدرهایشان (اولیائشان).

پرسیدند: یا رسول‌الله از پدرهای مشرک؟

فرمود: نه! از پدرهای مؤمن که واجبات را به فرزندان خود تعلیم نمی‌دهند و هر گاه دیگری

بخواهد به ایشان تعلیم دهد مانع می‌شوند و خشنودند که فرزندان‌شان از مال دنیا چیزی به دست

آورند (ولی به دین اولادشان اهمیت نمی‌دهند) من از این پدرها بیزارم، آن‌ها هم از من بیزارند!

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

۲- خداوند رحمت کند بنده‌ای را که فرزندش را بر نیکی و سعادتش یاری کند، به این‌که به او

احسان نماید و با او انس بگیرد و به آموزش و پرورش او بپردازد.

۳- فرزندان‌تان را بر سه خصلت تربیت کنید: محبت پیامبر، محبت اهل بیت پیامبر و قرائت قرآن.

۴- از رحمت خدا دور باد آن پدر و مادری که با رفتار و گفتار نادرست‌شان موجبات بدکاری

فرزندان خود و نارضایتی خویشان را از وی فراهم آورند.

۵- پدری که با چشم مهر و محبت به فرزند خود می‌نگرد و با نگاه پر عطوفت خویش او را شاد

می‌کند، خداوند به آن پدر در مقابل این عمل اجر یک بنده آزاد کردن خواهد داد.

۶- فرزندان‌تان را زیاد ببوسید زیرا خداوند در برابر هر بوسه‌ای جایگاهی در بهشت به گستردگی

مسافت پانصدساله به شما عنایت می‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

۷- زیاده‌روی در ملامت، آتش لجاجت را شعله‌ور می‌کند.

۸- حق فرزند بر پدر این است که: پدر برای او نام نیک انتخاب کند، تربیت او را به نیکی انجام

دهد و قرآن به او بیاموزد.

۹- هنگامی که جوان نوری را به سبب گناهانی که مرتکب شده است نکوهش می‌کنی، مراقب باش که قسمتی از لغزش‌هایش را نادیده بگیری و از تمام جهات مورد اعتراض و توبیخش قرار ندهی تا جوان به عکس‌العمل وادار نشود و نخواهد از راه عناد و لجاج بر شما پیروز گردد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

۱۰- ما اهل بیت هنگامی که اطفال مان به پنج‌سالگی رسیدند، دستور می‌دهیم نماز بخوانند، پس شما کودکان خود را از هفت سالگی امر به نماز کنید. و مادر هفت سالگی امر می‌کنیم به اندازه توانائی‌شان نصف روز و یا بیشتر و یا کمتر روزه بگیرند و دستور می‌دهیم هنگامی که تشنگی و یا گرسنگی بر آنان غالب آمد افطار نمایند. این عمل برای آنست که به روزه گرفتن عادت کنند، پس شما اطفال خود را در «نه سالگی» به اندازه توانائی‌شان امر به روزه گرفتن کنید، و چون تشنگی بر آنان غالب گردید افطار کنند.

۱۱- هر کس بر فرزندش نفرین کند، فقیر گردد.

۱۲- یونس بن رباط گفت: امام صادق علیه‌السلام نقل کرد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که فرزندش را به نیکیش یاری کند.

من به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: چگونه او را به نیکیش یاری کند؟ در پاسخ فرمود:

آن‌چه در حد توان اوست از او بپذیرد و آن‌چه برایش سخت است از او بگذرد و به او ظلم و تحمیل نکند و نسبت جهل به او ندهد.

امام کاظم علیه‌السلام فرمود:

۱۳- شایسته است کودک به هنگام خردسالی بازیگوش و شرور باشد تا در بزرگسالی صبور و شکیبا گردد. سپس فرمود: شایسته نیست کودک جز این باشد.

۱۴- چون به اطفال وعده‌ای دادید وفا کنید و تخلف ننمائید زیرا کودکان گمان می‌کنند شما رازق آن‌ها هستید. خداوند برای هیچ چیز، به قدر تجاوز به حقوق زنان و کودکان غضب نمی‌کند.

متن عربی و نشانی احادیث در صفحه بعد

- ١- رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ وَيْلٌ لَأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ آبَائُهُمُ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَاغِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مِنْهُمْ - وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعَرَضُ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّا مِنْهُمْ بِرِيءٍ وَهُمْ مِنِّي بِرَاءٍ
- ٢- رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بَرِّهِ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَالتَّأَلَّفَ لَهُ وَتَعَلَّمَهُ وَتَأَدَّبَهُ
- ٣- أدبوا أولادكم على ثلاث خصال، حب نبيكم، و حب أهل بيته
- ٤- يَا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلَى عُقُوبِهِمَا
- ٥- إِذَا نَظَرَ الْوَالِدُ إِلَى وَلَدِهِ فَسَرَّهُ كَانَ لِلْوَالِدِ عَتَقُ نَسَمَتِهِ
- ٦- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَتَالِ فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ قَالَ قَالَ عَ أَكْثَرُوا مِنْ قُبْلَةٍ أَوْلَادِكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ
- ٧- الْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشُبُّ نِيرَانَ اللَّجَاجِ
- ٨- حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ آدَبَهُ وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ
- ٩- إِذَا عَاتَبْتَ الْحَدِيثَ فَاتَرَكَ لَهُ مَوْضِعًا مِنْ ذَنْبِهِ لئَلَّا يَحْمِلَهُ الْإِخْرَاجَ عَلَى الْمَكَابِرَةِ
- ١٠- إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَّانَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسٍ سَنِينَ فَمَرُّوا صَبِيَّانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعٍ سَنِينَ وَ نَحْنُ نَأْمُرُ صَبِيَّانَا بِالصَّوْمِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعٍ سَنِينَ بِمَا أَطَاعُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ إِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلِبَهُمُ الْعَطَشُ وَ الْغَرْتُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَ يُطِيقُوهُ فَمَرُّوا صَبِيَّانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنِي تِسْعٍ سَنِينَ بِالصَّوْمِ مَا اسْتَطَاعُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ فَإِذَا غَلِبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا
- ١١- أَيُّمَا رَجُلٍ دَعَا عَلَى وَلَدِهِ أَوْزَنَهُ اللَّهُ الْفَقْرَ.
- ١٢- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بَرِّهِ قَالَ قُلْتُ كَيْفَ يُعِينُهُ عَلَى بَرِّهِ قَالَ يَقْبَلُ مِيسُورَهُ وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورِهِ وَ لَا يُرْهَقُهُ وَ لَا يَخْرُقُ بِهِ
- ١٣- تُسْتَحَبُّ عَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ
- ١٤- إِذَا وَعَدْتُمُ الصَّبِيَّانَ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمْ الَّذِينَ تَرْزُقُونَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ

- ١- جامع الأخبار ص ١٠٦
- ٢- مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٦٩
- ٣- كنز العمال ج ٨ ص ٢٧٨
- ٤- وسائل الشيعه ج ٢١ ص ٣٨٩
- ٥- مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٦٩
- ٦- روضه الواعظين ج ٢ ص ٣٦٩
- ٧- تحف العقول ٨٢
- ٨- نهج البلاغه ص ٥٤٦ - حكمت ٣٩٩
- ٩- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد ج ٢٠ ص ٣٣٣
- ١٠- الكافي ج ٣ ص ٤٠٩
- ١١- عده الداعي و نجاح الساعي ص ٨٩
- ١٢- الكافي ج ٦ ص ٥٠
- ١٣- من لا يحضره الفقيه ج ٣ ص ٤٩٣
- ١٤- الكافي ج ٦ ص ٥٠

ابعاد فقهی

فعالیت های هرمی

نویسنده: سید مصطفی طباطبائی

تعریف قمار

فتاوی برخی مراجع عظام

حضرت آیت الله خامنه ای

آیت الله مکارم شیرازی

آیت الله فاضل لنکرانی

سوء استفاده از فتاوی

آیت الله فاضل لنکرانی

آیت الله سیستانی

سایر مراجع محترم تقلید

طمع، بستر رشد رفتارهای کلاهبردانه

تفسیر به رأی مدعیان هرمی از متون دینی به نفع خود

رد ادعاهای مبنی بر عدم آگاهی مراجع تقلید

بررسی دلایل فقهی حرمت سیستم های

بازاریابی هرمی

قاعده غرور

قاعده لاضرر

غرری بودن

اکل مال به باطل

چرا فعالیت در بازاریابی هرمی شبیه قمار است؟

ابعاد فقهی فعالیت های هرمی

اشاره:

متأسفانه فعالیت شرکت های هرمی با وجود ممنوعیت قانونی و روشنگری های مختلف از طریق رسانه ها به ویژه صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، هنوز ادامه دارد. و با تأسف بیشتر، عده ای از مؤمنین نیز جذب این شرکت ها گردیده اند و آن را جایز می دانند.

یکی از معدود کتب منتشر شده (یا شاید تنها کتاب) در خصوص فعالیت های شرکت های هرمی، کتاب «تاجران کلاهبردار است» که نویسنده در آن به بررسی علمی و دقیق فعالیت های این شرکت ها پرداخته است. یکی از مباحث مطروحه در این کتاب بحث بررسی مبانی فقهی این گونه فعالیت ها است.

ما به فراخور وضعیت مجله از نویسنده این کتاب خواستیم تا خلاصه ای از بحث «ابعاد فقهی فعالیت های هرمی» را که در این کتاب آمده است جهت انتشار در نشریه در اختیار ما قرار دهد.

که ضمن تشکر از ایشان این مبحث در ادامه آمده است.

طمع، بستر رشد رفتارهای کلاهبردانه

کلاهبرداری ها با اشکال مختلفی روی می دهند؛ فروش عتیقه جات تقلبی، فروش اقساطی خودرو و مسکن، ترک اعتیاد، ثروتمند شدن بدون ارائه خدمات، دعانویسی، کاریابی، خرید اجناس، اعطای وام فوری، کلاهبرداری با اجرای مهریه، فالگیری، فروش آپارتمان و زمین، تعویض پلاک، خرید و فروش خودرو و...

از ماجرای موسوم به سیدها که در آن دست کم ۱۳۵ هزار نفر متضرر شدند بیش از چهار سال می گذرد. قرار بود که این افراد با سرمایه گذاری در این طرح، پس از گذشت ۳۰ تا ۴۵ روز صاحب خودرو یا وسایل خانگی شوند، اما بیش از ۳۰ میلیارد تومان از وجوه آنها همچنان در اختیار یکی از متهمان این پرونده می باشد که به خارج از کشور متواری شده است. اگر در همان ماجرای اهواز مردم با وجود تمام فشارهای اقتصادی، لحظه ای به این مسئله می اندیشیدند که چطور ممکن است ظرف ۳۰ تا ۴۵ روز به اندازه یک سوم پولشان سود بگیرند هرگز چنین اتفاقی رخ نمی داد. اما با وجود آن که هنوز سردرگمی جمع کثیری از مردم اهواز تمام نشده است ولی از آن ماجرا هیچ کس درس عبرت نگرفت.

در ماجرای دیگر ۲۵۳۷ نفر دارایی خود را به فردی سپردند که تحت عنوان «شرکت جهیزیه خانه سبز» مدعی بود سودی برابر سپرده افراد به آنها می پردازد و حالا باید شاهد برگزاری دادگاهی باشیم که ۱۴ میلیارد تومان سهم مردم در پرونده آن کلاهبرداری شده است؛ وقتی مردم سپرده گذاری کردند و بعد مدعی کلاهبردار از آب درآمد، عده ای از سپرده گذاران سکتہ کردند.

واقعیت آن است که فصل مشترک تمام کلاهبرداری ها یک چیز است، طمع مالباختگان و اما همچنان از این وقایع درس نمی گیریم.

امروزه عده زیادی نیز قربانیان شرکت های هرمی هستند؛ کسانی که در گوشه و کنار کشور تمام اندوخته و دارایی خود را به امید پولدار شدن راهی این نوع شرکت های کلاهبرداری می نمایند. ولی صد افسوس که سرمایه خود را در آتش طمع و دام شیادان از دست داده اند و بر خاکستر غم و اندوه نشسته اند.

امید است که این نوشتار چراغی حتی کم فروغ در این مسیر سیاه و بی منتها برافروزد و مانع از گرفتار شدن عامه بهویژه جوانان این مرز و بوم در این راه بیهوده و مضر گردد.

تفسیر به رأی مدعیان هر می از متون دینی به نفع خود

با توجه به نظر غالب فقها مبنی بر غیرشرعی بودن معاملات صورت گرفته در شبکه‌های هر می، طرفداران این گونه فعالیت‌ها به‌ویژه گلدکوئست، با ترفندی بسیار زیرکانه و با دست‌آویز قرار دادن آیات و روایات و تفسیر به رأی آیاتی از قرآن کریم در باب بیع (خرید و معامله)، بر خلاف نظر صریح فقها، اقدام به تهیه پاسخی به اصطلاح شرعی و قانونی برای توجیه اعضا و هواداران خود کرده‌اند. از جمله ارائه مقاله‌ای ۱ تحت عنوان «آیا گلدکوئست خلاف شرع اسلام است» که در زیر به قسمتی از آن اشاره می‌شود:

عده‌ای طبق شرایط مشخص در عقد بیع اقدام به خرید سکه می‌کنند و در عقد جعاله دیگری حق الجعاله دریافت می‌کنند و سکه‌های فروشنده را به خریدار می‌فروشند. این دو عمل، هر دو جایز است.

سپس با استناد به قرآن می‌افزایند:

آیه ۳۲ سوره اعراف می‌فرماید: «من حرم زینه الله اخرج لعباده والطیبات من الرزق» در این آیه خداوند، سرزنش می‌کند کسی را که حرام کند زینت خدا را! از مصرف رزق و کالاهایی که برای بندگانش پاک قرار داده است. مسلماً هیچ کس بر خلاف قرآن رأی صادر نمی‌کند، حتی معصومین علیهم السلام می‌فرمایند: «اگر حدیثی از ما نقل شد که با قرآن مطابقت نداشت آن را بر دیوار بزنید.» قول و نظر و رأی و فتوا که جای خود دارند.

خداوند می‌فرماید: «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الفاسقون...»

در ادامه چنین القا می‌کنند که فتوای مراجع ارزشی ندارد و نیاز به اطاعت از آن نیست و در نهایت این فتاوی که بر حسب احتیاط صادر شده‌اند تنها برای پیروان و مقلدین همان مجتهدین و آن‌هم از باب ارادت! نه حکم شرعی! قابل احترام است. به عنوان نمونه به متن زیر توجه کنید:

بر این اساس است که فقهای عظام از صدور فتوا همواره محترازند و در طریق استفتا و فتوا اعلام می‌دارند فتاوی صادره بر مبنای احوط است. یعنی نظر عالم بر این است و این حکم خدا نیست و فقط تابعین آن مجتهد از باب ارادت به او از وی تقلید و تبعیت می‌کنند و همه علمای اعلام کتباً در رساله‌های خود به این موضوع معترف و مقررند و در ثانی فرمایشات فقها و علمای

عظام برای عموم (به استثنای مقلدین آنها) لازم/الاتباع نیست مگر فتاوای آن دسته از علمایی که از معصوم اجازه و نص صریح داشته باشند.

در قرآن کریم آمده است: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» سپس با صراحت نتیجه گیری کرده و با تفسیر به رأی و با کمال وقاحت حکم حلالیت معاملات شبکه های هرمی را صادر می کند.

معاملات در بازاریابی شبکه ای نه اکل مال غیر به باطل است و نه ربوی! و غرری! و نه قمار است! بلکه بیع صرف است و جعله و حق العمل کاری و معاملات اخیر حلال هستند! و حلال محمد صلی الله علیه و آله وسلم حلال الی یوم القیامه!...

همان طور که ملاحظه می شود مروّجان فعالیت های هرمی با تفسیر به رأی خود از متون دینی و قرآن، فتاوای مراجع را غیر قابل قبول نشان می دهند تا از این طریق بتوانند با کم اهمیت کردن اعتقادات دینی مردم، زمینه ادامه ی کلاهبرداری خود را فراهم کنند.

رد ادعاهای مبنی بر عدم آگاهی مراجع تقلید

پاره ای از فعالان در شبکه های بازاریابی هرمی پس از آن که کذب و جعلی بودن استفتائات ارائه شده مبنی بر شرعی بودن این گونه فعالیت ها برای اغلب افراد اثبات شد، مطالب جدیدی را با این مضمون بیان کردند که مراجع با عدم آگاهی اقدام به صدور احکام شرعی در باب حرمت این گونه فعالیت ها نموده اند! عده زیادی از افراد عضو در این شبکه ها، بیان می کنند که این احکام جعلی و ساختگی نیستند و ابتدا مراجع فعالیت در این شرکت ها را حلال دانسته و سپس برای آن حرمت قائل شده اند.

در پاسخ به این شبهه دو نکته قابل بحث وجود دارد:

۱- مراجع با توجه به موضوع سؤال پاسخ می دهند بنابراین بارها پیش آمده است که نحوه ی طرح موضوع از سوی سؤال کنندگان درست نبوده است و به صورت کامل و دقیق موضوع را تشریح نکرده اند که از این جهت تقصیری متوجه مراجع نمی باشد. لیکن در مواردی که بعداً طرح شده و مختصات کامل موضوع بیان شده حکم حرمت آن را داده اند. در مورد موضوع شرکت های هرمی نیز چنین اتفاقی افتاد و برخی مراجع بنا به دلیل فوق الذکر این نوع معاملات را حلال دانستند ولی با بررسی کامل و دقیق موضوع، حکم حرمت آن را صادر نمودند.

۲- سؤالات دقیق بوده و اطلاعات درست به مراجع معظم منتقل شده است و حکم به حلیت چنین معاملاتی داده‌اند ولی بعد از آن به دلیل ارائه اطلاعات نادرست احکام را تغییر داده‌اند. با فرض این موضوع سؤال این است آیا مرجعی وجود دارد که جوابی غیر حرمت داده باشد؟ فرض کنید که به یک، دو یا سه نفر از مراجع اطلاعات اشتباه داده شود، آیا ممکن است به تمامی مراجع اطلاعات اشتباه داده شده باشد آن هم مراجعی که در مورد صدور فتوا به شدت حساس هستند؟!

همچنین با فرض این که تمام اطلاعاتی که بعداً به همه‌ی مراجع داده شده اشتباه بوده باشند، سؤالی که مطرح می‌شود آن است که چرا متولیان فعال در این شبکه‌ها نزد علما نمی‌روند و اطلاعات درستی در اختیار آن‌ها قرار نمی‌دهند؟!

در پاسخ این سؤال معمولاً یکی از سه جواب زیر را ارائه می‌کنند:

۱- این کار قبلاً انجام شده است و فلان مرجع حکم به صحت فعالیت داده است.

این دسته از افراد هیچ مستندات برای چنین حکمی ارائه نمی‌نمایند. و اگر ارائه کنند با صرف کمی وقت و سؤال از دفتر مراجع عدم صحت آن، معلوم می‌گردد.

۲- قرار است بزودی فلان شخص نزد یکی از مراجع برود و حتماً دست پر بازمی‌گردد؛ شما وارد شبکه شوید حکم را تا چند روز دیگر به شما نشان خواهیم داد و از این قبیل پاسخ‌ها. اگر مراجعه کنندگان اعلام کنند ما هم منتظر خواهیم ماند تا حکم را بباورید، هیچ‌گاه حکمی ارائه نخواهد شد.

۳- به دفتر مراجع رجوع کرده‌ایم/ اما آن‌ها جوابمان را نمی‌دهند.

این مطلب اصلاً صحت ندارد و معمولاً افراد عام به راحتی می‌توانند به دفاتر مراجع مراجعه نمایند؛ بنابراین اگر آن‌ها واقعاً در کارشان راسخ هستند اگر کمی سعی کنند حتماً می‌توانند با مراجع دیدار نمایند.

اجماع علما، نشان قطعیت حکم

مطلب دیگر این است که اکثر مطلعین حوزه فقه می‌دانند که اتفاق نظر (اجماع) روی یک حکم، نشان از قطعی بودن آن حکم دارد و این بدان معنی است که حکم مذکور برای تمام مراجع واضح بوده و نکته‌ای اساسی که موجب تغییر حکم گردد به صورت مجهول برای آن‌ها وجود ندارد. در انتها باید گفت همان‌طور که برخی طرفداران فعال در شبکه‌های بازاریابی هرمی

مثال هایی مانند شطرنج، تلویزیون و... را مثال هایی می دانند که ابتدا مراجع برای آن ها حرمت قائل شده اند و بعداً با افزایش اطلاعاتشان آن را تغییر داده اند (هرچند به همین سادگی که می گویند نیست و موضوع آن ها تغییر در مصادیق حکم بوده و نه اصل حکم)، چرا ذره ای احتمال نمی دهند احکامی که در ابتدا، بنا به ادعای خودشان مبنی بر صحت معاملات هرمی از سوی مراجع صادر شده نادرست و بر اساس کمبود اطلاعاتشان بوده است و بعدها با بالا رفتن اطلاعات مراجع عظام، این احکام تغییر کرده و برای شرکت هایی مانند گلدکوئست، مای سون دیاموندز، ای بی ال، گلدمین و... حرمت قائل شده اند؟!

بررسی دلایل فقهی حرمت سیستم های بازاریابی هرمی

در این سیستم ها پورسانت های بالایی نصیب افراد بالای ساختار هرمی می شود، در حالی که پورسانتی که شرکت های اقتصادی متعارف به بازاریابان می دهند، از سقف معقولی فراتر نمی رود؛ زیرا این پورسانت ها از محل سود معقول شرکت تأمین می شود و نمی تواند بیشتر از یک مقدار معین باشد. پس وقتی شرکتی برای بازاریابان خود رقم بالایی از پورسانت را در نظر می گیرد می تواند نشانه هایی دال بر خروج مبادلات از حد و حدود متعارف و سالم آن باشد. ۲ بحث در همین جا خاتمه نمی یابد و همان طور که اقتصاددانان و اهل فن بیان می کنند، چنین فعالیت هایی کاملاً با اقتصاد سالم، رقابتی و غیراستثمار مغایرت دارند. بنابراین بررسی این پدیده در حوزه مسائل دینی و جایگاه آن در اقتصاد اسلامی به نظر لازم و ضروری است.

البته طرح مباحث فقهی به طور مبسوط در این گفتار نمی گنجد لیکن به طور اختصار به بخشی از قواعد فقهی مربوطه که بطلان یا حرمت موضوع را اثبات می نمایند، می پردازیم.

قاعده غرور ۳

«هرگاه از شخصی عملی سر بزند که باعث فریب خوردن شخص دیگری بشود و ضرر و زبانی متوجه او گردد، شخص نخست به موجب این قاعده ضامن است و باید از عهده خسارت وارده برآید.»

باید توجه داشت که در تعریف فوق گفته نشد «هرکس دیگری را بفریبد» بلکه گفته شد «اگر از شخصی عملی سر بزند که آن عمل موجب ضرر بر دیگری بشود». به عبارت دیگر، عدم

بیان، مخفی کردن یا وارونه جلوه دادن برخی از حقایق و مسائل به شکلی که طرف مقابل از احتمال ضرر در آینده مطلع نشود یا اثر منفی آن برای وی کم‌اهمیت نشان داده شود. این موارد جزء مصادیق قاعده غرور می‌باشد.

اما مصادیق این قاعده در فعالیت‌هایی شبیه گلدکوئست که موجب می‌شود معاملات آن باطل گشته و خریدار همچنان مالک وجه پرداخت کرده خود باشد بدین شرح است:

(۱) در ابتدای معرفی سیستم به فرد جدید تصاویری از بنز آخرین مدل، جزیره‌ای در فلان دریا، ویلاهای آن‌چنانی و زندگی خیالی نمایش داده یا جملاتی از قبیل داشتن زندگی ایده‌آل گفته می‌شود به نحوی که به خریدار القا می‌شود به راحتی به چنین زندگی‌ای دست می‌یابد.

(۲) استفاده از احکام ساختگی و جعلی منسوب به مراجع عظام (آیات عظام مکارم شیرازی و مرحوم فاضل لنکرانی و احتمالاً دیگران) مبنی بر حلال شمردن این سیستم‌ها؛ در حالی که این بزرگان بارها ورود به چنین سیستم‌هایی را حرام اعلام نموده‌اند.

(۳) ادعای قانونی بودن فعالیت چنین شبکه‌هایی در ایران و کشورهای مانند آمریکا به‌رغم اعلام قوه قضائیه ایران و متن قوانین و بیانیه‌های حقوقی آمریکا مبنی بر غیرقانونی بودن این گونه فعالیت‌ها.

(۴) ادعای عدم اشباع این گونه سیستم‌ها، در حالی که منطق ریاضی و اقتصادی اشباع آن‌ها را ثابت می‌کند.

(۵) اشاره و القای رسیدن به درآمدی برابر با افراد خاصی که نام می‌برند؛ در حالی که در بهترین حالت، اثبات معادلات ریاضی نشان می‌دهد که کمتر از ۱۰ درصد افراد به سود کامل دست می‌یابند.

(۶) برای ورود هر عضو جدید به وی گفته می‌شود «ما فقط به خاطر خودت تو را دعوت به این کار کرده‌ایم تا بتوانی زندگی خود را سروسامان دهی»؛ در حالی که خود بهتر می‌دانند تنها با هدف فروختن یک سکه، الماس یا جنس دیگر و دریافت پورسانت بیشتر است که افراد جدید و غالباً دوستان خود را وارد این شبکه می‌نمایند.

(۷) عدم اعلام و ابراز هرگونه اطلاعات دقیق و به روز در مورد تعداد افراد فعال و حجم سیستم و قیمت واقعی محصولات.

قاعده لاضرر ۴

در احادیثی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است:

«لاضرر و لا ضرار فی الاسلام - زیان دیدن و زیان رساندن در اسلام نیست.» ۵

«لاضرر و لا ضرار علی مؤمن - زیان دیدن و زیان رساندن برای مؤمن (جایز) نیست.» ۶

در این روایات و روایات مشابه ضرر در مورد نفس و مال به کار رفته و مفهومی که از آن برداشت می شود آن است که آن چه موجب ضرر رسانیدن و ضرر دیدن چه در بعد شخصی (افراد) و چه در بعد اجتماعی (اختلال در نظام اقتصادی - اجتماعی) گردد حرام است. در سیستم های بازاریابی هرمی چندسطحی به سبک گلدکوئست، گلدمین، مایسون دیاموندز و... بنا بر اثبات های ریاضی ۷ پس از اشباع، بیش از ۹۰ درصد افراد متضرر گشته و منفعتی نصیب آن ها نمی گردد. با در نظر گرفتن این نکته و با در نظر گرفتن گفتارهای فریبکارانه ای که به آن ها در ابتدای ورود گفته شده است بنا بر قاعده "لاضرر و لا ضرار" این گونه معاملات باطل است.

حتی اگر فرض شود که افراد هنگام ورود به سیستم از ضرر بیش از ۹۰ درصد اعضا مطلع باشند و با وجود آگاهی تصمیم به عضویت در سیستم بگیرند، باز هم در بعد اجتماعی اگر رواج این سیستم ها به اندازه ای باشد که موجب برهم خوردن روابط اقتصادی مردم و یا آسیب بر دارایی عامه مردم و یا متزلزل شدن ارکان نظام اقتصادی حاکم بر جامعه شود، مصداق اختلال در نظام اقتصادی مسلمانان گشته و حرام است.

نمونه هایی از این اختلال را می توان این گونه برشمرد:

۱- خروج ارز از کشور بیش از ارزش محصولات وارد شده: با توجه به شرط توازن در گسترش زیرمجموعه ها و تعلق سود، میزان خروج ارز چندین برابر دریافت پورسانت ها است. با توجه به این که در قبال عضویت ده نفر و پرداخت ۸۰۰۰ دلار، مبلغ ۴۰۰ دلار پورسانت پرداخت می شود، بنابراین ارز خارج شده ۲۰ برابر بوده و چنان چه ارزش واقعی سکه ها را که حدود ۳۰۰ دلار است در آن لحاظ کنیم یعنی با کسر پورسانت و ارزش سکه های دریافتی، میزان خروج ارز ۱۳ برابر می شود. بنابراین در این شبکه ها احتمال دریافت سود بین ۵ تا ۸ درصد است و در صورت عضویت ۵۰ میلیون نفر جمعیت یک کشور و تشکیل شبکه های ۱۲۷ نفری، با پرداخت ۴۰ میلیارد دلار، فقط ۲ میلیون و ۷۵۰ هزار نفر به سود خواهند رسید و سایر افراد (بیش از ۴۷ میلیون نفر) اصلاً به سودی دست نخواهند یافت.

۲- از بین بردن سرمایه جهت سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های مولد: از بین بردن اعتماد مردم نسبت به تجارت الکترونیک به‌عنوان یک ابزار مفید در اقتصاد امروز، آن هم با ادعاهای واهی و غیرعلمی در مورد همترازی بازاریابی هرمی و تجارت الکترونیک.

۳- به بیراهه رفتن انرژی جوانان وطن که می‌بایست چرخ‌های کشور را بگردانند.

۴- انصراف از تحصیل و افت تحصیلی در جمعی از دانشجویان و محصلین.

۵- خروج بیش از ۲۰۰ میلیون دلار ارز (پس از کم کردن میزان پورسانت‌ها و ارزش واقعی طلاها) از کشور آن هم فقط تا زمانی که تنها ۵۰۰ هزار نفر وارد سیستم گلدکوئست شده بودند (بقیه سیستم‌های مشابه را هم می‌توان به آن اضافه کرد).

۶- رواج دروغ‌گویی و مال حرام در زندگی جوانان که نسل آینده را باید تربیت کنند. نتیجه چنین فعالیت‌هایی را می‌توان در آشوب‌های به‌وقوع پیوسته در کشور آلبانی طی سال ۱۹۹۷ مشاهده کرد. مورد آلبانی، آینده تیره جوامعی را که چنین سیستم‌هایی در آن‌ها فراگیر شده است، به تصویر می‌کشد.

غرری بودن

غرر به فریب دادن، چیزی را بر خلاف آنچه هست نشان دادن، به امر باطل امیدوار ساختن، اظهار خیرخواهی و نهان داشتن سوءقصدی که در دل وجود دارد و دیگر موارد مشابه گفته می‌شود.

از جمله قواعدی که فقها در بررسی معاملات، به‌ویژه معاملات جدید و ابزارهای مالی معاصر به آن توجه می‌کنند، قاعده فقهی نفی بیع غرری است. این قاعده فقهی و حدود و گستره آن، راهنمای مناسبی برای استنباط احکام معاملات و به‌ویژه معاملات جدید و ابزارهای مالی نو در بازار پول و سرمایه است.

امام رضا علیه‌السلام از پدران گرام خود تا علی علیه‌السلام نقل فرموده است:

«تهی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ... عن بیع الغرر- پیامبر از انجام معامله غرری نهی کرده

است.»^۸

علمای شیعه نیز یکی از ارکان درستی دادوستد را غرری نبودن آن شمرده‌اند و معامله‌ای که موجب غرر باشد را باطل و فاسد می‌دانند، مگر آن که چاره‌ای برای رفع غرر یا جبران آن اندیشیده شود.

در لغت علاوه بر معنی ذکر شده برای واژه غرر، معانی گوناگونی بیان شده است؛ مانند خطر (ریسک)، خدعه (نیرنگ)، امری که مورد تعهد و اطمینان نباشد، امری که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد.

در اصطلاح فقه معامله‌ای را غرری می‌نامند که احتمال ضرر کردن در آن به گونه‌ای باشد که در صورت توجه به این احتمال عقلاً از آن اجتناب می‌کنند و اجتناب عقلاً به آن معنی است که احتمال ضرر به اندازه‌ای زیاد است که ورود به چنین تجارتی را عقل منع می‌کند.

چنانچه در کتاب «مکاسب» تألیف مرحوم شیخ انصاری آمده است: «غرر احتمالی است که عرف از آن اجتناب می‌کند به طوری که اگر فردی این احتمال را نادیده انگاشته و ترک کند و توجه نکند، عرف وی را سرزنش می‌کند» (برای مطالعه بحث تفصیلی در این زمینه به کتاب‌های «مکاسب» و «البيع» نوشته حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه رجوع کنید).

نکته‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که غرر، جهل و جهالت نیست اگرچه خود جهالت یکی از عوامل به خطر افتادن است. بیع غرری را از آن جهت غرری می‌نامند که مال و سرمایه طرف به مخاطره می‌افتد و اگر احتمال این مخاطره از حدی فراتر رود، تجارت را مختل و ممنوع می‌سازد.

در بازاریابی هرمی به سبک سیستم‌هایی مانند گلدکوئست در مورد پورسانت امیدهای زیادی داده می‌شود در حالی که مطمئناً بسته به مکان ورود در سیستم (زمان و فضای اجتماعی) و بنا بر اثبات‌های ریاضی، ریسک بالایی برای ضرر کردن وجود دارد و این ریسک بر اساس نسبت ضرر کرده‌ها به کل ورودی‌ها به‌دست آمده است. بنابراین به موجب چنین ریسکی ورود به آن از دیدگاه عقلاً غیر صحیح، شرعاً غیر مجاز و تجارت مربوطه باطل بوده و مصداق غرری بودن می‌باشد.

اکل مال به باطل

آیه ۱۸۸ سوره بقره می‌فرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ... و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق مخورید...» و در آیه ۲۹ سوره نساء آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل [و از طرق نامشروع] نخورید مگر این که تجارتی با رضایت شما انجام گیرد و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.»

منظور از اکل: هر چیزی است که انسان در آن تصرف دارد (دارایی انسان) و مصرف می‌کند.

منظور از باطل: امور و رفتارهایی است که پایه و اساس صحیحی ندارند.

در فقه مبنا و اساسی وجود دارد با عنوان "اکل مال به باطل" و در تجارت بدین مفهوم است که مسلمین نباید در معامله‌ای شرکت نمایند که در مقابل مالی که به دیگری داده‌اند عوضی در خور آن دریافت ننمایند، مگر آن که آن مال را به عنوان هدیه و بدون انتظار داده باشند. طبیعتاً عقل سلیم نیز چنین دستوری را تأیید می‌کند.

البته در ادامه آیه دوم آمده است «تجارتی با رضایت شما انجام گیرد»، که در این مورد این نکته قابل توجه است که رضایت در معاملات رکن دوم تجارت است؛ بدین معنی که رضایت شرط لازم است اما شرط کافی نیست و وجود این رضایت حلیت بر معامله ایجاد نمی‌کند؛ مانند خریدوفروش مشروب یا آلات قمار که ممکن است دو طرف معامله راضی باشند اما این معامله باطل و حرام است.

با نگاهی دقیق به این عنوان (اکل مال به باطل) درمی‌یابیم اشکالی که بر معامله با شرکت‌هایی همچون گلدکوئست وارد می‌شود برابر نبودن و غیر قابل قیاس بودن ارزش واقعی کالا یا خدمات دریافتی در ازای پول پرداخت شده از طرف شرکت‌کننده است که آن را مصداق بارزی از اکل مال به باطل می‌گرداند. با توجه به این که یکی از علل ممنوعیت قمار، اکل مال به باطل بودن آن است و با توجه به توضیحات فوق، این علت در مورد معاملاتی شبیه گلدکوئست و دیگر شرکت‌های هرمی نیز وجود دارد. لذا اشتراک در علت ممنوعیت، خود نوعی تأیید و مقدمه بر شباهت آن‌ها می‌تواند باشد، که در ادامه توضیحات بیشتری در ارتباط با این مسئله ارائه شده است.

چرا فعالیت در بازاریابی هرمی شبیه قمار است؟

آنچه هم‌اکنون بسیار مورد بحث است دلایل شبیه به قمار بودن یا نبودن بازاریابی هرمی است، که عده‌ای در این باب به مقایسه موردی آن می‌پردازند و می‌گویند در این تجارت شباهتی با فلان نمونه هست یا نیست.

برای آن که بتوانیم به درستی جواب این سؤال را بدهیم باید درک درستی از قمار و تفاوت آن با یک فعالیت سالم اقتصادی به دست آوریم؛ زیرا به اعتقاد عده‌ای که به مقایسه ظاهری می‌پردازند بازاریابی هرمی شبیه هیچ‌کدام از قماربازی‌های رایج در قمارخانه‌ها نیست، بلکه بیشتر شبیه یک فعالیت متعارف اقتصادی است.

سؤالات و پاسخ‌های زیر به درک دقیق‌تر موضوع گفته شده کمک می‌کند.

۱- آیا قمار یعنی فعالیتی که در آن برد و باخت مطرح باشد؟

یکی از مشکلات درک مفهوم قمار، استفاده از عبارات **برد و باخت** در مواردی است که هیچ ارتباطی به قمار ندارند. به‌طور مثال، اگر کسی سرمایه‌اش را صرف تأسیس یک کارخانه کند و به سود برسد ممکن است بگویند «این سرمایه‌گذاری را برده است» و اگر ناکام بماند ممکن است گفته شود «آن شخص سرمایه‌اش را باخت». در نتیجه برد و باخت را نمی‌توان محک مناسبی برای تشخیص قمار دانست. بدین معنی که این اصطلاح ممکن است در مواردی که قمار نیست نیز استفاده شود. به‌طور خلاصه، ممکن است در فعالیتی از اصطلاحات برنده یا بازنده استفاده شود ولی آن فعالیت قمار نباشد.

۲- آیا لازمه قمار بودن یک فعالیت این است که یک بازی انجام شود؟

در ابتدا ممکن است توجه به مصادیق مشهور قمار موجب شود تصور کنید جواب این سؤال مثبت است، ولی با دو مثال نشان می‌دهیم که این‌گونه نیست.

فرض کنید دو نفر با هم شرط کنند که اگر پلاک اولین خودرویی که از خیابانی خاص عبور کرد زوج بود اولی ۱۰۰۰ تومان به دومی بدهد و اگر فرد بود دومی ۱۰۰۰ تومان به اولی بدهد. عمل توصیف شده، هرچند یک بازی نیست اما قمار محسوب می‌شود؛ حال دو کارگر ساختمانی را فرض کنید که مشغول ساختن دو دیوار برای کارفرمای خود هستند. اگر این دو شرط کنند که هرکس کارش را زودتر تمام کرد ۱۰۰۰ تومان از دیگری بگیرد، قمار کرده‌اند و واضح است که فعالیت آن‌ها یک بازی به‌شمار نمی‌رود.

۳- آیا معیار قمار بودن یک فعالیت فقط وجود یا عدم وجود شانس در آن است؟

جواب این سؤال ابتدا ممکن است مثبت به نظر برسد ولی با نگاهی عمیق‌تر خواهید دید که وجود شانس حداکثر می‌تواند شرط لازم برای قمار بودن یک فعالیت باشد و نه شرط کافی؛ چرا که در بسیاری از لحظات زندگی شانس در موفقیت ما دخیل شده است اما وجود شانس به تنهایی نمی‌تواند آن‌چه پیش آمده را تبدیل به قمار کند؛ به‌طور مثال، راننده‌ای که برای مسافركشی در خیابان حرکت می‌کند ممکن است شانس بیاورد و مسافرهایی زیادی نصیبش شود و یا برعکس روز را با بدشانسی به پایان برساند (که به‌وضوح مرتکب قمار نشده است).

قبل از آن‌که به بیان تفاوت اصلی قمار با فعالیت سالم اقتصادی بپردازیم، لازم است شبهه‌ای که در رابطه با شانس در بازاریابی هرمی مطرح می‌شود را پاسخ بگوییم.

شبیهه: در بازاریابی هر می آن چه موجب به سود رسیدن یا نرسیدن افراد می شود، فقط توانایی و پشتکار آن هاست به نحوی که اگر بخواهند حتماً می توانند موفق شوند، پس در این میان شانس دخالت ندارد.

پاسخ: شانس در بازاریابی هر می وجود دارد اما نه فقط به خاطر وجود یا عدم وجود توانایی ذاتی افراد در بازاریابی، بلکه به چند دلیل دیگر.

در ابتدا فراموش نکنیم که به راحتی ثابت می شود این سیستم دیر یا زود اشباع خواهد شد. به این حقیقت دو موضوع دیگر را نیز اضافه می کنیم؛

اول این که: واضح است که تمامی مردم خریدار محصولات چنین شبکه ای و خواهان شرکت در آن نیستند و این که از بین افراد مختلف کدام یک علاقه مند به ورود در شبکه است و کدام یک نیست را بدون بررسی دقیق نمی توان فهمید. به طور کلی نیز نمی توان فهمید در یک مقطع خاص چند درصد مردم حاضر به عضویت در این شبکه ها هستند. به علاوه با گسترش اعضای شبکه، یافتن مشتری جدید مشکل می شود و ممکن است فردی که می توانست زیرمجموعه کسی باشد، توسط دیگران جذب شده باشد. از سوی دیگر، بسیاری از مردم به طور بالقوه با چنین سیستم هایی مشکل دارند که تعداد این افراد با افزایش آگاهی عمومی، فتاوی شرعی مراجع و مقررات قضایی و حکومتی افزایش می یابد (یعنی بازار کوچک می شود) و این امر سبب می شود بازار این سیستم ها سریع تر به رکود و اشباع نزدیک شود.

دوم این که: هر چه تعداد ورودی های شبکه بیشتر شده باشد، امید به کسب سود برای اعضای جدید پایین تر می آید. این مسئله موجب می شود افرادی هم که با ورود به چنین شبکه هایی مشکل ندارند، در ورود به آن ها احتیاط کنند (اگر کمی واقع بین باشیم می بینیم که هم اکنون نیز تاحدودی این اتفاق رخ داده است) و همین مورد منجر به تغییر زمان رکود سیستم می شود.

دو دلیل فوق معین نبودن زمان نسبی اشباع و عدم امکان تعیین آن را می رساند؛ چرا که عوامل فوق قابل اندازه گیری یا پیش بینی نیستند. پس فردی که می خواهد وارد سیستم شود نمی داند تا زمان اشباع نسبی چه قدر فاصله دارد. اگر خوش شانس باشد که به موقع وارد شده و به اندازه کافی زمان دارد، در غیر این صورت قبل از آن که بتواند برای اولین بار به سود برسد سیستم به اشباع نسبی خود رسیده و به قدری کند می شود که برای فرد ادامه کار مقرون به صرفه نخواهد بود. لذا کسانی که معتقدند شانس در این سیستم جایی ندارد سخت در اشتباه هستند.

حال به بحث پیشین بازمی گردیم که تفاوت اصلی قمار با یک فعالیت سالم اقتصادی در چیست؟

مشخصه اصلی قمار آن است که اگر کسی از راه فعالیتی که قمار است به سودی برسد منشأ آن سود ضرری است که عاید فرد یا افراد دیگر شده است. در حالی که منشأ سود در یک فعالیت سالم اقتصادی، یا بهره‌مندی از مواهب طبیعی است و یا منفعتی که شخص به دیگران رسانده است؛ کسی که مثلاً با برنده شدن در بازی شطرنج یا تخته‌نرد پولی از بازنده می‌گیرد نفعی به طرف مقابلش نرسانده و واضح است که لازمه رسیدنش به پول ضرر کردن طرف دیگر بوده است؛ در مقابل، فروشنده‌ای که به پول می‌رسد خریداری را به جنس مورد نیازش می‌رساند؛ معلمی که حقوق می‌گیرد مطالبی را به کسی آموزش می‌دهد؛ و راننده تاکسی به این دلیل کرایه می‌گیرد که مسافری را به مقصد می‌رساند. ولی در بازاریابی هرمی منشأ سود یک نفر، ضرر دیگران است.

تعریف قمار

از کنار هم قرار دادن تمام مطالب می‌توان به این نتیجه رسید که قمار فعالیتی است که بین دو یا چند نفر انجام می‌شود و در آن افراد با رضایت قواعدی را می‌پذیرند که بر اساس آن، در صورت بروز وقایعی که ممکن است خود در آن نقش داشته باشند یا نداشته باشند، سرمایه‌ای بینشان رد و بدل شود و منشأ سود برنده، ضرری است که به بازنده یا بازنده‌ها رسیده است، نه منفعتی که به کسی رسانده باشد و یا بهره‌ای که از نعمت‌های طبیعی برده باشد. افراد در این فعالیت‌ها شرکت می‌کنند زیرا احتمال می‌دهند که وضعیت مطلوب رخ دهد و سرمایه دیگران به آن‌ها برسد. در سیستم‌های بازاریابی هرمی به سبک گلدکوئست و شرکت‌های مشابه سود افراد از ضرر دیگران به‌دست می‌آید.

دلیل بر حرمت قمار از دیدگاه قرآن، آیه ۲۱۹ سوره بقره است که با صراحت آن را مورد مذمت و سرزنش قرار می‌دهد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا ... [ای پیامبر!] از تو در مورد حکم شراب و قمار می‌پرسند، بگو در این دو کار گناه بزرگی است و سودهایی، ولی زیان گناه آن دو بیش از منفعت آن است...»

اما فلسفه ممنوعیت قمار در اسلام چیست؟

اکنون که وجه مشخصه قمار از فعالیت سالم اقتصادی بیان شد، معنای آیه ۹۱ سوره مائده نیز بهتر درک می‌شود: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ

و يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ - شیطان می‌خواهد به وسیله‌ی شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. آیا خودداری خواهید کرد؟»

عموماً وقتی کسی شاهد سود دیگری است در حالی که منشأ این سود ضرری باشد که به وی رسیده است، در وی حالت کینه و دشمنی نسبت به آن کسی که موجب ضررش شده به وجود می‌آید.

بازاریابی هرمی از مخرب‌ترین قمارهاست. در بازاریابی هرمی به اعضا توصیه می‌شود مشتریان جدید را از بین دوستان و نزدیکان خود انتخاب کنند و نتیجه چنین روشی آن است که عداوت و کینه که از نتایج قمار است در بین دوستان و نزدیکان به وجود می‌آید و از نظر اجتماعی لطمه بیشتری به جامعه وارد می‌شود؛ و چون اشباع این گونه سیستم‌ها پدیده‌ای حتمی است، در نتیجه بیش از ۹۰ درصد افراد متضرر می‌شوند.

بررسی مختصری از شکایات و پرونده‌های موجود در محاکم قضایی این گفته را به راحتی اثبات می‌نماید.

فتاوی برخی مراجع عظام درباره فعالیت‌های هرمی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای:

رهبر معظم انقلاب در پاسخ به پرسش‌هایی درباره‌ی فعالیت شرکت‌های هرمی فرموده‌اند: معاملات شبیه گلدکوئست و الماس صورت شرعی نداشته و اکل مال به باطل است و جایز نمی‌باشد و آنچه را که از این طریق تحصیل کرده‌اید باید به صاحبان آن برگردانید و در صورت عدم امکان، حکم مال مجهول‌المالک را دارد که در صورت دسترسی به صاحبش باید پول را به او برگردانید و در غیر این صورت با اذن حاکم شرع (بنابر احتیاط واجب) به فقیر صدقه بدهید؛ و دیگر بحث خمس مطرح نمی‌گردد.

همچنین مقام معظم رهبری اجرای روش گلدکوئست توسط شرکت‌های ایرانی یا دولتی را بدون صورت شرعی، اکل مال به باطل و غیرمجاز دانسته‌اند.

سؤال: یک شرکت داخلی فروش کتاب، برای عضویت مبلغی دریافت می‌کند و در ازای آن کتاب‌های درخواستی را با پست مجانی ارسال می‌کند. همچنین اگر هر عضو، افراد دیگری را به

عضویت در شرکت ترغیب کند، به ازای هر دو نفر و با شرایط خاص، مبلغ ۲۰۰۰ تومان به عنوان حق بازاریابی به شخص معرفی کننده پرداخت می شود. عضویت افراد به صورت شبکه ای ثبت می شود و هر شخص، دارای دو نفر زیرمجموعه می گردد. در صورت تشکیل یک زوج به عنوان زیرمجموعه یک شخص، ۲۰۰۰ تومان به او و همه افرادی که بالاتر از او قرار دارند پرداخت می گردد. فرایند فوق چه حکمی دارد؟

جواب: این گونه معامله وجه شرعی ندارد.

آیت الله مکارم شیرازی:

در پاسخ به سؤال عده کثیری از مقلدین، معظم له راجع به حکم شرعی فعالیت شرکت های گلدکوئست، گلدمین، تجارت الماس، بیزنس، کارگشا و... و همچنین طرح شایعاتی راجع به حلیت فعالیت این شرکت ها از سوی برخی از افراد، ایشان طی فتوایی حکم به حرمت فعالیت تمام شرکت هایی که به طور زنجیره ای بازاریابی می کنند، دادند. متن استفتاء بدین شرح است:

سؤال: به نظر حضرتعالی حکم شرعی فعالیت های شرکت هایی که به صورت زنجیره ای بازاریابی می کنند، چگونه است؟

جواب: این مؤسسات به ظاهر اقتصادی که گاه چهره واقعی خود را زیر پوشش های ایجاد اشتغال یا تخصیص قسمتی از درآمد خود به مراکز خیریه پنهان می کنند، مؤسسات مرموز و خطرناکی هستند که کار آنها شبیه به نوعی قمار یا لاتاری است. کلاه از سر عده زیادی برمی دارند و بر سر عده معدودی می گذارند و قسمت عمده درآمد را خودشان می برند و غالباً به خارج منتقل می کنند بی آن که هیچ گونه کار مثبتی انجام داده باشند و عمل آنها مصداق بارز اکل مال به باطل است که قرآن مجید با صراحت از آن نهی کرده است.

سؤال: آیا استفتائی که به نقل از حضرتعالی راجع به حلیت فعالیت شرکت های مزبور در سایت ها و نشریات این شرکت ها منتشر می گردد، معتبر است؟

جواب: استفتاء مزبور جعلی بوده و فاقد هر گونه اعتبار است.

آیت الله فاضل لنکرانی:

حضرت آیت الله فاضل لنکرانی در فتوای خود، ارتباط با شرکت گلدکوئست و نظایر آن را حرام دانسته و این حرمت را هم در چارچوب احکام اولیه و هم به عنوان ثانوی مورد تأکید قرار داده اند. متن این فتوا بدین شرح است:

«در مورد شرکت گلدکوئست و نظایر آن که اخیراً سؤالات مکرری از این دفتر شده و کثرت سؤالات دلیل بر فعالیت گسترده این شرکت‌ها از نظر کمی و کیفی است، اعلام می‌نماییم که ارتباط با این شرکت‌ها هم به‌عنوان اولی حرام است و هم به‌عنوان ثانوی.

اما عنوان اولی: برای این که از مصادیق اکل مال به باطل است که مورد نهی صریح در قرآن واقع شده و تحصیل پول از این طریق تمام مفاسد اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی قمار را دارد. اما عنوان ثانوی: برای این که راهی اختراع کرده‌اند تا ضمن سود سرشار و هنگفت، کشورهای دیگر مخصوصاً مسلمانان را از نظر اقتصادی مورد تضعیف قرار دهند و ارزهای آنان را از کشورشان بیرون ببرند و افراد فعال را از فعالیت‌هایی که موجب ارتقا و رشد کشورشان است باز دارند و این عنوان ثانوی از نظر اهمیت بالاتر از عنوان اولی است؛ لذا توالی فاسد این گونه معاملات که بر هیچ فرد منصفی پوشیده نیست مؤکد حرمت آن است و پولی که از این راه به‌دست می‌آید در صورتی که صاحبان آن معلوم نباشند باید تماماً به فقرا صدقه داده شود؛ امید است که ملت شریف و مسلمان مخصوصاً جوانان عزیز، هشیاری و آگاهی بیشتری یافته و از دام‌های گسترده شیطانی اجتناب نمایند.»

سوءاستفاده از فتوای آیت‌الله فاضل لنکرانی:

شرکت گلدکوئست با توضیحاتی ناقص، نظر آیت‌الله فاضل لنکرانی را درباره این مسئله در تاریخ ۲۱ خرداد سال ۸۱ پرسیدند که ایشان فرمودند:

«... چنانچه پورسانت را به‌عنوان حق الزحمه به افراد پرداخت نمایند، اشکالی ندارد. اگر چنین اموری مربوط به یهودی‌های اسرائیل باشد جایز نیست.»

همین دست‌خط مورد سوءاستفاده مجریان گلدکوئست در ایران قرار گرفت. آنان از این استفتاء به تعداد بسیاری زیاد کپی گرفتند و در اختیار مردم قرار دادند. اما زمانی که دوباره این طرح جان گرفت و اصل ماجرا بدون هیچ ابهام و پرده‌پوشی به اطلاع آیت‌الله فاضل لنکرانی رسید، حکم تازه‌ای در هامش استفتاء قبلی با این متن مرقوم فرمودند:

«... جواب مزبور (پاسخ قبلی) در موردی است که عملیات این شرکت‌ها علاوه بر نکات مذکور در استفتاء موجب ضرر اقتصادی بر جامعه نباشد، اما در فرضی که اخلال در نظام اقتصادی به‌وجود آورد، جایز نیست...»

ولی نکته قابل توجه آن است که این حکم مورد توجه اعضای گلدکوئست و بازاریابان شرکت قرار نمی‌گیرد.

آیت الله سیستانی:

سؤال: نظر جنابعالی در مورد بازاریابی شبکه‌ای از شرکت مای‌سون دیاموندز با توجه به این که جنس وارد شده قیمت واقعی خود را دارا می‌باشد و موضوع خروج ارز منتفی است چیست؟

سؤال: واریز وجه به حساب افراد از سوی شرکت‌هایی که در ازای معرفی افراد دیگری برای واریز وجه به حساب آن شرکت، مبالغی را به حساب نفر اول و نفرات بعدی که هر کدام از آنها به ترتیب سه نفر را معرفی کنند، چگونه است؟ (البته در ابتدای برگه‌های مربوط به شرکت قید شده که مبالغ واریزی به حساب افراد را به نیت هدیه واریز نمایید)

سؤال: آیا معامله با گلدکوئست و شرکت‌های شبیه آن حرام است؟
و جواب تمام این سؤالات از طریق دفتر ایشان یک پاسخ مشترک بوده است که:
حضرت آیت الله ورود به این گونه معاملات را اجازه نمی‌دهند یا جایز نمی‌دانند.

سایر مراجع محترم تقلید:

بسیاری دیگر از مراجع تقلید همچون سیستانی، صافی گلپایگانی، تبریزی، مظاهری، گرامی و... نیز در استفتائات جداگانه‌ای این معاملات را حرام یا بنا بر احتیاط واجب حرام اعلام کرده‌اند. با توجه به محتوای اغلب پاسخ‌های مراجع به استفتائات مربوط به شرکت‌ها و شبکه‌های بازاریابی هرمی، می‌توان اذعان داشت که حرمت این سیستم‌ها مورد اجماع قریب به اتفاق مراجع محترم تقلید شیعه می‌باشد.

پی نوشت‌ها:

- ۱- سایت ایران گلد
- ۲- البته بدیهی است نباید چنین تلقی نمود که الزاماً هر فعالیتی با درآمد بالا ناسالم است. مدارک و بحث مبسوط این قاعده را در کتاب «القواعد الفقهیه» نوشته سیدمیرزا حسن موسوی بجنوردی از صفحه ۲۲۵ به بعد، ببینید.
- ۳- همان از صفحه ۱۷۶ به بعد.
- ۴- وسائل الشیعه ج ۲۶ ص ۱۴
- ۵- الکافی ج ۵ ص ۲۹۴
- ۶- بولتن «نگاهی دیگر به شرکت‌ها و شبکه‌های بازاریابی هرمی»
- ۷- وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۴۴۸

استفاده صحیح از جوان

در بیان مقام عظمای ولایت

امروز کشورهایی هستند که جوان ندارند و از بالا بودن سن نسل‌های موجودشان رنج می‌برند. ما وقتی به کشور خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چهره‌ها جوان، لبخندها جوانانه، سرها برافراخته و بازوان و نیروی بدنی تواناست. هم وقتی فکر جوان بود، می‌درخشد؛ هم وقتی جسم جوان بود، کارایی نشان می‌دهد؛ بنابراین باید قدر جوان را دانست.

بعضی با این پدیده، آن‌چنان که شایسته آن است، برخورد نمی‌کنند. گاهی به جای برنامه‌ریزی برای جوان‌ها، تملق آن‌ها گفته می‌شود. من دوست ندارم وقتی با جوان‌ها مواجه می‌شویم، دایم به‌به و چه‌چه کنیم و از محسّنات آن‌ها بگوییم؛ این فقط امواج هوا و لفاظی است؛ به این احتیاجی نیست. متأسفانه جمعی به این اشکال دچارند؛ هر جا کم می‌آورند، اسم جوان‌ها را می‌آورند؛ هر جا درمی‌مانند، عنوان و تابلوی جوان‌ها را بلند می‌کنند. تملق‌گویی و اسطوره‌سازی از جوان، بدون این‌که واقعیت جوان و دغدغه جوان و کیفیت حرکت جوان و برنامه‌ریزی برای جوان به‌درستی مورد توجه باشد، یک اشکال است.

اشکال دیگر این است که گاهی از جوان‌ها به عنوان یک کالای مصرفی استفاده شود؛ از آن‌ها صرفاً برای حضور در انتخابات و برای بلند کردن نام زید و عمرو استفاده شود؛ همه اینها منفی است. کاری که باید بشود، این‌ها نیست؛ کاری که باید بشود، این است که برنامه‌ریزان فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور بنشینند و این پدیده عظیم را به‌درستی برآورد و برایش برنامه‌ریزی کنند؛ کشور به این نیاز دارد.

گزیده‌ای از سخنان مقام معظم رهبری

در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلاي رشت

۱۳۸۰/۲/۱

فعل اخلاقی

خلاصه بحثی از استاد شهید آیت الله مطهری با همین عنوان از کتاب تعلیم و تربیت در اسلام

نوع دوستی

داروینیسیم

وجدان اخلاقی

جدال خود و ناخود

نظریه عقل دوراندیش

نقد این نظریه

زیبایی عقلی

دین، تنها ضامن اجرای اخلاق

نسبیت اخلاق

فعل اخلاقی

فرق تربیت و اخلاق

نظریات در باب معیار فعل اخلاقی

الف) دگردوستی

ایثار

ب) حسن و قبح ذاتی افعال

ج) الهام وجدان

د) دگردوستی اکتسابی

ه) رضای خدا

فعل اخلاقی

فعل اخلاقی

یکی از مسائلی که [در فلسفه اخلاق] مطرح است این است که معیار فعل اخلاقی چیست؟ یعنی کارها را ما با چه معیاری می‌توانیم از نظر اخلاقی بسنجیم، کاری را اخلاقی بدانیم و کاری را عادی؟ به تعبیر دیگر فرق فعل اخلاقی با فعل عادی چیست؟ شک ندارد که یک سلسله از کارهایی که ما انجام می‌دهیم کار عادی است و این‌ها را کسی فعل اخلاقی نمی‌شمارد، مثل این که سر سفره می‌نشینیم و غذا می‌خوریم. در این صورت کسی نمی‌گوید ما کار اخلاقی انجام می‌دهیم. ولی بعضی از کارها هست که فعل غیر طبیعی و اخلاقی شمرده می‌شود. مثلاً کسی ایثار می‌کند، یعنی در حالی که خود به چیزی نیاز دارد، وقتی احساس می‌کند که شخص دیگری هم به آن نیاز دارد او را بر خود مقدم می‌دارد. در این‌جا می‌گویند او یک عمل اخلاقی انجام داده است. قبل از این که معیار عمل اخلاقی را ذکر کنیم، دو لغت را از نظر مفهوم باید توضیح دهیم.

فرق تربیت و اخلاق

تربیت با اخلاق تفاوتی دارد، با این که اخلاق هم خود نوعی تربیت است و به معنی کسب نوعی خُلق و حالت و عادت می‌باشد.

تربیت مفهوم پرورش و ساختن را می‌رساند و بس. از نظر تربیت فرق نمی‌کند که تربیت چگونه و برای چه هدفی باشد؛ یعنی در مفهوم تربیت، قداست خوابیده که بگوییم تربیت یعنی کسی را آن‌طور پرورش بدهند که یک خصایص مافوق حیوان پیدا کند، بلکه تربیت جانی هم تربیت است و این کلمه در مورد حیوانات نیز اطلاق می‌شود.

اما در مفهوم اخلاق قداستی نهاده شده است و لهذا کلمه «اخلاق» را در مورد حیوان به کار نمی‌برند. مثلاً وقتی اسبی را تربیت می‌کنند، نمی‌گویند که به او اخلاق تعلیم می‌دهند. لذا اگر بخواهیم با اصطلاح صحبت کنیم باید بگوییم فن اخلاق و فن تربیت یکی نیست و دوتا است. در مفهوم اخلاق نوعی قداست خوابیده است (که باید ملاک و معیار قداست را به دست آوریم). لذا می‌گوییم فعل اخلاقی در مقابل فعل طبیعی قرار می‌گیرد.

البته این نکته باید روشن باشد که این که می‌گوییم «در مقابل فعل طبیعی» این را دو جور می‌توان تعبیر کرد:

یکی این که بگوییم فعل اخلاقی یعنی فعل ضد طبیعی، و ما هر فعلی را که بر ضد اقتضای طبیعت باشد فعل اخلاقی می‌نامیم. مقصود این نیست که ملاک فعل اخلاقی این است که بر ضد طبیعت باشد و هرکاری را که بر ضد طبیعت باشد کار اخلاقی بنامیم.

یک آدم مرتاض به خود رنج می‌دهد و بر خلاف طبعش رفتار می‌کند، ولی ما نمی‌گوییم که چون او کاری بر ضد طبیعت خود انجام داده فعلش اخلاقی است. این نمی‌تواند مقیاس باشد. این که می‌گوییم «در مقابل فعل طبیعی» مقصود ضد طبیعت نیست، بلکه مقصود افعال غیر طبیعی است.

یعنی افعال مغایر با افعال طبیعی و نوع دیگری از فعل‌ها غیر از کارهایی که مقتضای طبیعت بشری است و بشر به حکم ساختمان طبیعی‌اش انجام می‌دهد.

نظریات در باب معیار فعل اخلاقی

الف) دگردوستی

برخی گفته‌اند که ملاک و معیار فعل اخلاقی این است که براساس غیردوستی باشد نه براساس خوددوستی. زیرا انسان نمی‌تواند کار ارادی‌اش مثل حرف زدن یا قدم زدن انگیزه نداشته باشد، ولی یک وقت انگیزه انسان از کاری که انجام می‌دهد ایصال نفع به خود یا دفع ضرر از خود است که این چنین کاری را کار اخلاقی نمی‌نامیم چون هر موجود زنده‌ای به حکم طبیعت اولیه خودش غریزاً دنبال جلب منافع برای خود و دفع مضرات از خود است. ولی همین قدر که کار انسان از حوزه خودی و فردی خارج شد و جنبه غیردوستی به خود گرفت و برای جلب منافع برای غیر یا دفع ضرر از غیر بود، می‌شود کار اخلاقی. پس طبق این نظریه هر عملی که در حوزه خود دوستی است، فعل غیر اخلاقی و هر عملی که در حوزه دگردوستی است، فعل اخلاقی نامیده می‌شود.

این بیان، بیان تمامی نیست، زیرا ممکن است همان غیرخواهی و دگرخواهی هم در مواردی غریزی و طبیعی و به حکم و فرمان طبیعت باشد و این نمی‌تواند عنوان اخلاقی به خود بگیرد، مثل محبت مادر - اعم از انسان و غیر انسان - نسبت به فرزند خودش. هر حیوانی به حکم غریزه، فرزند خود را دوست دارد. آیا ما می‌توانیم محبت‌های مادران نسبت به فرزندان را که تحت تأثیر طبیعت انجام می‌دهند کار اخلاقی بنامیم؟ آیا این کار، اخلاقی است یا طبیعی؟

ایثار

ممکن است این نظریه را به این تعبیر بگوییم که معیار فعل اخلاقی، ایثار است. ولی باید دید ایثار به چه انگیزه‌ای صورت می‌گیرد. گاهی انسان ایثار می‌کند و غیر را بر خود مقدم می‌دارد به خاطر حبّ شهرت و خوش‌نامی یا به خاطر تعصبات قومی و فامیلی و غیره.. پس صرف ایثار را نمی‌توان معیار فعل اخلاقی نامید، زیرا ایثار با خودخواهی هم جور در می‌آید.

ب) حسن و قبح ذاتی افعال

قدما می‌گفتند کارهای اخلاقی کارهایی است که حسن ذاتی دارد و در مقابل، کارهای ضد اخلاقی کارهایی است که قبح ذاتی دارد، و معتقد بودند که عقل انسان حسن ذاتی کارهای اخلاقی و قبح ذاتی کارهای ضد اخلاقی را درک می‌کند. مثلاً می‌گفتند عقل هرکسی می‌فهمد که راستی ذاتاً خوب است، و دروغ ذاتاً بد است. عقیده داشتند که حاکم بر وجود انسان ممکن است قوای حیوانی - مثلاً یکی از انواع شهوت - باشد و ممکن است عقل باشد. افراد شهوت پرست - مثلاً شکم پرست - حاکم بر وجودشان شهوت است. برخی حاکم بر وجودشان خشم و غضب یا واهمه و کارهای شیطنت آمیز و مکرهاست، و برخی حاکم بر وجودشان عقل است. آن‌ها قائل بودند که عقل، حسن و قبح ذاتی امور را درک می‌کند، و می‌گفتند کار اخلاقی آن کاری است که به حکم عقل صورت گرفته باشد و انسان‌های اخلاقی یعنی کسانی که عقل بر وجودشان حاکم است و شهوت و غضب و واهمه بر وجودشان حاکم نیست (بلکه این‌ها به منزله رعیت عقل‌اند، یعنی از او دستور می‌گیرند) و شهوات آن‌ها روی حساب و اندازه‌گیری عقل کار می‌کنند. و می‌گفتند مادام که انسان، حاکم بر وجودش قوه شهوت یا غضب و یا واهمه باشد فعلش غیر اخلاقی است و به تعبیر آن‌ها حیوانی است. آن‌ها تعبیر به اخلاقی و طبیعی نمی‌کردند، به انسانی و حیوانی تعبیر می‌کردند.

ج) الهام وجدان

نظریه دیگر متعلق به کانت است. او معتقد است که فعل اخلاقی آن فعلی است که مطلق باشد؛ یعنی انسان آن را انجام بدهد نه برای غرضی، بلکه فقط به خاطر خود آن کار و به حکم یک تکلیف که او معتقد است از وجدان سرچشمه می‌گیرد. وجدان انسان یک سلسله تکالیف بر عهده او می‌گذارد، و هرکاری که انسان انجام دهد نه برای هدف و مقصودی بلکه فقط برای این که تکلیفی را انجام داده باشد، فعل اخلاقی است. حالت انسان در این‌جا درست حالت فردی در مقابل فرد دیگر است که فقط آماده انجام تکالیفی است که از ناحیه او گفته شود و کاری به این ندارد که او چه دستور می‌دهد، هرچه باشد انجام می‌دهد. او معتقد است که هر فعلی که از الهام وجدان سرچشمه گیرد فعل اخلاقی است، و هر فعلی که چیز دیگری در آن دخالت داشته باشد - شرط یا قید و خصوصیتی که آن را مشروط کند - آن را دیگر نمی‌توان فعل اخلاقی نامید. این هم یک فرضیه است.

د) دگردوستی اکتسابی

نظر دیگری که نزدیک به نظر اول است می‌گوید: معیار فعل اخلاقی، دگردوستی است ولی با این فرض که دوستی اکتسابی باشد نه طبیعی. بنابراین ما دو نوع دگردوستی داریم:

۱. دگردوستی طبیعی، مثل محبت مادرانه و تعصب‌های قومی و فامیلی

۲. دگردوستی اکتسابی، یعنی انسان به حکم طبیعت چنین حالتی ندارد بلکه آن را کسب می‌کند. اگر کسی انسان دوست شد آن‌طور که یک مادر فرزند خود را دوست دارد، این حالت اکتسابی و یک کمال ثانوی در اوست. این هم یک نظریه.

ه) رضای خدا

در این‌جا نظریه دیگری هست و آن این‌که اساساً اخلاق را برگردانیم به اخلاق مذهبی و بگوییم این‌ها همه فلسفی و علمی است، یعنی کسانی که این حرف‌ها را زده‌اند خواسته‌اند برای اخلاق معیاری منهای ایمان مذهبی به دست دهند؛ فعل اخلاقی آن فعلی است که هدف و انگیزه‌اش رضای حق باشد. البته در این مکتب هم مسئله «خود» نفی می‌شود؛ یعنی هدف، منفعت رساندن به خود و یا دفع ضرر از خود نمی‌باشد، ولی هدف نهایی ایصال نفع به غیر هم نیست بلکه رضای حق است، و در ایصال نفع به غیر نیز از آن جهت می‌کوشد که رضای حق را در آن می‌داند: «أَتْمَا نُطْعِمُكُمْ لَوْ جَهَّ اللَّهُ لَا تَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً» (سوره دهر)

می‌توان گفت در تمام این نظریه‌ها یک مطلب مورد اتفاق همه است و آن این‌که اخلاق بالاخره خروج از حوزه خودی فردی است؛ یعنی هر کاری که به‌منظور ایصال نفعی به خود و یا دفع ضرری از خود باشد، مسلّم اخلاقی نیست. بحث در مورد افعالی است که با وجود این‌که ایصال نفع به غیر است، باز هم می‌گویند اخلاقی نیست.

بررسی نظریه کانت

گفته شد کانت عقیده دارد که فعل اخلاقی فعلی است که از هر قید و شرط و غرضی مجرّد و منزّه باشد و هیچ منظوری جز جنبه تکلیفی از انجام آن در کار نباشد و انسان آن را فقط به حکم وظیفه انجام دهد. ولی سؤالی مطرح می‌شود و آن این‌که آیا اساساً ممکن است انسان کاری را انجام دهد که از آن هیچ منظوری برای خود نداشته باشد؟ عده‌ای می‌گویند چنین چیزی ممکن نیست؛ محال است که بشر به سوی کاری برود که از آن به او چیزی نرسد. اصلاً امکان ندارد که انسان به سویی برود که در آن سو کمالش نباشد ولو کمال

نسبی. حتی آن آدمی که بر ضد کمالش رفتار می‌کند، باز کمال یک قوه‌اش در آن رفتار هست، و این که آن را ضد کمال می‌گوییم به این دلیل است که ضد کمال اوست از جنبه دیگری، و الا این که انسان به سویی برود که در آن هیچ کمالی برایش نباشد محال است. پس این حرف‌هایی که می‌گویند فعل اخلاقی فعلی است که در آن هیچ هدفی برای «خود» نباشد و شخص هیچ نفعی برای «خود» نداشته باشد، درست نیست. جواب باید داد که در اینجا مغالطه‌ای هست و باید آن را رفع کرد.

یک وقت می‌گوییم که هدف انسان از هر کاری نفعی است که به خودش می‌رسد، یعنی منظور نفعی است که آن نفع برای خودش می‌باشد. اگر چنین بگوییم می‌توان جواب داد که خیر، ممکن است انسان کاری را انجام دهد که نفعش به خودش نرسد و فقط قصد ایصال نفع به غیر را داشته باشد.

ممکن است جواب داده شود که من وقتی کاری را انجام می‌دهم، یا از آن کار لذت می‌برم یا نمی‌برم و از این که آن کار انجام نشود یا رنج می‌برم یا نمی‌برم. اگر از انجام دادن آن لذت نبرم و از انجام ندادن آن نیز رنج نبرم، محال است به طرف آن بروم. اگر علی بن ابیطالب هم در نهایت خلوص، ایصال نفع به غیر می‌کرد آیا در عمق وجدانش از این کار لذت می‌برد یا نه؟ اگر لذت نمی‌برد و از نکردنش هم رنج نمی‌برد، محال بود چنین کاری را انجام دهد.

مغالطه‌اش همین جاست. لذت و رنج منحصر به این نیست که نفعی به انسان برسد یا ضرری از او دور شود. انسان موجودی است که از نفع رساندن به غیر هم لذت می‌برد و می‌تواند به مقامی برسد که از نفع رساندن به غیر بیش از آن لذت ببرد که از نفع رساندن به خود، و از دفع ضرر از دیگران بیش از آن لذت ببرد که از دفع ضرر از خود. پس این دو را از هم جدا کنیم. مادیون اغلب می‌گویند که انسان هر کاری که می‌کند، برای نفع رساندن به خود است. خیر، ممکن است انسان به جایی برسد که برای نفع رساندن به دیگران کار کند. اما اگر بگویید که انسان از هر کاری بالاخره لذتی می‌برد، می‌گوییم درست است ولی لذت بردن انسان از یک کار منحصر به این نیست که ناشی از نفع رساندن به خود باشد. این عین کمال انسان است که از نفع رساندن به غیر، خوش باشد و لذت ببرد.

و آن چیزی هم که کانت می‌گوید که فعل انسان باید غیرمشروط باشد تا اخلاقی باشد،

اگر مقصودش از غیر مشروط بودن این است که نفعی به خودش نرسد، می شود قبول داشت. اما اگر مقصودش این است که از نفع رساندن به غیر هم عاری باشد یعنی مشروط به نفع رساندن به غیر هم نباشد و انسان انجام تکلیف کند بدون آنکه از آن لذت ببرد، چنین چیزی محال است.

پس در واقع این توضیحی بود در اطراف آن نظریه‌ای که می‌گوید: «معیار اخلاق، ایصال نفع به غیر است» و دیگری منکر می‌شود که چنین عملی محال است، و همچنین در اطراف نظریه‌ای که می‌گوید «فعل انسان می‌تواند مطلق باشد» که ما می‌گوییم به یک معنا می‌تواند مطلق باشد و به یک معنا نمی‌تواند؛ به این معنا می‌تواند که از قید نفع خواهی برای خود آزاد باشد، و به این معنا نمی‌تواند که از قید نفع خواهی برای دیگری آزاد باشد و انسان از آن لذت نبرد.

همین‌جا ما آن مسئله وجدان انسانی را هم می‌توانیم درک کنیم و معنایش را بفهمیم. بعضی قائل به وجدان فطری اخلاقی برای انسان هستند و بعضی دیگر قائل به چنین وجدانی نیستند و می‌گویند انسان آفریده شده برای این که نفع خود را بخواهد.

وجدان اخلاقی به معنای مورد نظر کانت درست نیست، ولی به این معنا که ذکر شد هیچ محال نیست و بهترین دلیلش وقوع کارهای اخلاقی است که منظور از آن‌ها نفع رساندن به غیر است و افراد از کار خود لذت هم می‌برند و از هدف خود شادند.

این مطلب به‌طور اجمال مورد اتفاق همه است که انسان پاره‌ای افعال را انجام می‌دهد یا می‌تواند انجام دهد که از حد فعل طبیعی یا حیوانی که هر حیوانی به حسب طبع و غریزه انجام می‌دهد بالاتر است. این افعال را افعال انسانی یا اخلاقی می‌نامند. منظور این است که این افعال در سطح انسان انجام می‌شود و در سطح حیوان صورت نمی‌گیرد.

نوع دوستی

بعضی دیگر در تعریف فعل اخلاقی، غیردوستی به معنی اعمّ کلمه را به کار برده‌اند. گفته‌اند فعل اخلاقی آن فعلی است که ناشی از احساسات نوع دوستانه باشد، که امروز روی آن خیلی تکیه می‌شود. ولی بحث درباره عامل اجرایش پیش می‌آید.

در میان قدما، ارسطو انسان را به حکم طبیعت اجتماعی او مدنیّ بالطبع می‌دانست و معتقد به دو نوع غریزه بود: فردی و نوعی. می‌گفت انسان به حکم غرایز نوعی می‌خواهد

خودش را با جامعه تطبیق دهد و همان‌طور که علاقه‌ی خاص نسبت به خودش دارد، به سرنوشت جامعه‌اش نیز علاقه‌مند است. در میان حکمای جدید، بیکن معروف است به نظریه‌ای که تقریباً همان نظریه ارسطوست و خواسته بگوید که در انسان چنین غرایزی یافت می‌شود. پس طبق این نظریه معیار اخلاق این است که ناشی از احساسات نوع دوستانه باشد، و ضامن اجرایش هم در انسان هست. ولی این از نظر علمی ثابت نیست.

داروینیسم

داروینیسم که فلسفه آن بر اساس تنازع بقا نهاده شده است می‌گوید هر موجود زنده‌ای خودخواه آفریده شده و برای بقای خود کوشش می‌کند، و به همین دلیل این کوشش منتهی به تنازع بقا و آن هم منتهی به انتخاب طبیعی و انتخاب اصلح می‌شود، و این اساس تکامل است. طبق این فلسفه جایی برای غرایز طبیعی و نوعی برای انسان باقی نمی‌ماند. خیلی‌ها روی همین اصل به داروین تاخته‌اند که این فلسفه یکی از ضررهایش این است که پایه‌های اخلاق و تعاون را متزلزل می‌کند. مطابق فلسفه داروین حس تعاون به عنوان یک حس اصیل وجود ندارد، بلکه تعاون به‌عنوان کاری که ناشی از تنازع است وجود می‌یابد؛ یعنی آن‌چه که اصالت دارد تنازع است، و تعاون به تبع آن می‌آید. مثلاً وقتی که انسان می‌خواهد موقعیت خود را مستحکم کند (هرفردی خودش را با دیگران مخالف می‌بیند زیرا او فردی جدا از فرد دیگر است) بنا بر اصل تنازع بقا نیرویی با افراد دیگر تشکیل می‌دهد و در مقابل دیگران صافبندی می‌کند.

وجدان اخلاقی

مکتب دیگر مکتب تکلیف است. می‌گوید اساساً اگر انسان کاری ناشی از احساسات انجام دهد- ولو احساسات نوع دوستانه- کار او به فعل طبیعی باز می‌گردد. فعل طبیعی تعریفش این است که انسان کاری را از روی غریزه انجام دهد، خواه غریزه فردی و خواه غریزه جمعی. فعل اخلاقی آن است که از همه این‌گونه اغراض منزّه و ناشی از احساس تکلیف باشد.

حال اگر بپرسیم تکلیف کجاست؟ می‌گوید در وجدان انسان. خدا انسان را با یک وجدان آفریده که آن غیر از احساسات نوع دوستانه است. وجدان یک احساس مقدسی است در درون انسان که به انسان فرمان می‌دهد، و فعل اخلاقی آن است که از وجدان سرچشمه بگیرد.

وجدان در مکتب کانت تعریف شده. او برای وجدان انسان ارزش فوق العاده‌ای قائل است و معتقد است که انسان یک وجدان بسیار اصیل اخلاقی دارد. او درباره اطاعت از وجدان همان حرف را می‌زند که اهل ایمان در مسئله اخلاص نسبت به باری تعالی می‌زنند که بنده مخلص آن است که امر خدا را اطاعت کند نه برای وصول به نعمت‌های خدا و نه برای ترس از عقاب خدا، بلکه چون او امر کرده اطاعت کند ولو این که بداند اگر انجام دهد بهشتی در کار نیست و اگر انجام ندهد جهنمی در کار نیست. این هم نظری است.

ما این وجدان را نفی نمی‌کنیم ولی می‌گوییم که این وجدان در این حد امر صددرصد تأیید شده‌ای از نظر علمی نیست. البته در اسلام این امر تعریف شده که یک وجدان اخلاقی در انسان هست، ولی نه به‌عنوان یک اصل مسلم که نتوان در آن خدشه وارد کرد و نه با آن قوه و قدرتی که کانت می‌گوید که در روح و باطن هرکس چنین قوه و نیرویی با این صراحت وجود دارد.

این نظریه، نظریه خوبی است و همین که می‌بینیم در قرآن از نفس لوآمه و مطالب دیگری از قبیل «فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» یاد شده است، نشان می‌دهد که از نظر قرآن نسبت به کار بد و خوب اصالتی در انسان هست؛ یعنی وقتی انسان کار بدی انجام می‌دهد از درونش خودش را ملامت می‌کند، و معلوم می‌شود که چیزی هست که فرمان به خوبی و ترک بدی می‌دهد.

جدال خود و ناخود

برای تأیید این مطلب، روان‌شناسان امروز می‌گویند: انسان گاهی تصمیم می‌گیرد به انجام کاری که برخلاف میل و طبیعت نفسانی‌اش می‌باشد ولی تشخیص می‌دهد که خوب است، مثلاً تصمیم می‌گیرد که در غذا خوردن امساک کند یا در خوابیدن زیاده روی نکند و یا سحرخیز باشد. وقتی انسان تصمیم گرفت، میان دو عامل قرار می‌گیرد: یک عامل که می‌گوید کم بخور یا سحرخیز باش و یک عامل دیگر که طبیعت اوست و می‌خواهد برخلاف عمل کند. گاهی انسان از آن اراده‌ای که تصمیم را گرفته پیروی می‌کند و گاهی برعکس. وقتی که اراده اخلاقی‌اش پیروز می‌شود احساس رضایت می‌کند و حتی احساس پیروزی می‌کند، درست مثل یک پهلوان پیروز. برعکس وقتی طبیعت او غالب می‌شود، از خودش بدش می‌آید و احساس شکست می‌کند، در حالی که انسان از خودش شکست خورده نه از

دیگری، مثل این که انسان فرزند داشته باشد و با فرزندش کشتی بگیرد و بگوید هر کدام پیروز شدیم فرق نمی کند. بدیهی است چه طبیعت من بر من غالب شود و چه من بر طبیعت، در هر دو حال خودم پیروز شده ام. ولی چرا در عین حال انسان وقتی آن اراده اخلاقی اش غالب می شود احساس می کند «خود»ش پیروز شده و گویی بر بیگانه ای پیروزی یافته، اما وقتی طبیعتش غالب می شود احساس می کند که آن «خود» شکست خورده؟ معلوم می شود که آن «خود» انسان بیشتر «خود» است تا این «خود» که «ناخود» است. اینجا در واقع پیروزی خود بر ناخود است؛ یعنی آن چه که به طبیعت انسان بستگی دارد، با این که «خود» است اصیل نیست.

نظریه عقل دوراندیش

نظریه دیگری هست که نظریه غالب مادیون است و راسل هم از آن دفاع می کند و آن نظریه عقل فردی یا عقل دوراندیش است. ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه از آن تعبیر به غریزه هوشیاری می کند. امثال راسل می گویند وجدان اخلاقی و محبت نوع و نوع دوستی و امثال این حرف ها به درد نمی خورد؛ اخلاق از این ناشی می شود که انسان فکر دوراندیش داشته باشد. وقتی انسان دوراندیش بود، حساب می کند که مصلحت او در این است که رعایت نوع را بکند. راسل می گوید: مثلاً من گاو همسایه را هرگز نمی دزدم زیرا می دانم که اگر من گاو او را بدزدم، آن همسایه یا دیگری گاو مرا می دزدد. یا مصلحت من در این است که دروغ نگویم، چون اگر دروغ بگویم دیگران هم دروغ می گویند و آن قدر که من از دروغ گفتن منفعت می برم چند برابر آن از دروغ شنیدن ضرر می برم، پس دروغ نمی گویم و خلاصه هیچ کار بدی نمی کنم، چون می دانم اگر کار بدی مرتکب شوم عکس العملش چند برابر به خودم برمی گردد.

در این نظریه، اخلاق از آن مفهوم قداست افتاده، آن قداستی که انسان فلان کار را انجام می دهد روی احساسات نوع دوستانه نه خودپرستانه.

می گوید فعل اخلاقی روی احساسات خودپرستانه است. این اولین عیب این نظریه است. ولی ممکن است بگویند حقیقت را باید گفت، انسان نباید روی خیال حرف بزند.

نقد این نظریه

ایراد اساسی این نظریه این است که پایه اخلاق را از اساس متزلزل می کند، یعنی این

اخلاق در جایی حاکم است که افراد بشر در جامعه‌ای باشند که قدرت‌ها مساوی باشند و من از طرف، همان قدر بترسم که او از من می‌ترسد و از ناحیه او همان قدر امنیت داشته باشم که او از ناحیه من امنیت دارد.

اما آن‌جا که یک طرف قوی و طرف دیگر ضعیف است و قوی صددرصد مطمئن است که ضعیف نمی‌تواند کاری کند، هیچ نیرو و عاملی نمی‌تواند قوی را دعوت به اخلاق کند. این است که راسل برخلاف همه شعارهای صلح دوستی و انسان دوستی که داشت، فلسفه‌اش یک فلسفه ضد اخلاقی است.

زیبایی عقلی

نظریه دیگری هست که همان نظریه عقلانی است ولی به شکل دیگری نه به صورت عقل فردی. و آن این است که گفته‌اند در جهان، زیبایی منحصر به زیبایی حسی نیست، زیبایی و جمال معنوی هم خود حقیقتی است، و همین‌طور که جمال‌های حسی ناشی از تناسب است، یعنی تناسب یک عامل اساسی در پیدایش زیبایی حسی است، تناسب در امور معنوی و روحی نیز عامل جمال و زیبایی روحی است و انسان بالفطره عاشق جمال و زیبایی است. می‌گویند کار اخلاقی یعنی کار زیبا، و زیبایی عقلی ناشی از تناسب است.

اخلاقیون می‌گویند ریشه همه اخلاق‌ها عدالت است و عدالت را به موزون بودن تفسیر می‌کنند و آنگاه اخلاق فاضله را حد وسط قرار می‌دهند، یعنی اخلاق موزون. همین‌طور که اگر انسانی از دو چشمش یکی درشت و یکی ریز باشد طبعاً بدگل است ولی اگر هر دو مثل هم باشند البته زیباتر است، و به‌طور کلی در زیبایی بدن انسان در هر عضو یک نسبت و فرمول مخصوص هست که اگرچه قابل تعریف نیست ولی قدر مسلم این است که این نسبت به کار رفته است، در خصایص روحی و معنوی انسان هم اگر این تناسب به کار برود یک نوع زیبایی به وجود می‌آید. مثلاً انسان خوب است درشت‌خو باشد یا نرم‌خو؟ یک حالت حد وسطی میان درشتی و نرمی هست که نه انسان آنچنان درشت‌خو باشد که دیگران رنج ببرند و نه آنچنان نرم‌خو که او را به تمسخر گیرند.

وقتی کسی این حالت را پیدا می‌کند، افراد دیگر او را دوست دارند. ما، آدم‌های خوب و اخلاقی و عادل و مسلط بر شکم و غضب و شهوات خود را که هرکدام از این قوا و استعدادهای خویش را در جای خود به کار می‌برند دوست داریم و شیفته آن‌ها می‌شویم و

به آنان ارادت پیدا می‌کنیم. به عقیده این دسته، این ارادت پیدا کردن به آدم‌های خوب یک نوع جمال پرستی است. در نظر این‌ها ریشه خُلق خوب یا فعل اخلاقی، زیبایی است و پایه زیبایی تناسب است.

این است که وقتی می‌خواهند اخلاق خوب را به دست دهند می‌گویند آن‌گاه که قوا و غرایز در حد افراط یا تفریط نباشند اخلاق عالی به وجود می‌آید. پس به قول این‌ها معیار، زیبایی است و پایه زیبایی تناسب می‌باشد و این مبتنی بر این اصل فلسفی و روانی است که زیبایی منحصر به زیبایی حسی نیست بلکه زیبایی معنوی هم هست، و دلیلش این است که افراد بشر وقتی فرد دیگری را که به اخلاق خوب (اخلاق متناسب) آراسته است می‌بینند همان عکس‌العمل در آن‌ها پیدا می‌شود که در مقابل جمال‌ها پدید می‌آید،

یعنی شایسته و فریفته می‌شوند، اصلاً عاشق می‌شوند، نوع خاصی از عشق. چرا مردم به اولیاء الله عشق می‌ورزند؟ دوستی بدون زیبایی امکان ندارد. حتماً در او یک زیبایی هست.

این هم یک بیان در معیار فعل اخلاقی، و عامل اجرایش هم برمی‌گردد به حس جمال دوستی در انسان، با توجه به این نکته که حس زیبایی و جمال در انسان منحصر و محدود به جمال حسی و زیبایی جسمانی نیست.

دین، تنها ضامن اجرای اخلاق

در این جا به این مطلب می‌رسیم که آیا اخلاق منهای دین می‌تواند وجود داشته باشد یا نه؟ اگر هم بتواند وجود داشته باشد، دین مؤید و نیرو و پشتوانه‌ای برای اخلاق می‌شود. بعضی‌ها حتی خود فرنگی‌ها چنین نظر داده‌اند که اخلاق منهای دین پایه‌ای ندارد. داستایوسکی نویسنده روسی می‌گوید: اگر خدا نباشد همه چیز مباح است.

مقصودش این است که هیچ چیز دیگری که بتواند واقعاً مانع انسان از انجام اعمال ضد اخلاقی بشود نیست. او نظریه کانت و دیگران را در این زمینه قبول ندارد و منظورش از «اگر خدا نباشد» «اگر دین نباشد» است.

تجربه نشان داده آن‌جا که دین از اخلاق جدا شده، اخلاق خیلی عقب مانده است. هیچ یک از مکاتب اخلاقی غیردینی در کار خود موفقیت نیافته‌اند. قدر مسلم این است که دین لااقل به عنوان یک پشتوانه برای اخلاق بشر ضروری است.

این است که داد و فریادشان در این زمینه بلند است- با تعبیرات مختلف- که بشر هر

اندازه از لحاظ صنعت و تمدن پیش رفته، از نظر اخلاق عقب مانده است، چرا؟
زیرا مکاتب اخلاقی وجود نداشته. مکاتب اخلاقی که از قدیم بوده بیشتر مذهبی بوده و بس، و به هر نسبت که دین و ایمان ضعیف گردیده عملاً دیده شده است که اخلاق بشر پایین آمده. این است که برای ایمان، لااقل به عنوان پشتوانه‌ای برای اخلاق - اگر نگوییم تنها ضامن اجرای آن - باید ارزش فوق‌العاده قائل باشیم.

نسبیت اخلاق

مسئله دیگر مسئله نسبیت اخلاق است که آیا اخلاق مطلق است یا نسبی؟ یعنی آیا ممکن است یک چیز برای بعضی افراد اخلاق باشد و برای افراد دیگر اخلاق نباشد، و یا در یک زمان اخلاق باشد و در زمان دیگر ضد اخلاق باشد؟ اگر این سخن را بگوییم، تقریباً امری مرادف با انکار اخلاق می‌شود، یعنی اخلاق امری متغیر و لغزان می‌گردد که در هیچ‌جا حکم ثابتی ندارد. عده‌ای معتقدند که اخلاق، نسبی است و مخصوصاً تحولات اقتصادی، اخلاق را دائماً عوض کرده و می‌کند؛ اخلاق دوره شکار و دوره صیادی غیر از اخلاق دوره کشاورزی بوده است و اخلاق دوره کشاورزی غیر از اخلاق دوره ماشینی است، و به همین جهت به این مسئله متمسک می‌شوند که بسیاری از امور مثلاً امور مربوط به زن و مرد و مسائل مربوط به عفت و حیا و غیره، اخلاق دوره کشاورزی بوده و دوره صنعتی اخلاق دیگری را ایجاب می‌کند، و به این جمله منسوب به حضرت امیر نیز استناد می‌کنند که:

«لَا تُؤَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ..»

اگر معنای این جمله این باشد که بچه‌هایتان را به اخلاق خودتان تربیت نکنید چون آن‌ها متعلق به زمانی غیر از زمان شما هستند، و این حرف را با این کلیت قبول کنیم، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

مسئله دیگری که با نسبیت اخلاق بستگی دارد تربیت است، زیرا اگر اخلاق نسبی باشد نمی‌توانیم اصول ثابت و یکنواخت برای تربیت پیشنهاد کنیم.

خوانندگان محترم

بہتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریہ بدون یاری و حمایت شما کاری بسیار دشوار و حتی محال خواهد بود.

لذا تقاضا داریم ضمن تکمیل پرسش نامه صفحہ بعد بہ نکات زیر دقت فرمایید.

۱- از آن جا کہ شما گرامیان در خط مقدم جہہ فرهنگی در حال مجاہدت ہستید و بیش از ہر کس دیگری با نیازہای امروز اعضای بسیج - بہویژہ جوانان - آشنایی دارید از شما تقاضا داریم تا شبہات، موضوعات و مطالبی را کہ امروزہ بیشتر احساس نیاز می کنید برای ما ارسال نمایند تا در شمارہہای آتی ضمن مشورت با علما و اہل فن پیرامون آنہا مقالاتی را در این نشریہ منتشر نماییم.

۲- مقالات و تحقیقات خود را در زمینہہای اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مہارتی، با حفظ جنبہ آموزشی و کاربردی، بہ نشانی نشریہ ارسال فرمایید کہ چنانچہ با خط سیر و ملاکہای محتوایی و فنی نشریہ ہمخوانی داشتہ باشد با افتخار آن را منتشر خواهیم کرد.

۳- نظرات تخصصی و کارشناسی خود را در خصوص مقالات این نشریہ ارسال نمایید.

در نظر داریم بہ پنج نفر از کسانی کہ فنی ترین و بہترین نظرات و پیشنہادات را ارائه نمایند ہدایایی اهداء نماییم.

۴- ہر مربی موفقی در طول مدت مربی گری و تدریس خود، قطعاً خاطرات و تجارب ذی قیمتی در خصوص چگونگی ایجاد ارتباط با مخاطب و مربیان دارد. ارسال این خاطرات - بہ صورتی کہ جنبہ عمومی داشتہ باشد - از سوی شما باعث می گردد تا با انتشار آن در نشریہ، دیگر مربیان نیز از تجارب موفق شما بہرہ برداری لازم را بنمایند.

۵- متاسفانہ در شمارہ قبل، نشانی صندوق پستی - بہ دلیل اشتباہ در حروفچینی - اشتباہ درج شدہ بود. بہ ہمین جہت تقاضا داریم اگر مطلبی را از طریق پست برای ما ارسال نمودہ اید، مجدداً ارسال فرمایید.

مستدعی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحویل داده و یا به نشانی آن‌ها ارسال نمایید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	فصلی خوب	فصلی بد	معمولی	بد	فصلی خوب
۱	گزینش مقالات و کیفیت آن‌ها					
۲	تعداد مقالات و حجم مجله					
۳	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها					
۴	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب					
۵	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب					
۶	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه و طرح جلد					
۷	کیفیت مباحث قرآنی					
۸	کیفیت مباحث اعتقادی					
۹	کیفیت مباحث فقهی					
۱۰	کیفیت مباحث اخلاقی					
۱۱	کیفیت مباحث مهارتی					
۱۲	کیفیت مباحث گوناگون					

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفصیلی را همراه این برگه ارسال نمایید.